

۱۲  
۸۲  
انها لحنه کید و شفاء

پروزش نامه سپاس گذاری آلاء الهی باریکانه شاهی کین خاتمه فیروز شاهی سسی



از بدائع روزگار تصانیف نبیل رسول عدیل سلیم اسمعیل رحه الله تعالی فیروز الهم رحه

در مطبعه و معینه بلی طبع کردید

بسم الله الرحمن الرحيم

بنام جاندار جان آفرین

پیش نعت پیغمبر آفرین

حکیم سخن بزربان آفرین

بود خاتم ابد ارانگین

بعد ازین میباید شنید که روزی در سیرین میچکان خیال فنا و که چون

مبتلا بمعاش و الترام معاد همه موقوف بر صحت است در باب حفظ این

امر بزرگ کتابی از کتب طبیه چنان بستی شد که قانونی از قوانین او فرد

نشود و خاطر را بلا خطه آن علامتو بهم رسد چون بیشتر که در کتب مطبوعه و غیره

اتفاق مطالعه افتاد و بعضی از تعلیق طوالت و بعضی از تعلیق عبارت پسند

طبع نیاید نیز از کشاکش علائق که میچکار درین نامی تنگ خالی از حوادث

نیست فرصتی چندین کو که درین طول امل سزاغری با انجام رساند و بشا عبا  
 بکنار آورد و بار سوم این نمیقه را هم مشقه از تصنیفات زاکیات نطق آموز  
 ناطقه فلسفی سوره الحکما قدوة العلماء المود باللیل حکیم اسمعیل بن حسن  
 الحسنی البرجانی صاحب الذخیره که منتسب خوارزم شاه است اعلی الله درجته  
 از دوستی بدست آمد چون از سیرش کیفیتی برداشتم در قصه مصنف  
 اعتقاد می بردم خواستم که این گنجینه دینه را که از چشم مردها چون  
 دیده از دیده نا دیده فدا ده بود تبسم افادت و شمع افانست گوشم  
 فسخها چند بجهت تمام جمع آورده اختلافات و شبهات را از یکدیگر  
 برداشتم و علی قدر امکان بی در تصحیح عبارت و تحقیق لغت و تدقیق احو  
 و توضیح محاوره که بر هیچ فارسی بود بسر بردم و در مطبع صدیقی واقع  
 حلبه طبع پوشانیدم اکنون نسبت از کمالات حضرت مصنف باید دید و  
 داد انصاف از دست نباید داد درین اوراق محدود و چهار نظرات  
 علمی و عملی را بکار برده که در یار با قطره و قطره را با در یار نه نموده  
 الحق جز را با کل نسبتی است بزرگ یعنی ذخیره که از انواع جنس فصل

و باب و مثال علی سبیل کلی مالا مال است همچنان تقابل او این خبریه را  
 با هر واحد نسبت تساوی پیدا نه غلط کردم بل ترجیح فرید بود انمود  
 که بعضی فوائد عجیبه و نکات غریبه که اکثر کتب مطولیه از و متعرا بل بمصلحتی در  
 بطون فکر حضرت مصنف مهیا بود از شغف دل مثال دریتیم از سینه صد  
 برون کشیده و درین سلاک آویزه گوش باین خنسا گردن منت نهادن  
 و زبانش کور می کشادن فخر اه الله خیر الجزا حالا چشم از ارباب کرم  
 اندازم که اگر ازین گلدسته تازه بشار شام جانرا معطر کنند و بهر ای  
 مصنف این عاجز تبه کار مستمند مغفرت کردگار را نیز بدعای خیر باد فرما  
 که عرض اصلی همین است **بر کریمان کارنا دشوار نیست** +  
 و آخر دعوتانا ان الحمد رب العالمین

القلم خا طبا مصنف خان  
 اچیس دم الای محمد یو خان

برای سندی که این کتاب بطوبی مطبعه یعنی سطر عنوا خوش متفصل و تاویج نوشته





الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَى رَسُولِهِ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ أَجْمَعِينَ  
 اَنَا بَعْدَ چُونِ خُشَاوَمِ دَاگوئی آعیل بن حسین بحسین ابرجانی از جمع  
 کتاب خیرخواز مشاهی فارغ شده بزبان عالی خداوندزاده مهرالاصفیاء  
 الاجل سیدالعلم لدن بهاءالدین عمن الاسلام علما الدولة ضیاء الملة  
 نجم الامه مؤید الملک تاج الملوک السلاطین نظام المعالی قزالسلطان ابوالمظفر الشیرازی  
 بن خوارزمه جسام امیر المومنین حاصل شد ولته رفت که کتاب خیرخواهی بزرگ  
 است کتابی بستی مختصر که هر دو دست توان گرفتن و مطالعه کردن و در سفر  
 و حضر با خود داشتن حکم زمان مبارکی لفظ عالی زید علوه این مختصر آغاز کرده

چنانچه همه بابها بر آن مختصر می شمل است بر مکتبهای بسیار و فوائدی که بیشتر کتاب  
 بزرگ از آن خالی است و اهل فضل و ادب باب صنعت را مقصود آن نمکها باشد و از بهر  
 آنکه علم طب و بخشش است علمی و علمی بخشش علمی از و علم بسیار است اما آنچه از یاد کردن  
 چاره نیست در مختصر و انواع است یکی تدبیر حفظ الصحة یعنی نگاه داشتن تندرستی  
 و و هم تقدم المعرفة یعنی شناختن احوال که بر بیمار پدید آید و بدان دراز می  
 و کوتاهی امیدواری و نو میدی از و معلوم شود بدین سبب این کتاب و بخشش کرده  
 علمی علمی از این کتاب و مقاله نهاده آمد یکی در تدبیر حفظ الصحة و و هم تقدم المعرفة  
 مقاله اول در تدبیر حفظ صحت و آن شانزده باب است باب اول در  
 تدبیر هوا باب دوم در تدبیر فصلهای سال باب سوم در تدبیر شهر و مکن  
 باب چهارم در تدبیر جامه پوشیدن باب پنجم در تدبیر غذا باب ششم  
 در تدبیر آب باب هفتم در تدبیر شراب باب هشتم در تدبیر خواب بیداری باب  
 نهم در تدبیر حرکات و سکنات باب دهم در تدبیر استغراغ بدار و میسهل باب  
 یازدهم در تدبیر استغراغ بدار و میسهل باب دهم در تدبیر فضله حجامت باب  
 سیزدهم در تدبیر استغراغهای دیگر باب چهاردهم در تدبیر اعراض غفله

باب پانزدهم در تدبیر پیران باب شانزدهم در تدبیر مسافران  
مقاله دوم در تقدمه المعرفة

و آن هفت باب است باب اول در شناختن بیماری باب دوم در شناختن نفخ  
باب سوم در شناختن بحران باب چهارم در شناختن نشانه های مسکات  
باب پنجم در شناختن علتهای که بعلت دیگر زایل شود باب ششم در حالها که پدید  
آید و نشان بیماری باشد باب هفتم در شناختن وقت مرگ اندر بیمارها و مختصر  
عملی هفت مقاله آمد اول در وصیتها که طبیب در علاج گوش بدان باید داشت

دوم در علاج بیماریهای اندامها از سر تا پا سوم در علاج تب حصبه و  
آبله و مانند آن چهارم در علاج آماسها و ریشیا پنجم در علاج شکستگی استخوان  
و از جای بیرون آمدن بندها ششم اندر پاک داشتن بشره و ظاهر تن که طبیب  
آنرا زینت خواند هفتم در علاج زهر باد این مختصر در دو جلد نهاده بر قطع مطلق  
تا پوسته دهر موزده توان داشتن و بدین سبیلین مختصر اخف علانی  
نام کرده شد و از این دو تعالی توفیق تمام کردن این مقصود خواسته آمد

## مقاله اول در بخش نخستین اندر تدبیر حفظ الصحة :

و این شانزده باب است و باب اول در تدبیر هوا اسباب تندرستی و بیماری  
 شش نوع است که طبیبان آنرا اسباب استمه گویند و آن هوا است که حرکت  
 و سکون و خواب و بیداری و طعام و شراب و استغراق و احتیاج و اعراض  
 نفسانی نوع اندر تدبیر حفظ الصحة تدبیر این سبب واجب است از هر آنکه بخواهد  
 این سبب چنان باشد که شاید خدائمه باید و آنوقت باید که سبب تندرستی باشد  
 و هرگاه بر خلاف این باشد سبب بیماری گردد و از این سبب هیچ سببی نیست بمرم  
 نزدیکتر و با او ملازم تر و تن او بدان محتاج تر که هواست از هر آنکه قوام می  
 بستم قوت است طبعی و حیوانی و نفسانی و این قوتها کار خویش تواند کرد  
 بیانچی روح و ماده روح هواست که مردم آنرا تنفس میگیرند و بدین سبب نزدیکتر از همه  
 چیزها که بیرون تن حیوانست هواست که با بیرون و بیرون او رسند و تر است  
 و اگر چه هوا گرم تر است این هوا که نزدیک است بقیاس با مزاج روح حار  
 غریزی سرد و آن هوا که بدین زدن با بحار غریزی رسد و با مزاج  
 بیانی سرد گرم شود و بسوزد اگر بدین زدن دیگر از روح جدا نگردد و مزاج روح

از اعتدال بگرد و دهرگاه که بدم زدن دیگر از روح جدا شود فراج  
رسق بود و هواناز و اندر آید و روح گردد و در ازان هواناز و بروح رسد  
بدین سبب روح را از هوانسفت عظیم حاصل شود و دلیل بر آنکه آن هوا که بنزدیک  
ماست بقیاس از فراج روح سرد است که هرگاه از گرمای گرم هوارا بجنبانیم  
تحتکی هوا بیا بیایم از بهر آنکه آن هوا که مماس پوست ماست و ساکن است اندر  
مدت سکون از پوست ما حرارتی یافته است و کیفیت آن همچون کیفیت پوست  
ما کشته و حس لمس را از چیزی خبر نیا شد که مانند پوست و هرگاه که هوارا  
بجنبانند آن هوا که مماس پوست ماست دور شود و هوا که تازه مماس گردد پوست  
ما از کیفیت آن هوا تازه خبر یابد و بیا بداند که این هوا که بنزدیک ماست هوا  
مخض نیست لیکن به بنجار ما و دود و دما و غیر آن آمیخته است و از هر چیز اثر  
پذیرفته و همچنین در فصلی از فصلهای سال از طبع خویش بگرد و طبع آن فصل  
گیرد و بهتر آن باشد که فصلی از فصلهای خاصه خویش باشد و هرگاه که فصلها از  
طبع خویش بگرد و نسبت بهرگاه که دو بهترین هوا هوائی باشد که از بنجار دریا  
و دیگر آبها و بنجار مرغزارها و بیشیا و نباتها و از درختان بد چون بید و انجیر و

انجیر و جوز و چون بخار یا نیز تره که در وی کرب و با قلا و سیر و جرجیر باشد  
از بوی آهک گلخن و غفوتها دور باشد و در میان درختان انبوه و دیواری  
بلند نباشد و از جانب شمال کشاده باشد و اندر تابستان غبار ناک اندر زمستان  
نمناک نباشد و حرکاتش معتدل بود و بیاید است که هوای گرم تن را لاغر کند  
و رنگ روی را زرد کند و تشنگی آورد و دل را گرم کند و قوتها را ضعیف کند و  
رطوبتهای فسیخ و غفوت پدید آید و مردم سرد مزاج و خرد اند بیمار بهای سرد  
را سود دارد و رطوبتهای تحلیل کند و معام بکشد و هوای سرد اندر بیشتر جاه  
مردم ندرست را سود دارد و مادتها غلیظ کند و فردا را ماند بدین آسان سازد  
چراحتها کم باشد لیکن زکام و نزل بسیار افتد و مسام بسته شود و سینه درشت گردد  
و هوای تر مردم را لاغر اسود دارد و پوست را نرم کند و هوای خشک بضد این باشد  
و هوای غلیظ هوای باشد که اندر وی ستارهای نور و اندر شبهای تاریک پدید  
نباشد و مردم زرد و کوبش نباشد و هوای نمناک زیان کار تر از هوای  
غلیظ باشد و هوای خانه گران تر باشد از هوای صحرا و هرگاه که هوا بد شود و بخار  
بد یا دبیامیزد آنوقت هوای خانه بهتر باشد از هوای صحرا و هرگاه و با تولد کند

از بوی آهک گلخن  
و غفوتها دور  
باشد

سیر و چوب کز دبا دام تلخ سود دارد و اصلاح هوا کند و سرکه اندر خانه و حمامی  
خانه پراگندن سود دارد خاصه که اندکی انگوزه در محل کنند با آب و نم اند  
تدبیر فصلهای سال طریق اصلاح هوای و باغی اما در فصل بهار  
مادهای که در برستان در تن مردم گرد آمده باشد و فشر پیش از آنکه بمرات  
تابستان گذاخته شود و منبسط گردد کم باید کردن بدو وجه یکی آنکه طعام  
گسرد لطیف تر خورد و معده را از طعام لطیف پر کنند و هر بار پیش از طعام اند  
ریاضت کند و از طعامهای گرم تر چون شسته و پیماج و گوشت بسیار و از شراب  
و طعامهای تلخ و شور پر میرند و وجه دوم آنکه استفراغ کند تا ماده کسر شود  
و او نیز استفراغ در فصل بهار استفراغ خون باشد و در فصل تابستان یا  
و طعام و شراب جماع کمتر کردن و آسودگی گزیدن شربت و غذا را میل نمایی  
و شستن و کتانیکه می تواند کردن قی کردن چند نوبت خوب است و سهیل قومی بد  
خوردن آب میو باد آب بلبلاب خیارشور و شراب بنفشه و سفوف بنفشه کفایت باشد  
صفت شربت بنفشه بگیر بنفشه خشک بپزند درم تا ده درم کوفته و بنفشه با میوه

سے سناؤ  
اردو بچہ پیکٹ  
است و اولاد  
و حقوق بچہ  
غدا است و کھان  
ہندوستان  
ملک

شکر سوده بیا سیزند و آب سرد بخورند و فصل تابستان پیران خداوندان  
 فراج سرد و بیماری سرد را سود دارد و در فصل خزان از گوشت صید و گوشت  
 قدید و از جماع و از چیزی که خشکی فزاید و در بهار و شب تابستان و بهار و خفتن  
 و در جایگاه خشک نشاید خفتن و از گرمای نیمروز خشکی باید و خود را نگاه باید  
 داشتن و اندر آب سرد نشاید نشستن و در فصل خزان استغفار کردن بدار و  
 مسهل صواب باونی نباید کرد و آب کهن را مروج باید خوردن و فصل بهار  
 بریانت بسیار تر و غذا بسیار تر میل باید کرد و اگر برستان طبع برستانی ند  
 غذا با اندازه باید خوردن و ریاضت بیشتر علی الجملة در زمستان سفید یا جات  
 و قلیهها خشک کباب مانند آن باید خورد و بدار چینی و کردیا و غیر آن شراب  
 صند باید خوردن و بر کس و زمستان بهار شود و استغفار باید کردن از بهر  
 آنکه مناسب قوی نباشد و زمستان عارضه پدید نیاید و استغفار و زمستان  
 با سهال صواب ترست از آنکه بقی باب م اندر تدبیر شهر مسکن مسکنی که افز  
 تر باشد و بیم آن خشک تر و بهتر و دم زدن در هوای آن آسان تر و هر  
 مسکن که نشیب تر باشد هوای آن گرم تر و گرفته تر و بخار آن بوی و دوز

۴۰  
 خانان  
 فصل  
 در صحت



در وی ناخوشتر و هر سکن که از یک جانب آن کوه باشد و از یک جانب ریاهوا  
 آن تر باشد و زیانها بسیار دارد پس اگر زمین آن صلب خشک باشد و کوه آن  
 سنگ باشد مضرت آن کمتر بود و اگر کوه گل بود و زمین او درخوابا شد تری آن  
 زیانکار تر باشد و اگر فراج ولایت گرم باشد غوثها و بیماریهای او عفوئی باشد  
 خاصه اگر مسکن در نشیب باشد و اگر با این حالها جانب شمال بسته باشد و دریا از  
 جانب جنوب بود و با بیماریها در آن شهر بسیار شود و مسکنی که در میان شود و کوه  
 باشد و لفظ و مانند آن همه از اعتدال دور باشد و مسکنهای یابانی درشت و  
 خشک شد و مسکن دریائی تر باشد و مسکن کوئنی خاصه کوهی که مقابل شرق باشد  
 هوای آن درشت و مردم قوی و دراز عمر و درشت سخن بود و مسکنی که زمین آن  
 گل پاکیزه باشد هوای آن خوش و معتدل بود و مسکنی که در میان طحبا و بیشها  
 باشد بد بود خاصه که حشرات آبی و غیره بسیار تولد کند و مسکنی که بر ساحل دریا بود  
 هوای آن نازدست تر باشد از بهر آنکه دریا عفوئی نه پذیرد و اگر نهاده شهر بد افتاد  
 باشد و کسی خواهد که مسکن نهاده خویش را بر نهاده نیک نهد تواند نهاد و آنچه آن  
 باشد که خانه را بلند و بهر خانه که در و باشد روی سوی شرق کند و گذر سوی

شمال را در و می کشاده کند و چنان سازد که شعاع آفتاب در بیشتر خانه ها افتد  
 و سقف خانه بلند کند و در یک پای فراخ باز گذارد و باب پرده تدبیر به پیش  
 هر جامه که مردم پوشند نخست جامه از تن مردم گرم شود پس مردم گرم شوند و  
 جامه گرم جامه را گویند که مردم اگر می بسیار تر از آن کند که از تن می گرمی  
 پذیرد چون جامه پشمین پوستین جامه خنک جامه را گویند که گرمی کم از آن باز  
 که پذیرفته باشد و این جامه باشد متخلل که بخارتن مردم در و جمع نشود و بدین سبب  
 گرمی پیش از آن پذیرد که باز دهد چون جامه رمی کتان مانند آن جامه پنبه  
 سیان این آن باشد و ابریشم از کتان گرم تر و از پنبه خنک تر و جامه نرم خاصه  
 خنک و پرزدار و تن را گرم کند و جامه نرمستان باشد و آنچه به تن بار گیرد چون  
 کتان آنچه قصارت کا فور دارد و جامه تابستان بود و جامه درشت تن را لاغر کند  
 و پوست را صلیب و جامه نرم ضد این باد و هم در و باد مرغی بیشتر گرم کند پوست  
 بره نیز گرم بود و حرارت سنجاب کمتر بود از بره و رو باد و قاقم و سنجاب و یک  
 بهم و حوصل کمتر از بره و باشد با جمله پسته جامه بهار است باب پنجم اندر تدبیر  
 غذا و معرفت آن غذای نیک خیزی باشد که در و هیچ معنی دارد و باشد

چون تره و میوه و هر چه از این نوع باشد اعنی از انواع میوه و تره آنرا غذا  
 و دایمی خواهند و از این نوع چیزها بجز بر سبیل علاج نباید خورد و از بهر آنکه هر چه  
 کهنه است خون را سوزد و صفرا زیاده کند و هر چه غلیظ است تری و بلغم افزاید  
 لیکن غذای نیک نان پاکیزه باشد از گندم آفت نارسیده گوشت گوسفند نجسته  
 تندرست و آسوده با شیرینی ناکه در خوردن مزاج بر شخصی باد و بهتر و مانند تر میوه  
 بغه انگور است و انجیر که تمام رسیده باشد و خشک شده اما انگور رسیده باید و خرد  
 آونگ کرده و آنجا که خرما عادتست رطب باید و هر گاه از غذای نیک فضل از تن  
 پدید آید زود و متفرغ باید کردن بطریقیکه سهلتر باشد و عادت دارد و هر گاه که  
 از غذای دایمی چیزی خورده باشد بر عقب آن چیزی که ضد آن بود باید خورد  
 مانند آن باز دارد چنانکه اگر خیار و کدو مانند آن خورند از مضر آن  
 تر سینه مقداری سیر و گندنا و شناع و مانند این بر عقب آن بخورند اگر سیر گندنا  
 و مانند آن خورده شود چیزی چون کدو و برگ خرفه و کوک و خیار بر عقب آن بخورند  
 و اگر طعام غلیظ خورده شود که از آن سده تولد کند چون هر چه پاه و نان نظیره  
 و حلوائی نشاسته بر عقب آن چیزی سده کشانیده خورند و لطیف کنند چون

لحظه خوار از این غذا  
 حکمت از این غذا  
 شش و نه است  
 اول طبع دوم چم

بسم الله الرحمن الرحیم  
 بسم الله الرحمن الرحیم  
 بسم الله الرحمن الرحیم

ایستاده کبر بزرگ و پیاز بزرگ و ترب بزرگ و چغندر نیمه و بخردل خشک کرده و بوی  
 روز یکشنبه محمد و طعام اندک خورد و اگر چیزی می تیز و شور خورد و شود بر عقب  
 آن چیزی تر و لطف خورد و چون خیار و کدو مانند آن و لطف خیزی باشد که طعمی قوی  
 ندارد و مانند نرستان گوشت بخنی و بآرد و مانند آن نباید داند تا بستان بوز  
 اول تیر و طعام بر شهوت صادق باید خورد و هرگاه شهوت صادق پدید آید در  
 طعام خوردن تاخیر نباید کردن چنان باید که دست از طعام باز دارد که هنوز  
 شهوت باشد و پس از آنکه طعام تمام خورد و با طعام دیگر خوردن معده اگر  
 کردن سخت بد باشد و اگر روزی چنین اتفاق افتد روز دیگر بسیار نباید خورد  
 و بسیار نیاز هست کردن بستگی پس از آنکه از خواب برخیزد اندکی جوارش معتدل  
 موافق مزاج یا اندکی شراب صرف باید خوردن و اندر طعام ترتیب نگاه باید  
 داشت هر چه باز کرد و لطیف تر بود و آشامیدنی باشد نخست باید خوردن مثلاً  
 نخست شور باید آشامید پس ترید پس گوشت و از پس تعب رنج چیزی می تاز  
 چون شیر و ماهی تازه و مانند آن نشاید خوردن از بهر آنکه معده گرم شده باشد  
 و چیزی تازه تر و داند معده گرم نباشد و آنگاه اخلاط را تبا و کند کسی را

که غذای بد میگوارد بران اعتماد نباید کردن از بهر آنکه بر دوزگار خلطها بد  
 قولد کند بسیار شود و بسیار غذا باشد که دران نوعی مفت باشد و گودی  
 با آن شوکرده باشد آن غذا ایشانرا بهتر از غذای باشد که در وی هیچ مفت  
 نبود با آن شوکرده بسیار کسان باشند که غذای ایشان اگر چه نیک باشد ایشانرا  
 زیاده از این غذا بخورند و پرنیاید کرد و چند گونه طعام مخالف در مکتوبت خوردن و سخت بد باشد  
 و در دراز در مکتوبت طعام بود هم بد از بهر آنکه قهقه نخستین مضمضه پذیرد و قهقه باز پسین از او  
 افتد و مضمضه ناموار شود و بهترین نوبتها اندر طعام خوردن آنست که در دو روز  
 سه بار طعام خوردند بیک روز باید داد و شبها گاه دیگر در نماز پیشین هر که دیگر در دو  
 طعام خوردن عادت دارد اگر بیکبار اندازد ضعیف شود و اگر بیکبار عادت دارد  
 پس دوبار خوردن آغاز کند هم ضعیف شود و کسلانی و اشتها نولد کند و کسی که معده  
 گرم با بهترین آن باشد که با دوا چند قهقه نامان با شراب غوره با شراب نار با شراب  
 آلود مانند آن چیزی بخورد و پس بر یا صفت و حرکت مشغول شود و طعام باید که با دوا  
 خور و اندک اندک چنین مردم چون گرسنه شوند صفرا در معده بسیار گردد و آید  
 چون طعام خوردند طعام در معده ایشان تباه شود و دیگر گاه طعام تباه شود و طعام

نباید خورد و زود طبع را نرم باید کرد و معده را از ان پاک کردن باب گرم یا  
 شراب آلود یا مانند آن چیزی دیگر که از پس طعام نخواهد خفت لختی چند قدم باید رفت  
 پاهای تنگی تا طعام از معده فرو آید پس بخشد و هر که اندر تندرستی چون طعام و  
 گرم شود و ویرا چندان طعام که کفایت باشد بیکبار نشاید خورد و بتغاریق باید خورد  
 و هر که ریاضت بکشد و مردم پیر که قوه ایشان ضعیف شده باشد طعام کمتری  
 لطیف تر باید خوردن و از جرم گوشت دست کشیده باید و دشمن و بمرقه قناعت باید  
 کردن خداوند صفر را غذا نامی سرد تر باید خوردن چون کشک جو و قلیه که دو  
 خیار و ناش متشرب که دو کوک و آشیا می ترش چون غور باد و الو باد و دغ باد و زیر باد  
 و غذا نامی خداوند مودا باید که میل با تری دارد و اندک بایه گرم با چون شسته سفید  
 و شور بای گوشت بره فربه خایه مرغ نیمبشت و مرغ فربه سرد و مرطوب را  
 غذا می لطیف و گرم باید خوردن چون نخود آب سفید با خا صه گوشت کنبشک و کجک  
 و تدر و بط فربه و تو ابل او و ارچنی و زیره کرمانی و کرویاد و مستر باشد و مرطوب  
 را خا صه قلیه آبکامه بصتر و اندکی سیر و مغز جوز و قلیه خشک از سرخی گوشت که سفید  
 از روی جدا کرده باشد و بر دغن جوز بریان کرده یا بر دغن نیت و روغن مغز زرد آلو

و غذا نامی لطیف تندرستی را بهتر نگه دارد و فضول از آن کمتر افزاید و قوت  
 بیشتر دهد و غذا نامی غلیظ قوت بیشتر دهد و هر که غذا می نلبد از بر اقمی  
 خور و برشته های صادق باید خوردن کمتر باید خوردن تا نیک هضم پذیرد و قوت  
 افزاید و غذا نامی خشک چون کاه و رس و عدس گوشت نمک و شعله طعام هم ببرد و  
 بشرد تباه کند و طبع خشک ارد و غذا نامی چرب کسلانی و سستی آرد و ترشی  
 اعراض پیری پدید آرد و نیز خشم را زیان دارد و مضرت ناگوارید گوشت نان  
 کمتر باشد از مضرت ناگواریدن گوشت و بسیار غذا باشد که در کینه و کینه و کینه  
 نشاید خورد چون و نم و غوره با و هیچ دار و پس از آن ترش و شفا لود و لود و  
 نشاید خوردن و کرم با چیزی که از سر که سازند نشاید خوردن و سبک باج و  
 غوره باج با باهی شور و گوشت نمک و نشاید خوردن و کبوتر بچه و سیر و پیاز و خردل  
 به هم نشاید خوردن گوشت نمک و سر که و شیر به هم نشاید بخندن و گوشت مرغ و بچه  
 نشاید بخندن و از پس هیچ میوه تر است نشاید خوردن و انگبین و خرزهره از پس که  
 نشاید خوردن شیر و پیاز یکجا نباید خوردن گوشت بریان که از ترور باید نشاید  
 پوشید و اگر پوشیده باشد نشاید خوردن و بسیار خوردن پیاز کین و گشتن از

شیر و شراب خوردن اندر یکروز فترت رک رود و از پس فصد و حجامت چهره ای  
 شور خوردن که و بهیچ آرد و سر که اندر چهری که من از زیر باشد نشاید و شستن و  
 دروغن و شیر در فترت رسان رودین نشاید و شستن و ماهی تازه و شیر و پنیر و خامه  
 بیکجا نشاید خوردن با طلا و خجرات بیکجا نباید خوردن با آب ششم اندر تدبیر آب  
 آب شل و سرد و تر است و باشد که بسبب یکی آبش یا گرمی هوا گرمی عرضی در  
 پدید آید نه آنکه چهری گرم باد یا منور و همچنین بسبب سردی هوا سردی عرضی  
 پذیرد و بی آنکه چهری سرد یا کبود یا منور و هرگز گوهر آب خشکی نپذیرد مگر آنوقت که  
 بنفشه و هرگز گوهر آب زمی و فوسه نپذیرد و از بهر آنکه ممکن نیست که آب تر گردد  
 چه فعل خاصه آب تر کردن است و اگر گرمی کند یا خشکی کند بسبب چهری زمینی کند که  
 با وی یا منور یا بسبب کیفیت عارضی که پذیرفته باشد و آب باران تری فزون  
 تر از آبهای دیگر کند و باران زمستانی خالص تر از باران تابستانی باشد از بهر آنکه  
 حرارت هوا اندر زمستان ضعیف است و بخارهای غلیظ نتواند کشید و بخارهای خسته  
 و بخارها نباشد یا کمتر باشد و باران تابستان بر ضد باران زمستان بود و  
 باران بهاری میان این آن بود و آب باران اگر چه سخت نیک بود و زود



متغفن شود از بهر آنکه لطیف است و لطیف زودتر اثر پذیرد و اگر بنزد ویرتر اثر پذیرد  
 و بخ که از آب نیک فسرده باشد و بر زمین پاک آید بهشتی نیست میان پنج و بر  
 که این را در آب بگندویا از بیرون آب را بد و سرد کند آب سرد خداوند در  
 عصب و بند مار از میان دارد و آب ریاء آب شور مردم را لاغ کند و چندان  
 بیمار بیامی سرد و تر و خداوند نقرس و ریش و استسقا و فالج را سود دارد و خداوند  
 و لپها و نقرس بلغمی را در و می نشستن سود دارد و اگر آب خوش را نمک در بگند  
 و در آفتاب نهید یا باتش بنزد فائده آب در یادید و اندر چشمه گوگرد نشستن و  
 آب آن خوردن خداوند ریش گرد و شانه را سود دارد و اگر پنج استار گوگرد  
 فارسی کوفته اندر صره بسته در مقدار سی من آب بنزد تا یک سیر از وی برود  
 و بیالانید فائده آب گوگرد بدید و آب شور خوردن خون را تباه کند و خارش  
 آورد و نخست سهال آورد پس طبع را خشک گرداند و آب تلخ هم سهال آورد  
 و از آب تیره شده سنگ شانه و گرده تولد کند و آب گرم طعام را بر سر معده  
 آورد و تشنه را پیچ خورسندی نهد و آب سرد با اعتدال همه تندرستان را سود  
 دارد و معده را گرم کند همچون گوارش باشد و گرم را بجای می هوا خنک باشد و خنک

از دماغ باز دارد و عفونتها را دفع کند و نگذارد که خون تباه شود لیکن آنرا که  
 باید که ماده پنجه شود زیان دارد و آب گرم گشتن آورد اگر سخت گرم باشد  
 با دمار بشکند و قولنج را سود دارد و تشنگی دروغ را باطل کند و سده را بشوید  
 و خداوند نزل و مالغولیا در چشم را سود دارد و او را در حیض براند و آب چاه  
 و کار نیز قیاس آب جوی بد باشد آب جوی یا آب چاه بهم نشاید خوردن و میخند  
 آب ایستاده خاصه که در میان درختان باشد یا میستان سخت بد باشد سپرز بزرگ  
 کند و همه ازاریان دارد و باشد که باستسقا کشد و خصلتهای بد بسیار دارد و  
 آبهای بدر با صلاح توان آوردن و تیز باری بسیار و آسان تر و بهتر است  
 که آب را با خاک پاکیزه بیا میرند و بچنانند و نباشند و کمتر است که بنزد نشاند  
 و آب غلیظ با شراب نشاید خوردن و با شیر نیز نباید خورد و آب شور با سرکه و بخیل  
 و اگر چیزی قابض چون خرئوب حبلا لاس زعفران و در و انگند یک شبانه روز در  
 آن باز دارد و آب زراک با شراب یا چیزی چرب خورد طبع را نرم گرداند و آب  
 تلخ یا چیزی شیرین یا چیزی چرب خورد و آب تیره با سیر باید خوردن و تریا  
 همه آبهای مخالف پیاز است خاصه که بسرکه پرورده شود و با آب استاده میخورد

نشايد خوردن چیزهای خنک باید خورد و آنجا که آب اندک باشد و روزگار گرم  
 باشد آب با سرکه یا منیز و تشنگی کمتر آورد و اگر تخم خرفه بکوبند و با سرکه یا منیز بنهند  
 کمتر حاجت آید و بر سر طعام آب بسیار نشاید خوردن و اگر کسی را صبر نباشد از کباب  
 آب سرد بخورد و هر چند سرد و تر تشنگی بهتر نباشد و صبر کردن تشنگی مرطوب و مبرور  
 را سود دارد و محروم از زبان آورد آب خوردن نباشد و از پس گرسختگی  
 زبان دارد و اگر کسی آب خوردن نباشد صبر شب آب با شراب مفروض کند  
 تا زبان کمتر آورد و اندر زمستان آن شراب کباب مفروض کنند و نباشد  
 بخورند گرم باید کرد و اندر تابستان سرد باید و آب خوردن شب که از خواب  
 بیدار شوند زبان دارد و خاصه اگر حاجت صادق نباشد لیکن محروم و محموز زبان  
 کمتر دارد و از پس طعام گرم آب سرد زبان و اگر چاره نباشد لختی در دهان نگاه  
 باید داشت پس فرو بردن و اگر تشنگی دروغی غلبه دارد صبر باید کرد و نختن  
 با طبیعت اندر خواب آن ماده را که تشنگی می آید بنهند و تحلیل کند و اگر تشنگی  
 دروغی آب خورده شود تشنگی زیاده کنده بر آنکه ماده بدیاد و فواید تشنگی  
 و تخم بادیان و آب بادیان این تشنگی را از ازل کند باب منضم اندر تذکره

اگر چه دین اسلام شراب را حرام کرده لیکن چون در ملت های دیگر مباح بوده است  
و طبیبان سود و زیان آن در کتب آورده اند و بعضی مخالفان دین لذت  
و ضرر و منفعت آن می طلبند و از اینجا که طریق طب است منفعت و مضرت آن باز  
نموده می آید اما منافع شراب آنست که مزاج و حرارت او مناسبت  
غریزی است که تن مردم بدان زنده است بدیخت حسرت غریزی را میفرماید و  
طعام را نیکو میضم کند و خلط های خام بپزند و بگدازد پس بعضی بهال و بعضی  
بادار و بعضی بعرق و بعضی بقی دفع کند و بدین سبب که هر که شراب خوردن  
عادت دارد هرگاه که دست از آن کوتاه کند میضم او تباه شود و حرارت غریزی  
ضعیف شود و همه قوتها در اندامهای او ناقص شود و خلطهای که بعرق و  
اسهال و در دفع شدی اندر تن او بماند بسیار گردد و بیماریهایی گوناگون  
تولد کند و منافع دیگر آنست که رنگ و سی را برافروزند و قوت روح و  
قوت اندامها را مدد کند و رگها را از اخلاط بد بشوید و شهوت کلی بر و قوت  
وسه ها بکشد و رگها را فراخ کند و غذا را به تمام تن برساند و بدین سبب باقیه  
را فریب کند و خواب خوش آورد و پا و زهرهای سرد را چون ایون شوکران

و مانند آن دوزم زده را شراب قوی گرم کرده سود دارد اما این منفعت آنرا  
 دارد که بوقت دانندازه بکار برد و هرگاه که از اندازه بگذرد همه مضرت است  
 از بهر آنکه منفعت بزرگتر اندر شراب آنست که حرارت غریزی را مدد کند و هرگاه  
 بسیار خورند حرارت غریزی را ضعیف کند از بهر آنکه شراب حرارت غریزی را  
 غذاست و غذا پذیرنده آگاه قوی باشد که غذا از اندازه قوه آید با چون  
 غذا فروتر شود قوه غاذیه مانع از تصف کردن در آن عاجز و قاصر آید با چنان  
 غذا پذیرنده ضعیف گردد و حال حرارت غریزی با شراب بسیار همچون حال شراب  
 اندک بود که بنیرم بسیار برده و نهند تا چنانکه آتش اندک که از فروزانیدن بسیار  
 برده و نهند عاجز آید و فرو میرود حرارت غریزی همچنان از مضمم شراب بسیار عاجز  
 آید و ضعیف گردد و بدین سبب که هر که افراط کند بیم بود که بمفاجات میان آید  
 بسیار از بهر آنکه شراب زود با خون بیا میزد و هرگاه بسیار خورد همه رگها و اندامها  
 چون جگر و شش و دل پر شود و هوارا که بد و روح است گذر نماید در حال میزد  
 در مفاجات و این یعنی البشری تمام تر اندر ذخیره خوارز شاهی یابد کرده ایم  
 و از مضرت های دیگر و سواست اما اینجا غفلت و کند فهمی در این ماصواب

کتاب التلخیص  
درتدیر شراب  
درتدیر شراب  
درتدیر شراب  
درتدیر شراب  
درتدیر شراب  
درتدیر شراب  
درتدیر شراب  
درتدیر شراب  
درتدیر شراب

و خیر کی چشم تباہ شدن حاستها و ترسیدن در خواب و بیداری بی سببی و سکنه  
و خاق در عرش و نقرس و فالج و سکر و نهبان و دیوانگی و تپه و محرقه و استسقاء  
و چگونگی تولد این علتهای مذخیره یاد کرده آمده است و بعضی مردمان باینکه هرگاه  
قدهای بزرگ بخورند و میست شوند و اگر قدهای کوچک بخورند زود میست شوند و از این  
آنکه معده و جگر ایشان گرم نباشد و از قدح بزرگ بنماز توان ایستادن و چون بنما  
شراب بدماغ بر نشود و زیر ترست شوند و از قدح کوچک بنماز زود تر تواند ایستادن  
بدین سبب باغ زود تر از بنماز شراب بمثلی گردد و زود میست شود و بیاید و نشستن  
که محرر شراب بنفع و رفیق موافق تر باشد و اگر شراب قوی را نذک کمک گفته  
بچکا تند رفیق نشود و بجای آب باشد خامه اگر مخرج کنند و شراب زرد قوی  
تر باشد و هر چه رنگین تر و قوی تر پیران مرطوبانرا شاید و شراب انگور سیاه  
خدا و بدلیکن حسرت او کمتر از شراب زرد باشد خامه شرابی که رنگ آتش دارد  
و شرابی که طعم لبوی او ضعیف باشد محرر شاید لیکن از معده میریزد و نشود  
و شراب بخوبی و شراب بجان گویند خداوند خفایا غشی را موافق با شراب  
تا خوش بوی و مانع از بایان دارد و اخلاط بدافزاید و شراب شیرین تر را فربه کند

و آذ صافی کند لیکن سته آرد و دیر گوارد و جگر و سپرز را زیان کند و شراب  
 رقیق زود تر برگذازد و دماغ رسد و زود تر مست کند و ادرار بیشتر کند  
 و شراب غلیظ ضد این باشد و شراب خام با جوشیده استی و هوشیاری زود تر باشد  
 و نشا طریاده کند و خون را صافی کند لیکن بومی مان از مداومت آن ناخوش  
 شود و دماغ را زری فرازد و شراب جوشیده آنچه تلخ باشد گوارنده تر باشد و  
 هشیاری از وی دیر تر باشد و خمارش قوی تر باشد و نشا طریاده می همچون  
 شراب خام باشد و شراب جوشیده شیرین سنگ و ریگ اندر شانه و گرده پدید آرد و با  
 که بنسقا ادا کند و شراب مویزی را حرارت در طوبت کتر از انگور می باشد و غذا کتر  
 دهد و نفخ کند و کسانی را که فراج ایشان سرد خشک باشد نشاید و پیران را بنیم  
 سبب نشاید و انواع شرابها که از کریم و کادرس غیر آن کنند آنرا از جمله شراب  
 نشمر و فعل و منفعت شراب از آن نیابند جز آنکه دماغ را مستلی کند و شراب کهن  
 حکم دارد و دارد و شراب تمام نارسیده جگر را زیان دارد و باشد که اسهال  
 کبد می آرد و هر که از گرمی شراب ترسد غذا از غوره در یواج و مانند آن باید سخت  
 و نقل انار و ترشی ترنج و هر که شراب او را در دسر آرد نقل آبی و انار باید خورد

و در میان هر دو سه پاله اندک آب سرد خوردن تا قوه شراب از دماغ باز دارد  
 و هر که سعه او گرم و ضعیف باشد نقل حب الاس آبی ترش باید خورد و اگر سعه  
 سرد باشد نقل کمونی و سعه و نقل و پوست ترنج باید و اگر کسی را در میان شراب  
 قی و منش کشتن رنج دارد و نقل زیره و نمک کند و پوست بیرون پسته اندرون  
 بخماید دارد و پیچزنی فرو نشاند و شراب بشتا دماغ و عصب را زیان دارد و تشنج  
 آورد و خوردن از امل گرداند و مستی متواتر مزاج جگر و دماغ تباه کند و بیماریها  
 عصب آورده و بیم سکنه و مفاجات باشد و کودک نارسید را شراب سخت زیان دارد  
 زیرا که حرارت غریزی را ضعیف کند و تحلیل کند و کسیکه خواهد که از مستی زود  
 نهش یار شود سر که با آب بیا میرود و مقدار سه پاله بخورد و دوغ ترش و برف  
 گذاخته خورد و کافور و صندل بوبند و روغن گل و سرکه و گلاب بر سر نهند و کسی که  
 خواهد زود دست شود تا عضوی را بپشتکاری غلج کنند بذر البیخ و قشور بروج  
 اندر آب بنزند تا آب سرخ شود و با شراب بیا میرند و بدهند تا بخورد و هر که خواهد  
 شراب بسیار خورد و دیرست شود اگر محو و باشد آب زرخ رز که انگور آن سفید باشد  
 و آب انار ترش از هر یکی مثلاً و درم یا پنجم درم سرکه بیا میرند و یکا و قیه بدهند و



میرود باشد سد آب خشک زیره و نمک آبسایند و برابر بوزن رست کنند  
و آب بر چکانند و قرص کنند و خشک نمایند و هر ساعت نان بدان خوش کنند  
باب ششم در تدبیر خواب بیداری بهترین فتح خواب آنوقت است که طعام  
از منم معده فرو گذرد و در معده آید قوت با ضمه آنرا تصفیه تمام کرده  
باشد و معده خالی خفتن زیان دارد و حرارت غریزی را ضعیف کند و تن را لاغر کند  
و خواب در بیماریهای طوبی و نزله آرد خاصه اندر زستان رنگ بر و راتبا کند  
و تن را سست و کسلانی و سقوط شهوات آرزو یا نگارترین چیزی خداوند فراموش  
را بسیار خفتن است و کسانی که خفتن بر روز عادت دارند بتدریج از آن عادت  
بیایستن و خواب روز بجای خواب شب بایستد و روی را زرد کند و وقت  
نخست بر پهلوی راست بایستد خفتن بکزان پس پهلوی چپ بایستد شکم را گرم  
باید کرد و چیزی گرم چون سموز مانند آن شکم باید نهادن و اگر شکم خست  
صواب با تا حرارت جمع شود و طعام را نیک هضم کند و به پشت باز خفتن زیان دارد  
از بهر آنکه فضلهای ماغی که منفذهای ایشان سوی پیش است چون بینی و کام  
بدین منفذها باید که فرو آید و بسبب باز خفتن به پشت بسوی پس میل کند

و بسینه و عصب فرو آورند و زله و سل و درد عصب و فالج و در داشت قوله  
 کند و از آنچه اندر دماغ بماند کابوش صبر و سکته تولد کند و بخوابی و شب  
 ناخفتن گوید دماغ را کمتر کند و طعام شراب هم نماند و قوت را بسط  
 کند و خواب باید اوریان دارد و بکلم آنکه اندر شب انامی مضطرب یافته اند و بعد  
 تعالی گشته همچنان باشد که کسی بگر سنگی بخشد و آواز نامی پیوسته و هموار که  
 شنیدن باشد چون آواز آب و آواز آسیا که سخت نزدیک نباشد و مانند آن  
 خواب آورد و مانند گی و ریخ ببرد و مالیدن بسیار و شراب مخمر و  
 خواب آورد و کسی را که از بخوابی ریخ باشد نگذارند که تکیه کند و چشم فرو  
 بگذران او بسند و از اندک مایه غنودنی که باشد باز دارند تا مانده شود  
 پیش او جماعتی بنشینند و هم نامی گویند و کتابها میخوانند تا ملول شود و ناگاه  
 از پیش او برخیزند و چراغ بر دارند اندر <sup>چنانکه</sup> حال بخشد باب ششم در تدبیر حرکت  
 و سکون باید دانست که حرارت غریزی از سبب می پیرون و اندر دانی اثر  
 می نپذیرد و اندک اندک تحلیل نخرم میرود و حاجت است بدانکه عوض آن باز  
 آید و مانند می دهند هم از گوهران هر حرارت که از اندرون بیرون

بتن مردم رسد همه غریب و از گوهر آن نیست و حرارتی که مدوا را شاید و از گوهر  
 آنست جز حرارتی نیست که از حرکت گوهر اندامها خیزد از بهر آنکه چون مردم حرکت  
 کنند اندامها را گرم شود و حرارت غریزی را برافزود و مدو یابد هم از گوهر  
 خویش و این حرکت را ریاضت گویند و اصل بزرگ آن در تدبیر حفظ الصحة ریاضت  
 از بهر آنکه ریاضت حرارت غریزی را برافزود و فضله را که از غذا می رود  
 گذشته در تن بماند آنرا تحلیل دفع کند و بهترین وقتی ریاضت را آنوقت باشد  
 که طعام مضمم شده باشد و طبع اجابت کرده روده از فضله طعام خالی گشته  
 نخست که تدبیر ریاضت خواهد کرد و بفرماید ویرا بماند مالیدن نرم و بتدریج  
 سخت نماید و تا آخر سخت تر بماند پس ریاضت مشغول شوند و چون از ریاضت  
 فارغ شوند دیگر باره ویرا بماند مالیدن نرم و در میان مالیدن دوم چند بار  
 اندامها بکشایند و عصب را از کمند نفوس باز گیرند چنانکه توانند که تا فضله  
 که ریاضت دفع نشده است بدین طریق دفع شود و مدته ریاضت چندان باید که  
 رنگ روی فروخته شود و حرکت بنشاط تواند و هرگاه که ماندگی پدید خواهد آمد  
 و عرق آمدن گیرد چه از ریاضت بماند ریاضت برگرسنگی زیاندار

و انواع مانند گها که از ریاضت و غیر ریاضت پدید آید سه نوعست فردی و جمعی  
و درمی و گردپی دیگر گویند نوعی دیگر است که آنرا تشفی گویند اما فردی و جمعی  
باشد که اگر دست بر نهند پا حرکتی کنند المی یا بدخیا نکه از فروم یابند و سبب  
آن فضل باشد رفیق و بسیار حرارتی قومی که اندامها گرم کند و گوشت و پی  
بگذارد و اندر نواحی پوست پراکنده کند و اگر آن فضل بسیار تر باشد سر می اند  
پشت می یابد و اگر سخت بسیار با لرزه تپ کند علاج اندازن نشستن باشد  
و مالیدن نرم بر و غنهای کشا بنده چون و غن با بونه در و غن پنج خطمی در و  
شبت و گرما به فاطر و طعام از چیزی که لطیف باشد چون فروج که آب غوره  
نکات و جو نخته باشند و چون قلیه که در سفالناخ و ماش منقش و مانند گی  
چنان باشد که هر دم پندارد که اندامهای او کشیده است و تسلط حرارتی همی نماید  
از همه رگها و بندها و حرکت و شوار تواند کردن و سبب آن فضل باشد که اندامها  
مانده بایا یا دی علاج آن گرما به باشد و آبرن در و غنها که در علاج فردی  
یا کرده آمد بکار داشتن و اگر آن ماندگی نه از ریاضت تولد کند از استغراق  
چاره نباشد و ماندگی درمی نوعی است که تن گرم باشد و رگها و عضلهها متلی و اگر

در این کتاب  
مقاله  
در بیان  
نوعی از حرکت  
و سکون

دست بر سردی نهند المی یا بند چنانچه عضوی آسایده باشد و سبب آن  
 همچون سبب دمی باشد علاجش بمیه چیز تمام شود امتلار اب استفراغ و کم خوردن  
 زایل کنند و حرارت را بشرتیهایی خنک تسکین دهند و امتلار عضلهها را دالم  
 آنرا اگر مایه و آبرن و بروغنها علاج کنند و آسایش گزینند و ماندگی قشقی چنان  
 باشد که مردم بخدارد که اندر اندامهای او خشکی است و سبب آن رنجی شد که عرق  
 بسیار کند یا در هوا می سخت گرم سفر و رنج در ورز و کم خوردن اتفاق افتاده باشد  
 علاج آن آبرن گر مایه و روغنها مالیدن شربت کشکاب شکر و روغن بادام و  
 لعاب اینغول و شکر طعام یا چه اندر کشکاب پنجه و فروج مانند آن باب پنجم  
 تدبیر استفراغهای یابرو یا میسبیل نیست که مردم تندرست را که و در  
 و پیرا و مردم خشک و لاغرا کسی که گوشت عضلهها شکم و اندک باشد کسی  
 را که قوت ضعیف باشد و کسی را که معده یا دل ضعیف باشد و کسی که عضلهها  
 زبان ضعیف باشد چنانکه بعضی در سخن سین را تا گوید کسی را که در تن او خون بسیار  
 از غلطهای دیگر باشد این چندین گروه که یاد کرده آمد و در سبیل نشاید خوردن  
 و نیز اندر فصل گرما فصل سرما نشاید خوردن خاصه در گرماست روز پیش از

۹  
 اشتیاق  
 شدت جلد  
 شستن  
 سبیل  
 قشقی  
 یا که لطفانه  
 و اندک  
 سبیل

از برآمدن شرابی بمانی و بست روز پس از برآمدن او بچکس را داروی  
 مسهل نشاید خوردن فصد و حجامت نشاید کردن مگر که ضرورتی باشد  
 عظیم الخا فصد کنند و شرطهای احتیاط و تسکین بجا آرند و سببش نیز نباید  
 کردن خاصه در ایام با حور و اول با حور نوزدهم روز باشد از ماه تموز و کسی را  
 که شادی بزرگ یا غمی بزرگ رسد یا مہمی داند بشہ بزرگ دارد و داروید خوردن  
 و خوردن مسهل بسیار عادت یافته است ناپسندیدہ تن را ضعیف کند و کسی که دارو  
 مسهل خوردن آزموده نباشد طبیبان شاید کہ اورا داروی مسهل بدو صواب  
 آن باشد کہ بغدادی لطیف و اندک تدبیرا کند یا اگر چارہ شبہ داروی لطیف  
 و بد و مردم خشک فراج را داروی نرم و لغزندہ بیشتر از آن استغراق کند کہ  
 داروی تیز و دارو خواہ باید کہ نخست تن را برابر زودہ دارو خوردن کند بمقتضای  
 حاصل شود بی مقصد و آہنچنان شبکہ چند روز چیزی کہ احتشار ضعیف کند  
 نخورد و معن را مراعات کند و گذرانی دارو را کشادہ و طبع را نرم کند و خلط را  
 بزند پس مسهل خورد و آن ساعت کہ مسهل خورد باید کہ طعام مضمم شدہ باشد و  
 هنوز شہوت طعام دیگر بدید نیامدہ با و دارو سخت شیرین نباید تا معده از آبجو

۱۰  
 شرابی باشد  
 شد و سببش  
 کہ بطلت خوب  
 تا چون کند  
 بطرف خور  
 واقع است  
 نباید بچین  
 کرد

غذا قبول نکند و بهضم آن مشغول نشود و خفق پس از آنکه دارو خورده باشد نشاید و اگر دارو قوی باشد پیش از آنکه در کار آید بخسپد و اگر کار بهتر کند و چون در کار آمده باشد اگر بخسپد باقی فعل دارد و باطل شود و اگر دارو نرم و لطیف باشد پیش از آنکه در کار آید بخسپد و اگر اصل کار نکند یا کمتر کند و اگر کم خوردن پس از داروی مطبوع قوت دارد و را ضعیف کند و از پس حب های قوی اگر در کار آن تقصیری باشد آب گرم شور اولیتر تا زود آنرا دفع کند اگر گیرم مصطلکی سوده باندگی شکر خورد و اگر یک دو به تمام فرو و دفع کند و تا دارو تمام کار نکند طعام و شراب نباید خوردن و اگر سوده صفراوی باشد و صبر کردن حتمال نخند پیش از دارو بزمانی اندک لقمه چند نانج شراب شیرین کنند و بدیند یا شربتبی از کشکاب یا آب انار و اگر کسی البصه سهال هر دو بهم حاجت آید نخست نگاه باید کرد اگر اخلاط گرم است نخست فصد کنند و اگر اخلاط لافعی است نخست مسهل خورد و اگر کسی را دارو کار نکند و تا سه روز آرامی و تمدد و عضایه آید شایانی یا حقنه بکار دارند و شغال مصطلکی سوده یا شکر اندر آب گرم بپزند و تا دارو را دفع کند و اگر گرگها مبتلی باشد و چشمها بیرون خیزد و اگر

و بسیار باشد که آب سیب غشیا نماند که از دارو باشد زایل کند و دارو را  
در کار آرد و اگر نیز این اعراض تولد نکند چون اجابت نیفتد هم فصد باید کرد  
اگر چه پس از دور و زیاده روز باشد و هرگاه که دارو کار تمام نکند و تن از آن  
ماده که مقصود باشد پاک نشود گریه بکار باید داشتن چند روز تا ماده که نسیب  
زوده مایل نکرده است و بسوی پومیل شسته باشد بعرق دفع شود و اگر از  
گریه لذت میابد نشان آن باشد که ماده دفع میشود اگر لذت نمی یابد و تا  
در رمی پدید می آید در حال بیرون آید و بشریت و غذای موافق تدبیر کند  
و چون از دارو فارغ شد از همه چیز که آن احوال مردم بگرداند چون شادی بزرگ  
و غم بزرگ جماع و ششم عظیم و مانند آن خوشن را دور باید داشتن و طعام اندک  
لطیف باید خوردن پیش از طعام مبرود را و مرطوب و تخم ترب نیز که که از اسهال  
گویند و حب الرشاد باید خوردن اندر جلاب محمور و صفراوی را اسپول و معتدل  
را تخم شام فرم و اگر کسی سخت محمور بود اسپول را بروغن کل چرب پس جلاب  
کند و کسی که سخت مبرود باشد حب الرشاد بروغن زیت چرب و شراب خوردن  
پس از دارو بیم باشد که تب آورد و بیم باشد که اضطرابی آورد و اگر در اسهال



فزون از اندازه کار کنند شیر تازه دهند تا تیزی و قوت دارو از روده باز  
دارد و اگر تخم لسان الحمل اندر شیر بچوشانند و بدهند در حال باز دارد و اگر  
تب آمده باشد پسغول گل ارمنی و صمغ عربی بروغ گل چسب کنند و با شراب آبی  
یا شراب مورد بدهند و تریاق فاروق و فلونیا اسهال باز دارد و هرگاه که اسهال  
چندان شود که فواق پیدا آید پسغول بروغ گل چسب کرده با آب سرد بدهند و  
اگر اسهال بر بندد و عطسه آرد و فلونیا دهند و ابل تنعم و ملوک و کسانی که دارو شوا  
خورند تدبیر مار لطیف باید ساخت اما خداوندان معده ضعیف و گرم که استفراغ  
محتاج باشند بگیرند سقمونیا مقدار کم است و اندر جلاب خام حل کنند و آبی یسببش  
شیرین پاره کنند و سرکار و بیازند و اندرین جلاب نهند کیشب ازین جلاب نهند  
نوشتن خور و آن آبی بر چند بسر خلال بدهند و آن جلاب بگذارند تا منست  
سقمونیا نباشد و مزه دار و ندید اما اگر مقدار سقمونیا زیاد از کیشب کند تا آنچه آنست  
بازستاند بمقدار شربت بی باشد صواب بود و اگر استفراغ صفر و رطوبت حاجت  
تر بد سفید تر نشیده و یکوفته بگیرند بکدرم یا شیر بجسب قوت و طبع خورنده دارد و اندر  
صد درم آب بچوشانند تا به نیمه باز آید بیا لایند و مقدار حاجت از سقمونیا درین آب

حل کنند و مقداری شکر سوده در آن کنند و کشت بنهند پس آنرا با سیب  
 پاره کنند و بپزند و در آن آب اندازند و کشت بنهند و با مدا آن آب سیب  
 بدهند مقصود حاصل شود و صفت مطبوخی که خداوند تزلزل را سود دارد  
 بنفشه خشک پنجه رم پنج سو قشیر نمکوفته دهرم اندر نیم من آب بنزد تا به نیمه  
 باز آید و بست مثقال شیر خشک یا ترنجبین درو حل کنند و بیالایند این کشت  
 بود صفت حب لطیف بنفشه خشک مثقال رب السوس یکدیم عسل فلوس  
 خیار شنبه خرد آنکه بدان برشند و حب کنند باب یازدهم در تدبیر  
 کسانی که سینه او تنگ بود و از گوشت برهنه باشد و گردن دراز و حنجره ظاهر و  
 بیرون آمده باشد و کسانی را که در سینه بیماری باشد قی نشاید کردن و کسانی را که  
 دماغ و عضای ضعیف باشد و کسی که سخت فربه بود قی نشاید کردن و اگر کسی سهل التمر  
 از قی کردن با اما منفعت قی آنست که همه بیماریها و در دمارا که از فرو سویی  
 باشد سود دارد و معده را پاک کند و آرزوهای بد ببرد و چون آرزوی گل و مانند  
 آن آرزوی طعام بدیدارد و خداوند بر قان در عشم و فالج و فقر س و مالنجولیا و  
 قوبار اسود دارد و خداوند جزام کسانی را که رنگ روی زرد باشد سود دارد و

کسانے را که دارومی سهل قے و غثیان آر د اگر بیشتر از ان که دار و خوا  
خورد قی کنند چون دار و خورد قی و غثیان شب و نهار قی آنست که معده  
را زبون کند و خلاط بدروی بد آورد و دندان بیمار بهای سینه و چشم از با  
دار و پس اگر قے باندازه و وقت حاجت کند گرانی سرد گوش زایل کند و چشم را  
روشن کند و از هر قے چند گونه طعامهای مختلف بیايد خوردن و چند گونه مثل  
مختلف تا مقصود حاصل شود و چون طعام شراب خورده با یکدیگر صبر باید کرد  
تا ا خلاطی را که مقصود باشد با طعام بیايند و اگر پیش از آنکه معده بهضم مشغول شود  
بدوقی باید کردن به پر مرغ شسته که فرو کنند یا آنکه شبت آب گندم جوشیده گرم  
بیايند و گفته اند از طعامها سخت پخته و بسیار خوردن تا برا خلاط او بزد  
و کسی که قی دشوار افتد سه روز پیش از قی هر روز یک دقیر و غن شیر سخت با یک  
شراب صندل بیايند و بخورند و هر روز در گریه شوند و روغن اندر مالند و شراب  
و شور با ماهی چرب خورند و طعامهای گوناگون و اگر هوا سرد باشد خانه گرم کنند یا در گریه  
گرم قی کنند و در وقت قی کردن فاده بر پشت چشم نهند و به بندند و راست بنشینند  
و چون فارغ شوند چشم در روی را باب سرد بشویند و دمان با گرم بشویند و چند بار

غرغره کنند به سکنجین یا آب گامه بهترین روزگاری قی کردن را تابستان  
 است و مرطوب قی پس از ریاضت کند و پیش از طعام محدود پس طعام و شراب کند  
 و کسیکه خواهد معده او را برون نشود پس از آنکه دهان شسته باشد و غرغره کرده مقدار  
 یکدرم یا یکشعال مصطکے سوده با اندکی شکریابی شکر با آب سیب بخورد تا مادتها که  
 روی معده آرد باز دارد و باقی فضله که در معده مانده است بجانب و دماغ دفع کند و  
 محل لشکر و اطریفیل کوچک هم چنین سود دارد و اگر از وازو قی سوزش معده تولد  
 کند شور بامی چرب آنرا از آن کند خاصه شور بامی مرغ فریه اگر فواق برافند جرعه  
 آب گرم مخور و عطسه می آرد و اگر اندر سینه و پهلو نادر و سی و تمددی پدید آید  
 بروغن نعشه یا روغن زیت یا روغن گل تازه یا روغن بابونه بماند و با بکر تخم  
 کنند و کمید چنان باشد که مثانه گاویا مانند آن چیزی پاک کنند و بشویند و  
 پر آب کنند و بر آن موضع نهند و از وازو و ناسی قی آنچه منجیست نیست  
 بگیرند تخم ترب و درم تخم شبت یکدرم بوده نان چهار دانگ کوفته با انگبین بشویند  
 و پیش از طعام بخورند این کثیرت باشد و تربا پاره کنند همچون درم دم اندر غصه  
 نهند تو بر تو و بر هر تویی اندک نمک برینا شنند پس مقدار سی سکنجین عملی بر آن

و یکشب بنهند و بگرورزش طعم آن ترب آن سکنجین بخورد پس طعامهای مختلف بخورد  
 تدبیر قوی کند و پاره پازیر گرس اندر میان طعام بخورد و یا ماهی شور بخورد قوی آورد  
 و فطاع گرم بآب شبت و یا ماء الصل بخورد قوی آورد و جوز القوی در قیغ بانی بخورد  
 که بخاطر نباشد و الله اعلم باب و از دهم در تدبیر فصد و حجامت فصد  
 استفراغی است کلی از بهر آنکه مرکب همه خلط خون است و بدین سبب هرگاه که فصد کرده  
 شود و از هر خلطی چیزی کم شود و فصد را بدین سبب استفراغ کلی گویند و فضیلت  
 آنست که چون رگ کشاده شود رنگ و قوام و قوت بیرون آمدن خون میتوان بدین  
 و چند آنکه مصلحت باشد بیرون کردن اندک اندک یا بسیار اما دار و میسهل وقتی اگر  
 نقصی نکند تا رگ آن بدار و می دیگر خطرناک باشد اگر افراط کند بازداشتن شود  
 بود بدین سبب فضیلت پیچ استفراغی بفضیلت فصد نرسد و منافع خون درین بسیار  
 آنچه از آن چاره نباشد درین مختصر یاد کردن آنست که معلوم است که جگر گرم است و معده  
 قوت طبیعی او تولد خون اندر جگر است بدین سبب اندر خون حرارت طبیعی او به  
 از آن بهره یابد و بدان پرورده شود و مرکب حرارت غریزی خوشت و خون را  
 بهمه تن میرساند و بدین سبب که هرگاه خون لختی بیشتر بیرون کنند ضعف قوت

در قیغ بانی  
 است شش  
 از دست  
 میشود از آن  
 خون

غشی تولید کند و منفعت بزرگتر آنست که رگ بزرگی از جگر بدل پیوسته است و  
نصیب تمام از خون بدل میرساند و آن خون در دل مرکب حیوانی گردد و اندر سه  
شرایع بنا بر دو وقت حیوانی باطل شود و مردم ملاک گردد و کترین نافع خون  
آنست که پوست را رنگین تازه و بارونق دارد و از بهر این منافع بعضی پیشگان  
خون بیرون کردن هیچ حال بر ندانسته اند و این امری خطاست از بهر آنکه منفعت  
خون آشگاه باشد که مقدار خون اندر تن چندان باشد که باید و مزاج آنچنان باشد که  
باید پس هرگاه که بمقدار بیشتر شود یا مزاج آن بگرد و ناطبعی شود و نسبت بهارها  
گردد و زایل کردن حال ناطبعی اجابت و خدری خواسته اند و گفته است که چون  
غذا از بیمار باز گرفته آید یا چیزی نافع و اندک داده شود هم مقدار خون هم  
مزاج با اعتدال آید و به بیرون کردن خون فاسد حاجت نیفتد جواب آن میگوئیم  
اگر چه این تدبیر صواب است اما مهلتی و آمانی باید تا غرض حاصل شود و آنجا که این  
نتوان بود که آنست پیشدستی کند و مهلت ندهد پس نصیب خون کم باید کرد و  
صواب آنست که در چنین حال هر سه تدبیر کرده شود غذای نافع دادن اندک دادن  
و مقدار خون بیرون کردن تا غرض حاصل آید و اندر حال بیرون کردن خون عموماً بر

توت و بر حال دل باید کرد و این به نبض توان دانستن و اولتر آن بود که طبیب  
در حال فصد دست بر نبض دارد تا هرگاه که اثر تغییری پدید آید در حال منبذ  
و هرگاه که فصد تباهی خون باشد تا رنگ توام آن نگرود نباید بست مگر که اثر ضعیف  
پدید آید و هرگاه که سبب فصد آماسی بود تا رنگ از خون نگرود نباید بست بقدر  
بدین سبب گوید که اندر شوصه رگ با سلیق باید زد و تا رنگ خون نگرود نباید بست  
مگر به سبب یکی آنکه ضعف پدید آید دوم آنکه آماس قوی باشد رنگ خون برگردد  
و سیم آنکه ضعف پدید آید از بهر آنکه آماس گرم و بزرگ گذرهای خون بسته دارد  
و خون را در آن موضع باز داشته و بشواری بیرون آید و مردم محروم و لاغر را  
که در معده او صفرا تولد میکند و کسی را که کشاده باشد و کسی را که فم معده ضعیف  
کسی که فم معده قوی باشد از غشی نگاه باید داشت و طبیب باید که دست بر نبض دارد  
تا چون اثر تغییر پدید آید در حال بسند و در حال خون آمدن غشی کمتر افتد بیشتر  
پس از آن افتد که رگ بسته باشد و فی کردن پیش از فصد غشی باز دارد و حجامت  
کسی که در معده او صفرا تولد کند و فم معده ضعیف باشد و اگر در حال غشی قوی  
کند غشی زایل شود و قوه باز آید و تدبیر نگاه داشتن از غشی آنست که پیش از

فصد بیک زمان مانند گشای شراب اندر دهند و شراب سیب ترش یا شراب آبی  
 ترش یا شراب غوره یا مانند آن و مبرود را پیش از فصد شراب بپوشند و دهند یا به  
 یا جلابی که افادیه روخته باشد و مقصود را به پشت باز خفته فصد کند و مبرود شکل  
 می باشد تا خون چنانکه باید بیرون کند یا کمتر از قدر حاجت و هیچ حال صفت نکند  
 و از پس فصد ماء اللحم دهند و فصد از نافه مشک آلتی که بدان قی تواند گفتن  
 چون پر مرغ و مانند آن حاضر از دو دوار المسک نیز حاضر دار و تا اگر غشی افتد  
 در حال پر مرغ فرو کند و قی انگند و مشک بپایند و دوار المسک اندر جلاب یا اندر  
 آب انار حل کند و بخلق اندر چکاند و کسی را که تب بود اندر میان تب روز نوبت  
 رگ نباید کشاد و کسی را که در وی صعب یا رگ نشاید زدن نخست در ساقن باید  
 کردن پس رگ زدن از بهر آنکه در داخله راسومی خویش کشد و رگ زدن داخله  
 راسومی بیرون کشد و منازعت اندر میان این آن پدید آید و مضطرب شود  
 پدید آید و ضعف تولد کند و اندر تابستان رگ روزی باید زدن که بهواش  
 باشد و اندر ساعت نخستین از روز آن روز که رگ زنند و دیگر روز طعام کم و لطیفتر  
 خورند و چیزی نخورند که صفر باشد خاصه مردم محروم را و اندر تدبیر استفراغ

در بیان کشیدن



بدارد می سهیل یا دکرده آمده است که بگذارد روزگار از فصل گرمانه سهیل یا  
 خورد و نه فصد شاید کرد آن منعی اینجا ندارد و چنانچه می نشاید خورد  
 و از پس قه و سهیل و جماع بخوابی و پنج و از پس ناگواریدن طعام و از پس مضه  
 و از پس هیچکاری که تن را گرم کند یا بسبب آن تحلیل افتد بسیار دسام کشاده شود  
 رنگ نشاید زدن و اگر ضرورتی باشد میان آن جاهلها و میان گ زدن و پنج روز یا  
 و روز کم نشاید و پیش از گ زدن آسودن و غلطیک و از پس گ زدن آسودن  
 و غلطیک صواب باشد لیکن نشاید خفق از بهر آنکه کسلانی وضعف آورد و با که حجام  
 افتد و بر سرگ رفا ده بزرگ باید نهاد و هیچ عطر و علفه نباید مالید و اگر سرگ  
 گرم شود هر ساعت می باید کشادن و رفا ده بگللاب سر کردن و باز بروستن و  
 مرطوب با پیش از گ زدن ریاضت معتدل باید کردن تا حرارت برافروزد و  
 رطوبتها بگذارد و در جمله طعامی که قوه بسیار دپ چون قلیه خشک و کباب مانند  
 آن نشاید خوردن از بهر دو کاری آنکه مقصود از فصد گرفتن قوه خون باشد  
 و از طعام قوی مقصود باطل شود و دیگر آنکه آنروز که فصد کند قوه معده دیگر  
 اندامها نختی ضعیف شود و قوتها می قوی باید تا طعام قوی اینضم تواند کرد

و چون قوت ضعیف باشد و طعام قوی خورده باشد مضمضه باشد و خلط بد تولد  
کند و در حال کسلانگی و گرانی بدید آید و اما رگها که بیشتر زنده قیال است و کحل  
باسلیق و جبل الذراع و سلیم و ابطلی و صافن و مابض الرکبه و عرق النساء و هر یکی را  
منفعت دیگر است اما قیال علت مای سر چشم و بینی و کام و لب و زبان و دندان  
را سود دارد و اکحل علتها میمهن را سود دارد و باسلیق علتها میجر و سینه  
و سپرز و ذات الجنب و شوصه در دماغ سرین و زانو و ساق و قدم را سود دارد  
و جبل الذراع اندر بعضی دستها بارگ باسلیق میخیزد و اندر بعضی با اکحل میخیزد  
است و بزرگ علائم داده است نزدیک خورده دست و اندر کتب میگویند که  
آن بچو منفعت قیال است و قیاس بر خلاف این واجب میکند همانا این خلاف از  
سنگها سخنان کتاب فاده با و سلیم و نبال باسلیق است از دست راست و در  
جگر را سود دارد و از دست چپ رو سپرز را سود دارد و خداوند کرد و خارش را  
سفید بود و ابطلی خلیفه اکحل است و صافن خون را از نیمه بالا فرو و آورد و حوض  
بکشد و در شش و خارش را و حایه قضیب پر و مابض الرکبه اندر زبیر زانو است  
بعضی طبیان گفته اند مابض شاخاست و ذنبال رگها و شاخهای آن یک

شده است و فصد آن در دوا حشا و در دشت راسود دارد و منفعت فصد  
آن فروتر از صافن است حیض بکشد و در وقت دوا بر و رحم راسود دارد  
عرق التسمار در پس کعب است بود یعنی کعب خشی فصد عرق النساء و عرق النساء  
راسود دارد و زایل کند و منافع دیگرش بمنافع صافن نزدیکست و صافن در پس  
کعب چپ بود یعنی کعب سی اما قیفاً را بوریب زنند یا از پناه و روده باید  
نمایش از رومی دیگر رگ بیرون نشود و دیگر از تو و عصب عضله غشای آن رگ  
و اندر زیر کحل عصب است احتیاط باید کردن در بود و باید زدن و از دراز تا باید  
از بهر آنکه بسیار باشد که کحل اندر میان دو عصب باشد و با سلیق را از جهت آنکه  
در زیر او شریان است از موضع خویش بکسیو باید برد و بوریب باید زدن یا از پناه  
باید زدن و از دراز تا باید زدن و اگر از دراز تا زنند باو گیر و باشد که از هر دو  
جانب و شریان باشد دست از آن رگ بیاید و شستن درگ دیگر باید زدن و اندر  
بیشتر اوقات که با سلیق زنند بعد از بستن باو گیر و نشان می آن باشد که برگشت  
عدس و تخم و ناموار میاید یا بداید کشا و با هتگی بیاید یا بداید تا ناموار  
و در شود و دیگر بار بندند اگر دیگر بار باو گیر و دیگر بار بداید کشا و با هتگی

و باز بستن و اگر هر بار با و گیر و دست باید داشتن درگ با سلیق الطبی کم باید  
 زدن و همچنین هر رگی که با و گیر و نباید زدن البته و با سلیق را اول تر آن باشد  
 که به پشت نبش زند چنانچه نبش حجامت زنده تا سلاست باشد و با سلیق الطبی  
 بسیار باید مالیدن و اگر کم بسیار بر و ریختن پس بسیار شستن و بند بزرگ  
 بر باید افکندن و دست منصوص است باید داشتن چنانچه زاویه بغل قائمه باشد و هر  
 را با سهام فرو باید گرفتن نبش را از بالا فرو بردن و قصد اسلیم را سبب باید  
 بستن و بوریب باید زدن یا از دراز و دست اندر آب گرم باید نهادن تا خون  
 چندانکه باید پرو و و صافن را از بالای شتالنگ باید بستن و گاهی چند رفتن  
 و کرده از پنبه دزیر پامی او نهادن تا پامی برو فشار و تارگ پدید آید و از اصل  
 رگ و شاخ برخاسته است از دو جانب و اصل در میان هر دو است اصل را  
 باید زدن و مابض اساق باید بستن و ران نیز باید بستن و چند بار فرو باید  
 و بر خاستن تارگ پدید آید و عرق النساء را پس کعب را بود یعنی کعبی  
 و فصد آن در عرق النساء را سو و دار و ذرا مل کند طریق فصد و می آفت که  
 دستاری دراز بگیرند و یک سر آن در میان منصوص بزند و باقی را بران و

ساق او می چسبند و می بندند سخت تا شتالنگ و چند بار فرو نشینند و بر خیزند  
و پایی بر پشت نهند و فصاد بر پشت پایی میان خنصر و سرگ را بچوبه ای گرفت  
از خطا این شد و اگر نیاید از پس شتالنگ از جانب حشی سجد و نشان عرق<sup>لش</sup>  
آنست که برومی خند گره باشد و از دراز باید زدن از بهر آنکه هر دو جانب<sup>عصب</sup>  
و هرگاه فصاد را خطا افتد و سریش نشاء عصبی باز آید اگر دست با پایی  
آماس کند و تب گرم گیرد و گرز از توله کند همدن بروغن بنفشه یا روغن بادام  
چرب باید داشت و آب کشینتر و صندل سرخ و سفید و شیان مانند آرماس  
ضماد کردن و اگر قوت بر جایی بود از دست دیگر رگ کشادن و بارگ صافن<sup>ی</sup>  
زدن و اگر این خطا بر پایی افتد از دست رگ باید زدن هم از آن جانب و اگر  
جراحت ریم کند جراحت فراخ باید کرد و در فاده ما بر می باید نهادن چنانکه ریم  
دفع شود و اگر خطا از آن گونه افتد که رگ تنگ کشاده شود و خون دوزیر پست  
جمع شود و جایگاه رگ کبود شود تا اثر آن زایل نشود بدانست هیچکار سخت  
نباید که دو هرگاه که کبوسی کمتر شود نشان سلامتی بود و اگر کبود تر میشود یا سیاه  
تر از دست دیگر رگ باید زدن یا رگ صافن باید کشادن و آن ضما که بیشتر

یاد کرده آمده است باید نهادن و هرگاه که نمیش بشریان باز آید در حال  
 یک بر باید گرفت و دارومی که آنرا لازق گویند بر باید نهادن و در وقت  
 بر نهادن و بازومی دست دیگر و پایی که برابر آن است و باشد بر بستن تا خون بد  
 دست مجروح میل نکند و اگر از بستن رنج رسد باید کشادن و باز بستن  
 صفت لازق بگیرد دم الاخوین و انزروت و شب یمانی و قلعطار و اقافیا  
 و جندار و مکسید و کتیر از هر یک یک گرم صمغ عربی دو گرم کوفته بخیته سفیده  
 خایه مرغ بپزند و آنرا با بوی ترخ گوش یا با فز خخته یا خانه عنکبوت پاکیزه بر سر  
 جراحت و اگر در آن نهند و بپزند و ده روز کشانند پس از ده روز بر فتن  
 بکشانند اگر خون پاک نشده باشد باز بپزند و هر چند روز میکشانند و بار می بندند  
 تا معلوم گردد که جراحت بسته و محکم شد و اندرین میان طبع مفسد نکند و از آن  
 نبض نشود و با عدال شد و نشان رسیدن نمیش بشریان آنست که حرکت برون آمد  
 خون حرکتی با نظام باشد همچون حرکت نبض و در حال نبض ضعیف شدن گیرد و خون  
 شریان رفیق تر باشد و شکر باشد و اگر گوش بحراحت نزدیک دارند و از خون  
 و آن آن توان شنیدن اما حجامت کودکان پیران ابرجای فصد

باشد و بر عضوی که حجامت کنند آن عضو پاک کنند و با خون حجامت از گوشت  
روح خیزی خرج نشود و با خون فصد بسیار خرج شود و کدو گز را تا از شیر  
باز نکند نئے ضرورتی سخت حجامت نشاید کردن از بهر آنکه ضعیف شوند  
و بر آن صفت بماند و بزرگان را پس از شصت سال حجامت نشاید کردن از  
بهر آنکه خشکی بر پوست ایشان غلبه گیرد و اولتر آن باشد که روز چهاردهم  
و پانزدهم از ماه فصد حجامت نکند و توقف کند تا نور ماه نقصان گیرد و آنروز  
شانزدهم و هفدهم یا از بهر آنکه روز چهاردهم متلی باشد از نور و اخلاط اند  
تن حرکت کرده باشد میل بجانب ظاهر کرده و رگهای باریک و شاخهای گها  
همه پر شده و اندر نیوقت خون نیک صافی بیشتر آید و خلط بد کمتر و هرگاه که نور  
فقر نقصان گیرد و خون صاف باز گردیدن گیرد و اخلاط که با خون حرکت کرده باشد  
بسبب آنچه غلیظ تر باشد باز بستراند و بدان زودی که خون صافی باز گیرد  
و باز تواند گشتن بدین سبب خون حجامت اندر نقصان نور ماه خلط بد بیشتر آید  
باب سیزدهم اندر انواع استفراغهای دیگر و آن هفت نوع است  
ادرا ربوال و عرق و مخاط و لعاب و مان و جماع و استفراغ آب و استفراغ

و هفت نوع استفراغ  
شصت سال

اما در اربول باید دانستن که هر طعمی که خورده شود آنرا سه قسم است  
 نخستین در معده و دوم در جگر و سوم در همه اندامها و از هر مضمی چیزی باشد  
 که قوت مغیره آنرا تمام مضمی نموده باشد و اندر تدبیر حفظ الصحة تدبیر دفع آن  
 واجب است و هر فضله را طریقی است که بدان طریق دفع شود و دفع فضله نخستین  
 نفع باشد یا با سهال تدبیر آن یاد کرده آمد و فضله دوم با در اربول باشد از  
 بهر آنکه این فضله در عروق باشد و هرگاه که اندک باشد بدار و اگر کند دفع  
 شود و اگر بسیار شود بدار و که آن فضله را اندر عروق از خون جدا کند و  
 با سهال دفع کند حاجت آید و تدبیر سهال یاد کرده آمد است و تدبیر ادرار و  
 داروهای ادرار کنند و اندر بخش عملی در باب علاج عسر البول بیاید اما نفع  
 ادرار بول که باندازه حاجت باشد بزرگ است در و بند و در و پشت و گران  
 و کسلانی و استسقا و بیشتر بیماریهای که از ترشی آبزائل کند و افراط کردن  
 اندر آن هم باشد که مثانه را ریش کند و تشنگی و غلت زیا بطیس و دق و گذار  
 نن تولد کند تدبیر ادرار عرق باید دانستن که عرق فضله هضم سوم است  
 و طریق دفع آن گذرنا باشد یا یک تنگ ناپید که آنرا اسام گویند بعضی



از آن فضله بخارست که از همه تن تجلیل نرود و آنرا نتوان دید و بعضی  
چرک و دوسوخت که بر پوست بماند و اندر گریاه پاک کنند و بعضی عرقست که هم  
بطریق مسام بیرون آید و در تدبیر حفظ الصحة و علاج بعضی بیماریها تدبیر عرق  
آوردن باید کرد که سخت نافع است و بدین سبب که هرگاه که بیمار عرق کند راحت  
یابد و هوای گرم چون هوای گریاه در رفتن در ریاضت اندر هوای تابستان  
عرق آرد از بهر آنکه اندرون تن را گرم کند و فضله را بگذارد و هوای گرم  
آن فضله را بیرون کشد و داروهای لطیف کننده نیز تن را گرم کند و غرق آید  
لیکن در تدبیر حفظ الصحة عرق آوردن بازو و زبان دارد و حرکت و ریاضت  
کفایت باشد از بهر آنکه امین نشاید بود که داروهای تپ آرد و عرق بسیار  
دشمن را خشک کند و لاغر گرداند و پوست درشت کند و رطوبتهای اصلی را بگذارد  
و تحلیل کند و دق و ذبول تولد کند اما تدبیر مخاط باید دانستن که مخاط طویلی  
غلظت با که از سر بسوراخ بینی فرود آید و از آمدن آن دماغ پاک شود و  
بیماریهای دماغی پاک کند و بیماریهای دماغ که از اخلاط غلیظ خیر و چون هم  
وسکت و مانند آن زایل کند و از بهر حفظ الصحة مرطوب و کسانی را که در دماغ

ایشان رطوبتی بودند برفود آمدن آن باید کرد و تدبیر آن غرغره است  
و عطسه بخار سر که در شراب که بر سنگ های گرم چکانند و بخار طبع با بوند و پودنه  
کوپی سخت سودمند است و خرق سفید و فلفل و عرطنیسا بسایند نرم و بپوشند  
عطسه آرد و مخاط بسیار فرو آورد و این تدبیر پس از استفراغ باده و سیاهی  
باید کرد یا بد ار وقت که دماغ و تن را نختی پاک کرده باشند تا باقی بد بطریق دفع  
شود و تدبیر لعاب این آبی است غلیظ که از کام و بین زبان فراز آید آمدن  
آن بوقت حاجت دماغ چشم گوش و حلق و قسمه راس و دارد و از هر خط  
صحه گاه گاه تدبیر رفیق لعاب باید کردن خاصه در زمستان مرطوب از بهر  
آنکه در زمستان طو بهای بیشتر گرد آید و تدبیر آن بعاقه و قرحا و مویزج و دانه  
آن باشد که نختی بنمایند و غرض سرد کردن بسره که ریزی یا آب مکامه یا آب بارجم  
و آب کامها با سنجش سرد و غرض از گرما به باید کردن یا انداختن گرم تدبیر  
مشیا و فعل شیان اندر استفراغ ضعیف است و جرعاتی را که بدو  
تزوید باشد نتوان آوردن اگر چه ترکیبان از داروهای قوی باشد  
منفعت آن اندر دلشت و کمر گاه و سرین و حوالی آن باشد و از بهر شخصی

خردی و نبرگی شیان در خور و او باید و از بهر مقتضای بدار و باید است  
 که بمقتضای لائق باشد مثلاً از بهر کسی که تب می آید و محروم از نفس و شکرتو  
 سازند و از بهر مرطوبان و در و نامی لطیفی از سبکبخت و جاد شیر و مقل و اشق و نمک  
 هندی و شحم خنثی و سورخا و زنجبیل و تخم کرفس و جند بادستر و قسط و زرنبا و  
 انزروت و برگ سداب ماهی زهره زنند تدبیر حقه فعل حقه قوتیر از فعل شیان  
 بود از بهر آنکه بمقدار بیشتر در وند و گرم باشد و کسی که مانعی باشد که او را بدین  
 سبب از وی سهل توان و چون ضعف معده و تولد غشای بسبب خوردن حقه  
 اگر امثال فعل را دفع کنند چنانچه باید و مقتضای او تمام حاصل نشود چنین شیان  
 هیچ علاج چون حقه نیست و کسی را که زخمی بسرافنده باشد و یا در و ماغ آما  
 و آفتی باشد و ده را از دماغ فرو و آورد و بخار بر سر نهد چون دار و  
 مسهل و دار و حقه گاه باشد که تا بعد بر آید و بیشتر می برد و نامی باریک بر آید  
 بدین سبب هیچ حال بر رقیق حقه نباید لیکن شربتی که معده را قوت کند باید  
 دادن تا دار و حقه از معده باز دارد و نگاه باید کرد اگر حقه از برای درد گرد  
 که گاه کند بیمار را بقفا باز خواهد آمد و سر برایش نهند چنانچه سینه او

افراشته باشد و سریش نیز هم بر بالش افراشته نهند و میان پشت بر زمین بایستاد و اگر از بهر دوائی میکند بیمار را برزرا فوخته خفته کند چنانچه شکم او آویخته باشد و سر سینه هم بر بالش افراشته باشد و بیمار خوش را بخا هد و تا در آن حال سعال نکند و عطسه نکند و فواق نماندش و بایستد که اگر در وی خفته اندک باشد بموضع نرسد و اگر بسیار باشد سستی و نفخ و بیقرار آورد و باشد که زحیر آورد و اگر سخت گرم باشد غشی آورد و اسهال خون آرد و اگر سخت سرد باشد باد کند و طبع اجابت نکند و اگر سخت غلیظ باشد روده را آلوده کند و شانه را زحمت رساند و اگر سخت رقیق باشد فعل نکند پس اندر هر صفت مال باید و مقدار معتدل آن بنجاه مثقال بود و بسوس آب پنجه و نظرون روده را از قفل پاک کند و طبیم چقدر دروغن زیت همین عمل کند و در حقنه خداوند در معده و در اندامها و مجدا وند سپرز و خداوند سده و قولنج صعب از قنطاریون باریک چاره نیست و حلیه زیره و تخم سداب سخت نافع است و اندر بعضی حقنها از آب کامه چاره نیست و بسیار با که سر کین کبوتر و فریون و خند بادستر مقدار دو درم در آن افکنند و از بهر در و سر و شیر غش و مایه نخل و در و چشم

و در گوش از تخم خطل چاره نیست و اندر حنّه خداوند تپ نکند بوره نشاند  
کردن و لیکن از لعاب اسفند و از طبع بنفشه و کشکاب یکدو از بهر تپ محرق  
روغن گل و آب نیلوم بیاورند و حنّه کنند و بهر سوزش روده و ریش روده از  
طبع خشخاش و روغن گل کنند و اندر پیچ حنّه آفیون و آب کشنیر نشاید که روغن  
پیچ حنّه و شیان نتوان کرد و صفت طلائی که بر شکم مالند شکم نرم کند  
بگیرند روغن بید انجیر و موم زرد و در کدو روغن زیت موم روغن سازند و سوخ  
خانه کس انگبین قدری عصاره قند الحار یا شیر شرم یا سقمونیا یا تخم خطل یا زهره  
یکه ازین همه یاد و سه بدین موم روغن بشند و بر شکم طلا کنند استفراغی تمام کند  
و اگر خداوند تپ را که طبع خشک بود یا اندر شکم آماس بود و بدان سبب شکم فرو نیاید  
روغن تازه با گبرم بسیاری از ان مضاف و شکم مالند و سیلو بارانیر و مالند  
با هستگی طبع نرم شود تدبیر جمیع باید دانستن که جمیع نوعی است از استفراغها  
طبعی و از جمله سبب است که هرگاه که باید و چنانکه باید اتفاق افتد و الوقت  
که باید سبب سستی باشد و اگر برخلاف این باشد سبب بیماری باشد از بهر آنکه  
هرگاه که او عید منی پر شود و طبیعت بدفع آن محتاج شود اگر آنکار کرده شود

استفراغ طبعی باشد و مردم سبکی و نشاط یابد و اندیشه‌های بد و وسواس و  
 قوت عشق بدان زایل شود و اگر این استفراغ اتفاق نفتند همه تن گرانی پیدا آید و  
 باشد که منی اندر جای خویش گرم شود و بخار آن بدل برآید و بدان سبب  
 پتیا تولد کند و باشد که بخار آن بدماغ برآید و وسواس و بالینویا و خیرگی  
 چشم و خفقان گشتن پیدا آید و بیاید و نستن که تولد منی از خون است که غذا  
 اندامهای اصلی را شاید و آن بایسته ترین خون است در تن آدمی و بدین سبب  
 است که هرگاه که مردم جمیع فزون از عادت کنند تن او سرد شود و ضعیف گردد  
 نه بینی که اگر چه مردم در جماع صاف کنند جمله منی از وی جدا گردد و بچرخد و  
 یا نباشد و اگر فصد کند و دلبست درم خون بیرون کند در وی آن نقصان  
 و ضعف پیدا نیاید که از جماع پیدا آید این دلیل است بر آنکه منی از بایسته ترین  
 خون است اندر تن مردم و سبب آنکه جماع ضعیف کنند و ترست آنست که او عیبه  
 بدو یا بایسته یا به پنج جماع نهی گردد و اگر بیشتر الجماع کند خون بیرون آید و آن  
 خون با که غذای اندامهای اصلی خواهد شد و هرگاه که آن غذا خرج شود  
 مدتی دراز باید تا عوض آن بجای باز آید بدین سبب او پس از گرمایه تن را

خشک کند و خوارت غریزی را کم کند و چشم را تاریک کند و پای را ضعیف کند  
 و جمله از پس هر سبب که تحلیل بسیار کند چون شادی با فراط و بخیالی باشد  
 و مانند آن سخت زیان دارد و از پس امثال از طعام مدد در بند با آرد و سستی  
 عصبها رسد و تصیق النفس و دما و در عصبه استسقاء تولید کند و اگر در حال جماع  
 سرای در پشت آید یا بالذات جماع رنجی یابد یا از اندامهای او بومی نماند  
 آید نشان آن بود که در تن از خلطهای بسیار از جماع دور باید بود و تن از  
 خلط بد پاک کردن باید و فستق که خداوند مزاج گرم و در کار جماع قوی باشد  
 و فستق آن برود کمتر پیدا آید و خداوند مزاج گرم و خشک هم قوی باشد لیکن لاغر  
 شود و اثر خشکی در وی پیدا آید و چشم او دور افتند و خداوند مزاج سرد و سرد  
 سرد و خشک هر دو ضعیف باشند و فستق آن زود اندر هر دو پیدا آید  
 باب چهاردهم در تدبیر اعراض نفسانی اعراض نفسانی شادی  
 و غم و خشم و لذت و ایستی و ترس و خجالت و اندیشه کارهای مهم و الهام  
 باریک و آسید و توسیدی و هر یک را اندر تن مردم اثری باشد ظاهر  
 فنون از اثر طعام شراب فنون از اثر خواب بیداری و حرکت و سکون

و غیر آن از بهر آنکه از طعام و شراب دار و ما که مردم خوردنی هیچ قوی تر و  
 اثر کننده تر از زهر نیست و بیشتر از زهر تا اندر تن مردم قرار گیرد و حرارت  
 او اندران اثر کند مضرت و فعل آن پدید نیاید و اعراض نفسانی اند  
 نیمی هیچ مهلت اثر کند نه مبنی که اندیشه که بر خاطر کسی بگذرد و سخنهای  
 خوش و ناخوش بشنود در حال اثر آن بر رنگ رومی او پدید آید و حرکات و  
 او دیگرگون شود پس معلوم شد که اثرهای اعراض نفسانی فروتر از اثر دیگرها  
 است و اعراض نفسانی بعضی تن مردم را گرم کند و اختلاط و ارواح را در حرکات  
 آرد چون چشم و شاد می لذت و امید و اندیشه کارهای مهم و بعضی سرد کنند  
 است چون ترس و غم و نومیدی و گرم کردن چشم قویتر از گرم کردن می دیگر  
 اعراض باشد و سرد کردن ترس قویتر از سرد کردن از و با چشم که باندازد با خو  
 و قوت روح حرارت غریزی را اندر تن بگستراند و چشم عظیم صغیر را بجنابند  
 و رنگ رگ را بگرداند و سرد کند و مردم محروم از یاندارد و مرطوب و سرد را  
 سود دارد و شاد می باندازد و روح را در حرارت غریزی را در تن بگستراند و  
 رنگ رومی را برافروزاند و فربه کند و بدین سبب که بر تن مردم دگام



اثر پیری کمتر پیدا آید و هرگاه که کاری شادکننده پیش آید دل لختی کشاده شود  
و طبع خواهد که بدان حال نزدیک باشد و اگر آن بیشتر کند و اگر شادی از  
حد بیرون شود و دل تمام شاده شود و روح حرارت غریزی از بهر استقبال  
طلب می آید بحال خوشی تن را برین فکند و دل هم چنان کشاده بماند و غشی افتد  
و باشد که بدین سبب بمفاجات هلاک شود و اندوه و ترس خون او حرارت غریزی  
را بقدرت بازگرداند از بهر آنکه طبع خواهد که از آن کار و حال دور تر باشد  
و از بهر اینست که زحاره غمگین زرد شود و اگر اندوه ترس از حد در گذشت باشد  
حسرت همه باند و دل باز گردد و دل فرسوده آید و حرارت اندر و خسته شود  
و بمفاجات بیرون مردن بمفاجات بسبب اندوه ترس کمتر از آن باشد که بسبب دمی  
بزرگ از بهر آنکه حرکت روح بسبب دمی بسوی بیرون است و بسبب دمی بسوای بیرون  
در حرکت شادی ناگهانی و یکبار باشد و حرکت اندوه آهسته تر باشد و خجالت  
نیز خون او حسرت او در تن بگستراند و لختی رطوبت فرو گذاراند و تحلیل کند  
از بهر اینست که در آنحال روح بظاهر آید و روی سرخ شود و عرق روان  
گردد و با خرومی زرد شود و از بهر آنکه حرارت لختی تحلیل پذیرد و منفعت اینی

و امید داری همچون منفعت شادی مقدست و نصرت نو میدی همچون نصرت  
اندوه و خالی بودن از اندیشه خاطر را کند و همه قوتها و حرارت غریزی  
را ضعیف کند و رنگ و می گرداند و بیماریها زیاده کند چنانچه مشغولی و اندیشه  
کارهای مهم از اندیشه در و نا و بیماریها مشغول دارد و تا دل در آن کبشت شود  
بریشان سبکتر شود و بدین سبب که سفر کردن شهرها و کارها عجب بدین از بیماریها  
عسر و سوسه عشق بر ناند و اندر علاج عشق میکار می سودمند تر از آن نیست که  
اندیشه کارهای مهم بر دل دارد و همچنین از چشم کسی که از وی نختی خست دارد و عشق  
نایدید شود و هیچ زیانکار تر از بیکاری و بی اندوهی نیست اما علاج چشم تنه  
خنگ بغداد و پنجههای خوش و حکایتها رخساره که و بازیهایی عجب حاضر کردن  
دوستان علاج اندوه و ترس با امید داری قوی و سماع آوازهای بلند کنند  
و شراب مفرجهای گرم و اندر علاج اعراض نفسانی طریق دیگر هست آنرا  
علاج روحا گویند و آنچنان باشد که مردم زیر کت همت بلند دارد و از هر چه پیشتر  
آید از شادی و لذت و از اندوه و ترس خوشتن داری کند و اندران حادثه  
بچشم حقارت نگرد و قدر آن کمتر از آن نهد که شاید که بدان سبب بیرون

شود و اگر بتن تنگی آید ظاهر نکند و از دست و دشمن پوشیده و اردو تا  
 بدین طریق نیک و بد روزگار و دیدن کشیدن عادت کند تا حوادث تنگی  
 احوال در وی اثر نکند باب پانزدهم تدبیر پیران مزاج پیران  
 سرد و خشک است و هرگاه که مردم به پیری رسند همه تدبیرهای او بکرمی تری  
 باید کرد چون گریه مالیدن با اعتدال بر دغنها می گرم خوشبو چون دغن سوزن  
 و یاسمین عطری معتدل و شراب صفت بمقدار معتدل و اندر بستر گرم نرم  
 غلظت در ریاضت اندک کردن شادکامی خوشندی جستن از هر چه مزاج پیر  
 دارد چون اندوه ترس عطشی سرد چون کافور و نیلوفر و از طعما میهای ترش  
 خوشستن را دور باید داشتن و باید دانستن که هوای بد و بخار بد و بوی نامحسوس  
 دود و دغبار همه اندر پیران اثر کند زیاده از آنکه در جوانان خوشستن را  
 از آن نگاه باید داشتن و غذا را بتغاریق و اندک و اندک باید خوردن اگر کسی را  
 معده احتمال کند که بکیار طعام نخورد و با شد و طعام پس از آنکه از گریه پیران  
 آیند موافق تر باشد و طعام خورده اندر گریه نباید رفتن و طعام میهای غلیظ که  
 سودا افزاید نشاید خوردن و چیزی تیز چون آب گامه غیر آن نشاید خوردن

اگر وقتیکہ در معده رطوبتی گرد آید ہ باشد بر سبیل علاج روا باشد و شیر تازہ اگر  
 در معده ترش نشود و باوندہ انگیزد روا باشد و سودا رو و بدین سبب کرنج  
 با شیر و عسل یا شکر سودا رو و اگر سنگ سخت زبان دارد و اندر معده و امعای  
 پیران رطوبتی بسیار گرد آید و گاہ گاہ حاجت آید نرم کردن طبع و بعضی مردان  
 را اندر پیکر طبع خشکتر باشد قلیہ کند با بار و غن زیت پیش از طعام دیکز بخورند  
 یا آب گامہ طبع را نرم کند و بلبلاب اندر آب نمک نزنند و آب گامہ رو غن زیت  
 بخورند طبع نرم کند و پنجدرم بسفاسج باد و سہ برگ کرنب بنزند و بیالایت  
 مقداری تخم صمغ پاک کردہ کوفتہ در وی بچوشانند طبع را نرم کند و دو  
 درم عکالتسم با شکر کوفتہ بخورند طبع را نرم و حشرات پاک کند و چہار درم فستق  
 با چند دانہ انجیر خشک لختی تخم معصر بکوبند نرم و بخورند اجابتی تمام کند و انجیر  
 خشک در مار العسل آغشته پیش از طعام بخورند طبع را نرم دارد و ہر وقت این  
 ملینات بکار میندارد و تا طبع بیک چیز خنکند و تا ضرورت نباشد فصد نکند و  
 طعام پیران گوشتا بہ شور باہی گندم درشتہ دماند آن باشد ہمہ با دار چینی  
 و اندک زنجبیل و در فصل زمستان تر یاق و مشرد و لیطوس بکار میدارد و

باب شانزدهم در تدبیر مسافران هر که غم سفر دارد پیش از آنکه بسفر  
بیرون شود هر چه داند که در آن سفر خواهد بود چون کم نخوابی تشنگی و گرسنگی و  
گرمای و سرما و طعامها مسافران پیاده فتن و مانند آن اندک اندک با آن خو  
کند مثلا اگر وقت گرم باشد عادت تنعم گرم را از خوشتن باز داشتن خومی کند و اگر  
وقت سرد باشد جایگاه کشاده بنشیند تا با هوای صحرای خود حرکت در ریاضت  
فزون از عادت کند و نخست فصد کند یا بسمه تن پاک کند و چون بسفر بیرون  
شود و ممتلی بر تن نشیند و طعام خوردن وقت فرود آمدن بنزل باز افکند تا  
وقت بر نشستن معده خالی بود و در راه حاجت نیاید آب از بهر آنکه آب طعام را  
در معده میجنباند و شکم بدرد آید و اگر اندر گرمی بیرون شود سه درم تخم  
خرقه با سرکه بخورد و آب مخروج با سرکه تشنگی را امل کند و پیوسته سر از آفتاب  
پوشیده دارد و وقت بر نشستن است جو با آب سرد بخورد و اندر منزل روغن بنفشه  
بنان و کف پا و عصباندر مالده و به بینی در کشد و اگر با دسموم جدیدی درمان را  
پوشیده دارد و بر آن نخ صکند و پیاز پاره در روغن آغشته بخورد و از روغن  
قدیمی بپاشد و اگر کسی را با دسموم بزند آب سرد بسیار بردست و پامی و باید

در و غنک و آب بید و گلاب بپسراو باید نهاد و او را در آب سرد باید نشانید و  
 برگ خرفه و کوک و خیار و مانند آن آنچه ازین بدست آید مقدار بی بخورد و آب  
 منضمه باید کرد و باید ریخت و اگر چاره باشد جرعه جرعه آب خورد و اگر تب نباشد  
 شیر و روغن سخت موافق باشد و اگر کسی از راه سرا با بد چون بنزل سیدزد و دوش  
 آتش نشاید رفتن و لیکن بتدریج خوشین را بجا مگر م باید پوشانید و دست پا  
 بر روغن زیت یا روغن فسیون یا روغن قسط گرم کرده چسباید کردن و در  
 طعام سیرور و روغن گا و بسیار باید خوردن و اگر روغن گا و بخورد و پیاله شراب  
 صفت بخورد و سرا با زوار و معده خالی نباید داشتن و اگر بغوض آب شراب خورد  
 موافق باشد و سر از ده را یکدم انگور و خوش در نیم شراب یا ماء العسل حل  
 کنند و بپسند و هنگام نشستن پیش آتش نباید رفتن و البته پامی را بر روغن فسیون  
 یا روغن سپرز و بماند و یا بسیر و یا بقطران و نختی نرمی بر سر انگشتان نهند و  
 بکاقد اندر پیچند و بموزه فرو کنند از سر سلامت مانند و باید که پامی اندر موزه  
 چسبان بود و اگر کسی را پامی سر ما در یا بد شلغم بچشانند یا برگ کرنب یا شبت یا  
 یا بونه یا انجیر خشک پامی اندر آن آب نهند و بهترین کاری آنست که پامی در

برف گیرند تا سرما از وی بیرون شود و پیش آتش نشاید رفت البته و اگر پای  
 رنگ بگرداند باید رنگ زدن و در آگرم نهادن تا خون تمام برود پس گل  
 ارمنی اندر سرکه و آب حل کنند و طلا کنند و اگر پاسباه و نبر شود نشان بوسید  
 و تبا شدن بود جز آنکه جدا کند هیچ تدبیر نباشد و لعاب اچول با سفید و خایه  
 مرغ یا کثیرا حل کرده یا صغیر غشیه بر وی طلا کنند و اثر آفتاب باد و آب از د  
 باز دارند و پیاز بر که و سیر که مضطربها باز دارند و کوک نیز سود دارد  
 و تدبیر آنها اندر جایگاه خود گفته آمده است در روغن مشبث در روغن بابونه بر  
 عصبانیت داندگی برود از ترشی با پرهنیز کند و مسافر در یار نخست که در کشتی  
 سوار شود باشد که قیافتد باز نباید داشت تا خود بیارند پس اگر بسیار شود  
 باز دارد بشراب پودنه و آبی و انار و مانند آن و عسل بغوره پنجه نموده شود  
 کند خاصه اگر با پودنه خور و

### مقاله دوم در تقدّمه المنفعة

این مقاله مشتمل است بر شناختن بیماری و شناختن نفع و بحران و شناختن  
 نشانه های امیدواری و نومیدی و بیماری و شناختن علتها که بعلت دیگر از علل

شود و شناختن جایها که در تن مردم پدید آید و نشان بیماری که باشد و خوا  
 بود و این هفت باب است باب اول در شناختن بیماری طریق شناختن  
 بیماری آنست که نخست از علم منطق جنس و نوع و فصل و خاصه و عرض عام  
 بشناسند و جنس را قسمت کنند و نوعها را که در زیر آن باشد یکا یک بشناسند  
 و فصل هر یک را بدان از یکدیگر جدا شوند و بشناسند و نوع باز پسین بدست  
 آرند و نگاه کنند تا هیچ نوعی از میان فرو نماند بدین طریق جنس و نوع و فصل و  
 خاصه و عرض عام بیماری بتوان شناختن و بر حقیقت هر بیماری که باشد و آن  
 توان شدن اما جنس بر دو گونه گویند یکی جنس الاجناس که در زیر آن  
 جنس های بسیار با چون جسم که در زیر آن جماد و نبات و حیوان در آید این  
 هر سه بقیاس با جسم انواع اند و هر یک بقیاس با نوعی که در زیر افتد  
 جنس بود و این جنس الاجناس را نیز جنس الا علا گویند و دو جنس خاصه است  
 از بهر آنکه نبات و جماد و حیوانات که انواع جنس الاجناس اند و هر یک  
 بقیاس با نوع دیگر که زیر هر یک است جنس است چون حیوان در زیر او  
 مردم و اسب و دیگر جانوران هر یکی نوعی دیگر اند اینجا حیوان جنس

معرفت دردی بحسب منطق بر این شناختن اجناس عرض



خاصتر است و مردم و اسب و دیگر حیوان انواع جانوران هر یک نوعی  
 اند و در زیر حیوان پس جسم نامی است که بر چیز یافتند که نوعی و  
 معنی از یکدیگر جدا باشند و نوع چون نام مردم که برزید و عمر  
 افتد و زید و عمر و نوع یک اند و شخص عدد از یکدیگر جدا اند و فصل  
 خاصتر است از نوع و این نامی است کلی و ذاتی که بر یک نوع افتد خاص نام هر  
 نوعی بدان نام از یکدیگر جدا شوند چون ناطق که مردم بدان از دیگر جانوران  
 جدا اند و خاصه خاصتر از فصل است و این نامی است کلی نه ذاتی لیکن عرض  
 که بر نوعی افتد چون ضاحک و کاتب مردم را و عرض عام صفتی است نه ذاتی  
 که در بسیاری چیزها که نوعی مختلفند موجود است چون سفیدی در پرت پنبه  
 و سیاهی در غراب غیر آن مثال باز جستن جنس و نوع و فصل و خاصه عرض  
 عام آنست که مثلاً مری را تب آید طبیب گوید تب بیمار است و بیماریست  
 جنس اعلاست و بیماری را علاج بصد باید کرد و تب بیماری گرم است علاج بخنجر  
 سرد باید و بیماری گرم جنس خاصتر است از بهر آنکه بیماری سرد باشد و  
 بیماری گرم باشد و در زیر بیماری گرم تبهای گرم و آماسهای گرم

در دسر گرم و غیر آن در آید و این همه انواع است در زیر بیماری گرم که  
 جنس خاص است و در زیر جنس انواع دیگر در آید چنانچه در زیر تب  
 گرم تب غب غلبه و غلبه تب بطبقه تب محرقه تب بکروزه تب و  
 در آید و در زیر هر نوعی انواع دیگر در آید چنانچه در زیر تب غب غلبه غیر خاص  
 و شطرنج در آید و اندر زیر تب ق و ق راستینی و ق شایخه در آید و هر نوع  
 را فصل ذاتیست و خاصه و بفصل ذاتی از دیگر انواع جدا شود چنانکه  
 فصل ذاتی غب غلبه آنست که بکروزه تب باشد و دیگر در هیچ اثر تب نباشد  
 و فصل ذاتی غیر غلبه آنست که بکروزه تب آید سخت قوی و در زیر دیگر از تب  
 اثری نباشد و فصل ذاتی شطرنج آنست که بکروزه تب سخت قوی بود و در زیر  
 دیگر تبی بود و ظاهر لیکن آهسته تر و خاصه حالی بود که مکی نوع را باشد و در  
 باشد که گاهی با و گاهی نباشد لیکن هرگاه که باشد جزان نوع را نباشد  
 چون تلخی دهان در تب صفراوی و عرض حالی باشد که به تبعیت بیماری پدید  
 آید چون صدام بنحو ابی در تب صفراوی بدین طریق غب غلبه از همه بیماریها  
 گرم و از همه انواع بیماری گرم جدا توان کردن تا بتوان دانستن که این

بیماری ہے است کہ سبب آن عفونت مادہ آ و آن ماہ و صفر است و علامت  
آن استفراغ صغیر است و تسکین حسرت و ہر گاہ کہ طبیب جنس و نوع و فصل  
و خاصہ عرض بیماری بہ طریق و بدین ترتیب باز جوید زود بر بیماری بر  
طریق علاج اقف کرد و اگر از این طریق غافل باشد ممکن نیست کہ بہ بیماری  
واقف تواند گشتن تا علاج صواب تواند کردن باب و م در شناخت نفیج  
نفیج پختہ شدن مادہ بیماری است و ہر گاہ کہ قوت مغیرہ بر مادہ بیماری چیرہ  
گردد و آنرا بنہاند و ساخته آن گرداند کہ طبیعت آنرا تواند دفع کرد  
چنانچہ در ذات الجنب بسرفہ رطوبتی بر آید بقوام معتدل و بزرگ سفید زردی  
گرا میدہ و با سانی بر آید و ناخوش بوی نباشد نشان نفیج تام بود و اگر  
بقوام رقیق باشد یا غلیظ و بزرگ سفید یا کبود یا سبز بود و بوی ناخوش  
و بد تباہی و عفونت را نشان بود و ہر خطری کہ باشد پیش از پدید آمدن  
نفیج باشد و چون اثر نفیج پدید آید بیماری در نقصان افتد و از خطر گذرد  
از بہر آنکہ پس از نفیج در ہیچ بیماری ہرگز خطر نبودہ است و نباشد مگر  
کہ خطایی کر وہ شود و اگر چہ نفیج نشان سست است اما پدید آمدن نفیج ہم نشان

حالت نیست از بهر آنکه بسیار بیمار بها بود که دراز کشد و اثر نضج ظاهر  
 نباشد و بیماری اندک اندک ابل شود لیکن اعتماد بر قوه باشد اگر قوت  
 بر جانی باشد اسید و از باید بود و اگر قوت ضعیف باشد جانی ترس بود و حال  
 خد و ندب اندر تب همچو عضو نیست که در و می آماس باشد و نخته خواهد شدن  
 همچنانکه در و آماس آنروز صعب باشد که نخته خواهد شدن تبهانیز آنروز قوت  
 و گرمتر باشد که ماده نخته میشود و چون نخته شد آهسته تر باشد و بدین سبب  
 است که غایت قوت بیماری تا وقت پدید آمدن نضج باشد و از بهر آنکه حال  
 تب حال دهن تب همچو حال آماس است و در آماس ناریم سفید و هموار تولد نکند  
 آماس نخته نباشد اندر تبهانیز تا در دلیل رسوب نیت و درین شیشه رسوب  
 سفید و هموار پدید نیاید تب درر که با نخته نباشد و از پس نضج اینی از خطر  
 بیماری باندازه اثر نضج باشد هرگاه که اثر نضج تمام پدید آید بیمار از خطر  
 تمامی بیرون آید و درازی و کوتاهی بیمار باندازه زود و دیر می نضج  
 باشد و نشانهای نضج ناقص و نضج تمام آنست که مثلاً اندر بیماری هر چه  
 زکام و سعال و طوبی رقیق و تیز و سوزاننده پالون گیر نشان آغاز نضج باشد

اگر بران بماند نضج ناقص است و اگر قوام آن معتدل شود و رنگ آن سفید  
 یازد و قوام گردد و نضج تمام باشد و همچنین اندر در چشم اشک قیق و گرم نشانی  
 آغاز نضج باشد و اگر معتدل تر باشد نضج ناقص باشد و اگر باندکی باز آید معتدل تر  
 شود و در مص کند نضج تمام باشد و اندر بیماریها رسیده هم چنین اندر ذات الحجب  
 لغث رقیق نقصان نضج باشد و لغث معتدل آسان و زرد قوام نضج تمام  
 باشد و اندر دلیل نشان نضج تمام از سه وجه باید جست اما نشان خامی  
 آنست که هر خدی بول سفید تر و رقیق تر باشد از نضج دور تر باشد و نشان  
 نضج بکری آنست که از پس سفیدی زرد باشد یا از پس قیقی غلیظ شود و هم  
 بران بماند و رسوب نکند این نشان آغاز نضج باشد و دوم آنست که  
 در بن شیشه یا بر سراب یا در میان آب رسوب هموار سفید همچون ابری پدید  
 آید تا نضج ناقص بود سوم آنست که رسوب سفید هموار و پست و در بن شیشه  
 پدید آید تا نضج تمام باشد و هرگاه که نضج ناقص باشد بحران صمم  
 باقص آید و بیاید و آنست که رسوب ظام اندر قاروره بیمار آن خشک  
 اندام و لاغر و اندک خورشش مانند ک باشد یا خود نباشد و یا ظاهر نشود

نشان ضعیف و قوت بیماری از رنگ آب حالتہای دیگر باید جست +  
 باب سوم در شناختن بحران بحران در لغت یونانیان لفظی است  
 شکافته شدہ از چہرہ شدن خصمی بر خصمی دیگر از بہر آنکہ همچنانکہ دو خصم بد  
 میگوشتند تا بر یکدیگر چگونہ دست یابند و ہر گاہ کہ فرصت یابند ہر یک  
 در وقت کار خویش بکند و مہلت ندہد ہم چنین مادہ بیماری و طبیعت بر  
 دو خصم با یکدیگر میگوشتند تا بدان مدت کہ مادہ نچتہ گردد و طبیعت  
 یابد اندرین حال نشان قوت طبیعت پیدا گردد و بحران نیک پدید آید و  
 طبیعت عاجز آید و مادہ مستوی گردد و اندرین حال نشان عاجزی طبیعت  
 پدید آید پس معلوم شد کہ بحران تغیر حال بیمار است از حالی بحالی یا بہتر  
 یا بدتر و بحران ششگونہ است یکی آنکہ طبیعت بیکبار بیماری را دفع کند  
 این را بحران نیک تمام گویند دوم آنکہ طبیعت بیکبار عاجز گردد و مادہ  
 مستوی شود و حال بیمار بیکبار بد شود و بیمار ملاک شود و این را نیز بحران  
 نام گویند و این ہر دو اندر بیمار بیماری حادہ باشد و معنی حادہ تیزی زود  
 گذشتن است سوم آنکہ طبیعت اندک اندک مادہ را می پزداند و بدتی

تمام نراند و دفع کند این را تحلیل گویند چهارم آنکه طبیعت بتدریج ضعیف  
 میشود و ماده خام میماند تا پس از مدتی بجز طبیعت ظاهر گردد و دوبار پاره  
 شود و این را ذبول گویند و این سوم چهارم اندر بیماریهای دراز باشد  
 که طبیبان آنرا فرمنه گویند پنجم آنکه بحران مرکب باشد و آخر سلامت بود  
 و آنچنان بود که نخست بحرانی کند سیره لیکن ناقص باشد و باقی در دست تمام  
 کند اینهم از جمله بحرانیهای نیک باشد ششم هم بحران مرکب است لیکن  
 بحران کند بد و ناقص قوه آن بتدریج ضعیف میشود تا تمام ساقط شود  
 و این بحران پنجم و ششم در بیماریها باشد که نه از جمله حاده و نه از جمله مزمنه  
 و آنروز که بحران قوی خواهد بود و اندر بیماریها بیمار را اضطراب پیدا  
 عظیم و هرگاه که بحران ناقص خواهد بود اضطراب کمتر باشد و سبب اضطراب  
 قوی قوت کوشیدن طبیعت باشد با ماده بیماری و هرگاه که طبیعت یکبار  
 بیماری را دفع تواند کرد و بسیار باشد که ماده را از اعضا سر براف  
 کند و از اعضا دیگر دفع تواند کرد و این را بحران انتقال گویند مثال  
 این همچون بادشاهی باشد که نگاردار و شهر را و نواحی بدین باز گذارد و

بحران انتقالی چند گونه باشد بعضی نیک و بعضی بد آنچه نیک بودی رقان  
 است و کرد و گریون و بهیق و آنچه بد بود آماستی و خراج و وسیله و  
 طاعون و نمله و نار فارسی و آبله و خوره و خاق و برص و دود و آزار  
 و دوالی و لقوه و تشنج و در و پشت و درد سرن و زانو اگر چه بیماری بیرون  
 علمت از اهل شود و درین علتها بماند و باشد که بیمار بهیامی فرزند گردد و  
 توقع بحران تمام آنگاه باید کردن که قوت قومی و خلط رقیق باشد و اگر  
 قوت قومی نباشد و خلط غلیظ باشد بحران انتقالی توقع باید کردن بحران باده  
 رقیق بعرق باشد و بحران باده معتدل بر عاف یا بادار بول یا باسهال یا  
 و بحران بیمار بهیامی سوزنمخاط بود یا بدسه یا بصدید که از گوش بر آید و بحران  
 بیمار بهیامی تشنج و آلتها می دم زدن به نفث باشد و کشادن خون بخواهد  
 اندر بسیار بیمار بهیامی بحران نیک باشد خاصه کسی که عادت بوده با بدبهرین  
 تمامترین بحرانهاست پس اهل پس پس در بول پس عرق و بیاید و  
 که همه بیمار بهیامی ابتداست و زیاده شد نیست و آنرا وقت تزاید گویند و  
 بغایت تمامی سید نیست و آنرا وقت انتها گویند و نقصان گرفتن است و آنرا



وقت انتها انحطاط گویند و بحران تمام و نیک جز بوقت انتها نباشد و  
 مرگ هم ابتدا و هم در وقت تزايد و هم در وقت انتها باشد و هرگز در وقت  
 انحطاط نه بحران باشد و نه مرگ و نیز بحران که در ابتدا و بیماری بود و ملاک کنند  
 باشد و آنچه در وقت تزايد باشد اگر نیک باشد ناقص باشد و اگر بد باشد بیمار اندر  
 بحران سخت عاجز باشد و بد حال بود و آنچه اندر وقت انتها بود تمام بود  
 و یکبار بیمار از خطر برون آید و یا یکبار بیماری مستولی گردد و طبیعت جان  
 آید و بیمار ملاک شود و نیز بحران که نه اندر روزهای بحران باشد نشان آن بود  
 که مایه بیماری سخت بدست و یا سخت بسیارست و طبیعت از آن گرانباری  
 بدی مایه مضطرب شده است از بهر اینست که هرگاه نشان آن باشد که در  
 چهار جسم بحران خواهد بود پس زودتر از آن بحران کند اگر آن روز که حرکت  
 بحران پیدا آید از روز از جمله روزهای بحران باشد چون روزیازدهم نشان  
 آن باشد که بحران اگر نیک باشد بحران ناقص باشد از بهر آنکه سبب دومی حرکت  
 بحران بطیافتی و اضطراب طبیعت باشد و هم بدین سبب که در چهار جسم با سبب  
 بحران بوقت خویش باشد از بهر آنکه طبیعت بطیافت و مضطرب نشود

علی الجملة حرکت بحران پیش از وقت انتها یا قبلیت بیماری و بیطاقتی طبیعت  
 باشد یا بسبب بیرون طبیعت را هنگام بجنباندن چون عرضی از اعراض نفسانی  
 یا طعامی و شتر وقت و نه لائق حال و هرگاه که روزی بحران نیک توقع کند  
 علامت بد پیدا یخت بد یا بدیستن که از روزگار بیماری بعضی روزها  
 بحران باشد که ایام الباحریه گویند و بعضی روزهای خیر و منته باشد که بحران  
 خواهد بود و کدام روز خواهد بود و آنرا ایوم الانذار گویند و بعضی روزها روز  
 این روزها روز بحران باشد و روز خبر دهند و آنرا ایام واقعه فی الوسط گویند  
 و بحرانهای قومی روز چهار و هشتم یا یازدهم که بدان نزدیک باشد پس  
 هر روزی که پست باشد بند سچ قوت بحران ضعیف تر باشد تا تمام چهل روز  
 محصول این سخن آنست که بحران قومی صعب تر است و بدو آنچه پس از  
 بستم بود آهسته تر بود و بقراط از پس چهل روز هیچ روز ناز از روز بحران  
 نشمرده است مگر روز شصتم و روز هشتادم و روز صد و روز صد و شصتم  
 از هر آنکه بحرانهای بستم گانی تا صد و بیست روز بود و اینهم نادر بود و پس  
 ظاهر نباشد و بیاید و استن که بعضی بحرانها هر چهار روز می باشد و بعضی هر

روزی و بعضی هر بست روزی و قوت بحران چهار روزی تا بست روز تا ستر  
 باشد و پس از بستم ضعیفتر باشد لیکن از آن بیرون نشود که از جمله روزهای  
 خبر دهنده بود و قوت بحران هنگامی تا چهل روز بود پس ضعیفتر شود پس قوت  
 بحران بستم گانی را باشد تا صد و بست روز و از پس صد و بست روز بحران  
 بیماری از پس هفت ماهه بایست از هفت سال یا از پس چهار سال یا از پس  
 بست و یکسال بحران همه بیماریهای حادثه بیشتر اندر روزهای طاق باشد  
 و بدین سبب که بحران تب غیب در یازدهم پیش از آن چشم دارند که چهاردهم  
 و اندر بیشتر بیماریهای حادثه در چهارم چون عدد روزهای بحران باشد مثلاً  
 هفت روز نوبت غیب همچون هفت روز محرقه بود و اندر بیماریهای مزمن عدد  
 ماه و سال همچون عدد روزهای بیماریهای حادثه باشد مثلاً اندر تب ربع سودا  
 هفت ماه همچون هفت روز نوبت غیب باشد و روزهای خبر دهنه از روزهای  
 بحران بیماریهای مزمنه همچون روزهای خبر دهنه از روزهای بحران بیماریها  
 حادثه باشد و اندر بحران بیماریهای مزمنه نیز تقدیم و تاخیر افتد همچنانکه در بحران  
 بیماریهای حادثه یاد کرده آمد و روزهای را که بحرانهای میوت در آن روز

الايام الواقعة في الوسط تكونيد و آنروز سوم است و پنجم و ششم و نهم و دهم  
 اما بجران روز چهارم هرگاه از وقت خوشين بگذرد و بار سوم يا بار دهم  
 پنجم و بجران روز نهم که از وقت خوشين بگذرد و روز نهم آيد بار دهم يا دهم  
 و از ايام الواقعة في الوسط روز نهم قوتيرست پس پنجم پس روز سوم و  
 روز نهم ضعيف است و در ششم نيز بجران کند ليکن بد با و هرگاه که در بيا  
 حاده روز نخست اثر نفع پديد آيد بجران روز چهارم بود و اگر بيار گسوم و  
 سر يه الحکت باشد بجران روز سوم با و اگر آهسته تر باشد روز پنجم باشد  
 و اگر روز انداز روز چهارم با و بيار گسوم بود بجران روز نهم باشد و اگر  
 آهسته تر باشد روز نهم باشد و اگر روز انداز چهارم بود و نهای بد نماید بجران  
 روز ششم باشد و اگر روز انداز نهم بود بجران روز دهم باشد يا چهارم  
 و اگر روز دهم نوبت زد و تر آيد و بگریم تر باشد و اثر نفع پديد آيد بجران  
 اندر چهارم باشد و اگر اثر نفع در چهارم پديد آيد بجران در نهم باشد  
 يا پنجم يا ششم يا بستم و کيم و شير و بستم باشد و همچنانکه روز چهارم انداز  
 روز نهم کند يا دهم انداز روز چهارم کند و نهم انداز بستم يا ششم

و هیچدم انداز بست و یکم کند و باشد که اثر نفعی که در هفتدم هم پدید آید  
 باشد و بجران از بست و یکم در گذرد و بچهارم رسد و در بستم انداز روز  
 چهارم کند و از ایام الواقعة فی الوسط هر گاه که نشان بجران روز سوم  
 پدید آید بد باشد بجران ششم کند و روز پنجم روز نهم انداز کند لیکن اگر نشانی  
 بد باشد بجران روز ششم کند و روز نهم که بجران در وی نیک باشد باید یا مقرر  
 یا تمام جمله بست و پنجم روز است سوم چهارم بر تیر پنجم تا هفتدم پس روز  
 نوزدهم و بیستم و یکم و بست چهارم بست هفتم و بست دهم و سی و یکم  
 و سی و چهارم و سی و پنجم و چهارم و سی و نهم و سی و دهم و سی و یکم  
 بجران شده اند از بهر آنکه حی یوم روز نخست یا روز دوم بگذرد و از بهر آنکه  
 گذشتن آن تغییر حال باشد آنرا بجران گفته اند از پس چهارم و بجران نباشد  
 لیکن بسیار منی تحلیل بگذرد و از روز بیستم تا تمام چهارم و دوازده روز است که  
 در وی بجران نباشد و روز بست و دوم و بست و سوم و بست و پنجم و بست و ششم  
 و بست و نهم و سی و یکم و سی و دوم و سی و سوم و سی و پنجم و سی و ششم و سی و هفتم  
 و سی و نهم و آن جهت بیان قوت این روزها این فهرست نهاده شده است

و نام روز نائیک درومی بحران نیک باشد و روز ناک درومی گاهی بحران  
باشد و گاهی نباشد و روز ناک درومی بحران بد یا ناقص و روز ناک درو  
بحران نباشد نوشته آمده است تا بر خواننده این کتاب زود ظاهر شود و روز  
نخستین و دوم و سوم بسیار باشد که بیماریه و تپها که بغایت گرم باشد هم اندر آن  
روز بحران کند و روز چهارم بحر است و خبر دهند هفت از بحران و روز ششم و  
هفتم یعنی اگر آن نشانه‌های که روز چهارم پیدا شده باشد تمامی آن روز  
ششم باشد و اگر نشانه‌های نیک باشد تمامی آن روز هفتم باشد و روز پنجم  
اندرین بحران‌های نیک بسیار باشد و روز ششم اندرین روز بحران نیک در باشد  
و اگر باشد بارنج و خطر باشد و نکستی آن روز هفتم هر بحرانی که درین روز بود ویرنج  
و بیخطر بود این روز خد ششم است و روز هشتم روز بحران نیست و اگر بناور  
بحران کند نیک نباشد و روز نهم بحر است و حکم آن همچون روز سوم و پنجم است  
و خبر دهند هفت از روز یازدهم چنانکه روز چهارم خبر دهند هفت از روز  
ششم و هفتم و نهم مثل روز هشتم است و روز یازدهم همچون روز سوم  
و پنجم و نهم است و خبر دهند هفت از چهاردهم روز دوازدهم همچون روز

هشتم است روز نیر و هفتم درجه او میانه است نه از روزهای بحر نیست  
 که طیب آن روز توقع بحران کند و نه از جمله آن روزهاست که در وی بحران  
 نباشد روز چهاردهم روز بحر است و از پس روز هفتم هیچ روز قوی تر ازین روز  
 نیست روز پانزدهم اندرین روز کم بحران باشد و اگر افتد نیک باشد روز شانزدهم  
 همچون روز هشتم و همچون روز دهم روز هفتم همچون روز نهم است و خیر منبت  
 است از بست و یکم روز نیر و دوم اندرین روز بحران کمتر از آن باشد که در هفتم  
 و اگر باشد نیک نباشد روز نوزدهم درین روز بحران کمتر باشد و اگر باشد  
 بد باشد روز بیستم روز بحران است و از چهاردهم گذشته هیچ روز قوی تر  
 ازین روز نیست روز بیست یکم روز بحران است لیکن اندر بیستم پیش از آن  
 باشد که درین روز روز بیست و دوم درین روز بحران نیست روز بیست و سوم  
 روز بحران نیست روز بیست و چهارم روز بحران است و از پس بیستم هیچ روز قوی تر  
 ازین روز نیست روز بیست و پنجم روز بحران نیست روز بیست و ششم روز بحران  
 نیست روز بیست و هفتم روز بحر است و از پس بیست و چهارم هیچ روز قوی تر  
 ازین روز نیست روز بیست و هشتم روز بحران نیست روز بیست و نهم روز

بحران نیست روز سی ام روز بحران نیست روز سی و یکم روز بحران است  
روز سی و دوم روز بحران نیست روز سی و سوم روز بحران نیست روز سی و  
چهارم روز بحران است و آنچه پس ازین روز باشد ضعیفتر ازین روز باشد روز  
سی و پنجم روز بحران نیست روز سی و ششم روز بحران نیست روز سی و هفتم روز  
بحران است روز سی و هشتم روز بحران نیست روز سی و نهم روز بحران نیست روز  
چهلیم روز بحران است آنچه بحرانی که پس ازین باشد ضعیفتر باشد و چون یاد کرده  
آمده است که نامهای روزهای بحرانی و غیر بحرانی بکدام رنگهای نوشته  
است از رنگهای این شجر قوت روزهای بحرانی و غیر بحرانی و ضعف آن معلوم  
گردد و هیچ اندیشه نیست آید که روزهای که در آن بحرانی تمام و نیک آید کدام  
است و چند است و آن روز چهارم است و هفتم و چهارم و پنجم و ششم و یکم و بیست و  
چهارم و بیست و هفتم و سی و یکم و سی و چهارم و سی و هفتم و چهلیم و چهل و یازده روز باشد  
در روزهای که در وی گاهی بحران باشد و گاهی نباشد کدام است و چند است و آن  
سوم و پنجم و نهم و یازدهم و سیزدهم و هفتم و بیست و یکم و بیست و چهارم و بیست و هفتم  
که در وی بحران نقص باشد یا بد باشد و یا رنج و خطر باشد کدام است و



و چند است و آن ششم و هشتم و دهم و دوازدهم و پانزدهم و شانزدهم و  
 هیجدهم و نوزدهم جمله هشت روز باشد و روز نهمی که درومی بجران نباشد  
 بست و دوم است و بست و سوم و بست و پنجم و بست و ششم و بست و هشتم  
 و بست و نهم و سی ام و سی دوم و سی و سوم و سی و پنجم و سی و ششم و سی و هشتم  
 و سی و نهم جمله سیزده روز باشد مبلغ سی هشت روز حکم روز اول و دوم تمام  
 است چهار روز بیشتر یا کرده آمده آباب چهارم در تدبیر شناختن  
 نشانهای سلامتی و امید داری هرگاه بیمار بر پهلوی تواند خفتن و  
 زود بر پشت نیفتد و از بستر شیب فرو نیاید و خود از پهلوی دیگری بر پهلوی  
 تواند گشتن و بدان شکل نخکشد در تندرستی عادت داشته است و نه نشان  
 قوت طبیعت و امیدوار بود و خاضع که دم زدن بیمار طبعی با و نبض قوی  
 بود و اگر بیمار را پرهنری کند و بیماری زیاده نشود نشانی درست بود و از  
 قوت طبیعت و آرام و خواب یافتن بشب بامداد که از خواب بیدار شود <sup>سوده</sup>  
 بودن و حاستهای درست و نظرحون نظر تندرستان نشان سلامتی دانع  
 باشد و رنگ رومی بر حال خویش بودن نشان سبلی بیماری بود و عظم

از پس سلام نشان پاک شدن دماغ باشد خاصه اگر دیگر نشانهها نشان سلامت باشد  
و هموار می حرارت تب اندر همه تن نشان سلامت باشند از بهر آنکه معلوم  
گردد که اندر حشا و آهاسی نیست و اندر تب مطبوعه ناقص و زجران نشان  
پاک شدن عروق باشد از عفونت و اندر تب صفراوی شرباب که آنرا تخیال  
گویند نشان خیر باشد و اندر تبهای گرم عاتق و اسهال و ادرار بول و عرق  
اندر زجران نشان سلامت باشد و اندر همه بیماریها شهوت طعام نشان  
قوت معده و سلامت جگر و دیگر احشا بود و نیکویی لون بول و رینک اندر تبها  
و بیماری حشا و آهاسی نشان سلامت با باب پنجم در شناختن علتی که  
که لعلت دیگر زائل شود هرگاه که خداوند تب گرم را گوش کر شود پس  
اسهال صفراوی اتفاق افتد گرمی زائل شود و ممکن بود که خداوند  
اسهال صفراوی گوش کر شود و اسهال باز آید از بهر آنکه صفرا و ماده صفرا  
روی سوسمی بالا کشد و اگر خداوند استسقاء اسهال بلغمی اتفاق افتد و  
یار طبیعتی آنرا پاک برود علت استسقاء بدان زائل شود و اگر خداوند تشنج بلغمی  
را تب آید حرارت تب آن ماده را بگذارد و تشنج زائل شود و صرع بر تب

زائل شود و یا سهلتر شود و سوره المزاج سرد که اندر معده و احشاء بود  
هم به تب زائل شود و اگر خداوند ذات الریه ابر پامی جراحی پیدا یابد آنچه  
بسیر بود نشان نضج دارد نشان آن بود که ماده انتقال کرد و طبیعت  
آزما باطن را دفع کرد و همچنین اگر خداوند ذات الریه او برین گوش یا در حوا  
سینه و سر و پهلو یا ریشها پیدا یابد دلیل بحران انتقال باشد و سبب سلامت  
بود لیکن آن ریشها بسبب یک ماده ناصور شود و اگر خداوند مالنحو لیا و خداوند  
سکرم را بوسیر پیدا یابد بحران انتقال باشد و علت بدان زائل شود و من  
دیدم که خداوند مالنحو لیا را بر پامی رشته پیدا آمد مالنحو لیا زائل شد و اگر  
خداوند خاق و ذبح را بر سینه آماسی و سرخی پیدا یابد بحران انتقال باشد  
و طبیعت ماده را بظاهر دفع کند و همچنین اگر بظاهر خلق در بان آماس پیدا یابد  
نشان سلامت باشد و اگر خداوند منبر کهن را بر خایه آماسی پیدا یابد منبر  
فرس زائل شود از بهر آنکه اندامها در من و ن را باند امهار تناسل مشارکت  
است و اگر خداوند دار الثعلب و او پیدا یابد دار الثعلب امل شود و از بهر  
ماده انتقال کرده باشد و همچنین اگر خداوند در دره و در داند امهار و تقر

را و دالی پدید آید ماده انتقال کرده باشد و علت زائل شود و اگر خدافتد  
فواق امتلاخی را عطسه پدید آید فواق زائل شود **باب ششم** شناختن  
حاله‌ها که در تن مروج پدید آید و نشانه‌های بیماری که باشد  
و خواهد بود و هرگاه که در چشم و دمی اختلاجی بسیار افتد بیم نقره باشد  
و اگر اندر عضو دیگر باشد بیم باشد که در آن عضو تشنج افتد و هرگاه که چشم و  
و دمی سرخ شود و از چشم آب بسیار رود و در شخی آفتاب نخواهد که ببیند  
از دیدار آن خیرگی یابد بیم کرم بود گشتن بسیار و کابوس پیوسته مقدم  
مرح باشد اندوه مندی و ناخوشی پیوسته بی سببی مقدمه بالیخولیا باشد  
ویدن خیال پشه پیش چشم اویدن دو و مقدمه آب باشد در و شقیقه  
و صداع پیوسته بیم کننده باشد بعلت انتشار یا آب کسلانی و کند می حاستها  
و اختلاج همه اندامها که پیوسته باشد مقدمه بکته باشد بیماری زکام و زکام  
بیم کننده باشد بعلت سل و ذات الریه عرق آمدن بسیار از همه تن نشان امتلا  
باشد یا نشان رقیق شدن اخلاط و بیم کننده باشد بسقوط قوت و عرق ناب  
بیم کننده باشد به ته‌های عفونی امتلا و مفرط بیم کننده باشد بکته یا بد آنچه

خون از گلو بر آمدن گیرد یعنی نفل ناخشبوی نشان تخم باشد بول ناخشبوی  
 بیم کشته باشد تب بامی عفو فی سقوط شهوة یا منش گشتن و کس و الم یا من  
 نشان استلا و مقدمه بیماری باشد سقوط شهوت یا منش گشتن و تولد باد و ما در  
 شکم مقدمه قولنج باشد شهوت طعام فزون از عادت نشان سوراخ المراج  
 سر باشد اندر معده یا ماده یکا ماده سقوط شهوة نعل تولد باد و ما در معده  
 نشان گرمی فم معده باشد آرزوی ترشیا نشان تولد صفر باشد اندر معده  
 آرزوی تیز بجا چون خردل مانند آن نشان باد و غلیظ باشد و معده سرخ  
 چشم و تیرگی رنگ بر و تنگی نفس و گرفتگی آواز مقدمه جذام است بسیار  
 و لها مقدمه خراج بزرگ باشد بسیار غده یا مقدمه دبلیه عظیم باشد بهن سفید  
 و بسیار و لازم مقدمه برص باشد خفطان پیوسته مردم تندرست را بیم کشته  
 باشد بفاشجا مردن گرانی حدبه تمد که اندر جگر باشد و سیل بسوی پهلوی راست  
 دارد نشان عظمی باشد که اندر حصب جگر باشد سفیدی نفل و اندکی آن نشان  
 سده و مقدمه یرقان باشد آماس پشت چشم و دست و پای نشان ضعیفی جگر  
 باشد و مقدمه استسقاء بود و گرانی و تمد و تہی گاہ نشان آفتی باشد اندر گلو

اسهال که مقعد را بسوزاند بیم کنند به سحج اسهال سوزانیدن آتیاختن بیم کنند  
 باشد بدانکه در شانہ ریشی پدید آید خاریدن مقعد که بسبب گرمای خورد  
 نباشد مقدمه بوشیر باب بیستم در شناختن وقت مرگ اندر بیماریها  
 و توهمای تب اندر بیماری حاد و صعب کشنده آرزو میزند که در بیماریها  
 سلیم بمران نیک باشد و اندر بیماری محرقه و اسنجه بدان ماند اندر انتهای تب  
 میزند و نشان مرگ آن باشد که عقل شوریده با و تاسه صعب خیز و یا ضعف غنودگی  
 پدید آید پس در و شتر یک شدن چشم تو که کند و دل در و گیر و در بیمار بقرار  
 گردد و هلاک شود و اندر بیماری بلغمی اندر اول تب میزد و نشان مرگ آن  
 باشد که مدت سردار از باشد و گرم نباشد و نبض ضعیف و متفاوت نماید و  
 کلامی و سبابت پدید آید و دران هلاک شود و در جمله مرگ اندر آن ساعت  
 باشد آرزو و در آن وقت از تب که اعراض تب بیماری صعب تر بود اگر در ابتدا  
 تب بود یا اندر تزايد یا اندر انقباض و اگر علامتهای نیک اندر چنین وقت پدید  
 آید که یاد کرده آمد کمتر باید ترسید و هر بیمار که اندر ابتدا تب پدید و در وقت  
 تزايد میسر و بیشتر اندر بیماری میزد که سبب آن آماسی باشد اندر اندامها

اندرونی و در آنوقت که ماده در حرکت آید و زو می بدان موضع نهد و  
 الم زیاد گردد و آسیب آن بدل باز گردد و یا اندر بیماری که ماده آن  
 سخت بدباد بسیار باشد و طبیعت را از حرکت آن نهریت شود و حال طبیعت  
 با آن همچون آتشی اندک باشد که در زیر نهریم بسیار فرو میرود یا همچون حال  
 کسی که او را گلو نفشارند و اندر وقت انتهای تب نیز میزند هم سبب طبیعت  
 را از ماده نهریت شود و بنا در اندر وقت انحطاط تب نیز میزند هم سبب  
 طبیعت از ماده نهریت شود لیکن درینوقت خبر سبب می که اتفاق افتد  
 نیزند چون آهائی قومی خشمی عظیم در جمله سببی از اسباب نفسانی چون خشم  
 عظیم و شادی عظیم و آنچه بدین ماند و یکسبی که از نوع دیگر باشد چون  
 ملعاعی و شرابی بسیار یا ناموافق و نخست عرق لرج کند پس میرود حقیقت  
 آنست که این انحطاط فرو در باشد حقیقی نباشد لیکن قوتها ضعیف شده باشد  
 و حرارت غریزی تحلیل پذیرد و نبض ضعیف و آهسته باشد و بدان ماند  
 که تب اندر انحطاط است و نباشد از بهر آنکه اندر انحطاط رستی و قوت با  
 باز آید و حرارت غریزی برافزود و نبض قوی تر گردد و و نظام باز آید

اما در آلبه در وقت انحطاط بسیار میزند و سبب آن بسیار می باشد و تباها که  
 همه اخلاط بود و آنچنان باشد که بعضی اخلاط با آلبه لطافت تر بیرون آید و باقی  
 باطن باز گردد و سهال تولد کند و حشامی رنجاند و میگذازد و تا ملاک کند و علا  
 بداندر بیماریهای دیگر اندر چشم و بینی و گوش و پیشانی و صدغ پیدا آید چنانچه  
 چشمها دور اندر شود و بینی باریک شود و دوسر شود و با بشد که سر بینی کبود  
 یا سباه شود و گوش هم چنین در شود و تشنج شود و ناخنها کبود شود و پوست  
 پیشانی کشیده شود چنانچه کسی پوست بگیرد و بر چیزی پرشد و به نهد تا خشک  
 شود پوست پیشانی همچنان شود و اینهمه نشان در شدن خونت و فرو مردن  
 حرارت غریزی نارسید باطن و با خرسایهی چشم بسوی بالا تر شدن  
 گیرد و سفیدی پیدا آید و از جمله علامت های بد آنست که بیمار به پشت از افتد  
 و دستها فرو گذارد و به نشیب فرو آید اندر بستر دندان بر هم ساییده و ضرر کند  
 و بعضی را باشد که لب برین بر جبهه دندانها که پوشیده بکوبد و برهنه شود و  
 کشاده ماند و بعضی باشد که بیشتر بلب حرکتی کردن گیرد و بعضی با که انگشت  
 بر دیوار میمالد چنانکه کسی بزد از جام بر چند اینهمه علامتها بد نشان و یکی وقت مرگ



بسم الله الرحمن الرحيم

## بخش دوم از کتاب حنفی علانی و علی

این بخش مشتمل است بر هفت مقاله و در هر مقاله چند باب در هر بابی نکته که مقصود  
از آن بآن نکته باشد و در بیشتر کتاب که بخوبی ندانید و هر یک بشرح که بدان لایق باشد  
یا ذکر کرده است چنانچه چیزی بر خواننده شود نه از مقاله نخستین در وصیت تا  
که طبیب در علاج گوش بدان بر یاد میاید و مقاله دوم در اشاره کردن به علاج  
بیماریها اندامها از ستر تا پا و این مسجد باب اول در بیماریها سر و دماغ باب  
دوم در امراض چشم باب سوم در امراض گوش باب چهارم در بیماریهای بینی  
باب پنجم در امراض دماغ و زبان و خلق باب ششم در زکام و نزله و سرفه و شوره  
و ذات الریه ذات الحجب و ضیق النفس باب هفتم در بیماریهای دل باب هشتم در  
بیماریهای معده باب نهم در انواع اسهال باب دهم در انواع قولنج باب یازدهم  
در بیماریهای مقعد باب دوازدهم در بیماریهای جگر باب سیزدهم در  
بیماریهای سینه باب چهاردهم در انواع یرقان باب پانزدهم در  
انواع استسقا باب شانزدهم در بیماریهای گروه و مثانه و خصیه و ذکر

باب هفتم در بیماریهای زنان باب نهم در ادواء و جاع مفصل  
 و نفوس و دوالی و دار الفیل مقاله سوم در علاج تپها و آبله و حصه و نه  
 آن مقاله چهارم در علاج آماسها و ریشها و جراحتها مقاله پنجم در علاج  
 شکستگی استخوانها و از جایی بیرون برآدن بدن مقاله ششم در زینت  
 و پاکدشتن ظاهرین مقاله هفتم در علاج هر یک از اینها در وصیت  
 طبیب که نزد یک بیمار آزند پس از آنکه شرطهای امانت دینی و شفقت مردی  
 بجا آورده باشد و چشم و گوش و دست و زبان از نمنا پسندیده باشد داشته  
 نخست باید که نوع بیماریها و حقیقت آن بداند بدین طریق که در بخش نخستین یاد  
 کرده آمده است پس احوال آن روز و روز گذشته بپرسد و بداند تا قوه بیمار  
 امروز همچون قوت دی است یا کمتر است یا فروتر است و دیگر روز نیز پرسد  
 احوال بیمار اگر روز سوم یا روزهای دیگر همان باشد حکم کند که بیماری نهایت  
 رسیده است و اگر هر روزی می افزاید هنوز در نزاید است و اگر هر روزی همیگاه  
 در انحطاط است و برپایان رسیده است تدبیر را در خواحوال کند چنانچه در بخش  
 نخستین گفته آمد و بیاید پرسید که بیمار در هیچ عضوی الهی می یابد یا نه اگر می

معلوم گردد که معظم بیماری در آن عضو است و اندر آنما ز تب مادی بر عضو نخست  
می شود آن عضو قوت و بهایضادی یا نطولی موافق صفت ضما و طول  
عدس مقشر و ساق و نار پوست و گلزار و گل سرخ و برگ مورد از هر یکی است اما  
بپزند و خرقه بدان تب میکنند و بر آن عضو نمی نهند و قفل آن ضما و کنند و احوال  
خواب بپرسند اگر بیمار خواب می یابد بداند که دماغ او سلامت است و آسایشی  
و امیدوار است و اگر خواب نمی یابد برخلاف این باشد و از شهوت طعمی هم نیز پیرا  
شهوت بر جای باشد بداند که اعضای غذا سلامت است و امیدواری زیاده  
باشد و باید که جایگاه خواب لائق حال بیمار سازد و شربت دار و دود خشک  
اختیار کند چنانکه باید و اندر بیمارهای گرم خانه خشک فرماید و بیمار را بجا  
پوشیده و دشتن فرماید تا خفگی هوا و راحت آن بدل برسد و تن او سرد شود  
و حرارت باندرون تن بزرگردد و اگر بیمار کودک یا اهل تنعم باشد یا قوت ضعیف  
باشد و چیزی آرزو کند متابعت آرزوهای او باید کردن ازان نوع یا مانند  
آن چیزی اندک بیاید و او بیاید و تن که حال قوت اندر بیماری همچون حال  
تو شمشیر است در سفر و منجا که مسافر تو شمشیر نگا دارد و تا سفر بدان تمام کند طبیب باید

که همه عنایت صفت نگاه داشتن قوت بیمار کند تا بیماری پایدار و بدین سبب  
 نگاه باشد که طبیب حاجت آید که بیمار را چیزی دهد که یقین داند که بیماری بدین  
 آن زیاده نخواهد لیکن بدان نگر و نگاه داشتن قوت بیمار بگرد و بدان مشغول شود  
 و آنچنان باشد که در تب محرقه بیمار را غشی افتد طبیب انداختن محاربت تب  
 نگاه نکنند نان را بشرب ترکند و بدین قوت باز آرد و هم چنین اندر قوی و سرد  
 هرگاه که در دمی سخت پدید آید طبیب را دمی خدر کنند و بدین بیمار از دمی بخیر شود  
 بدین سبب عارض قوی را از ایل کند پس بعلاج واجب باز آید و اینجا که قوت قوی  
 باشد و باستفراغ حاجت آید هیچ توقف نکند و اینجا که قوت ضعیف بود نخست  
 انتعاش قوت را تدبیر باید کرد پس استفراغ کردن و اینجا که با استفراغ تمام حاجت  
 آید بیکبار طبیعت الحاح نباید کردن بتفاریق استفراغ میباید کرد و اگر بیماری  
 خطرناک باشد و امن نبود که قوت پندانی پایی دارد که ماده نهمه شود و زود  
 استفراغ کند و علاج قوی باید کرد و اگر خطرناک نباشد علاج قوی تاخیر باید  
 کردن تا نضج پدید آید پس علاج قوی کند و اندر بیماریهایی که هر چند روز  
 قوتی باید افکند تا هم قوت نگاه داشته شود و بیمار از علاج آنبیشی یابد

طبیعت از پس قدرت علاج را قابل تر باشد و دارو اثر کننده تر آید از بهر آنکه  
در مدت دراز بسبب اومت علاج طبیعت با دارو خورده شود منفعت آن  
پدید نیاید و هر چند وزی شریکها اگر چه از یک نوع با یکی بدگیری بدل  
باید کرد تا طبیعت بیک چیز خورده نشود و هرگاه که طبیب اندر علاج بیک طریق  
معیس و وسیع اثر نه بیند بعد آن باید گشتن اگر بحقیقت داند که تدبیر صواب است  
اگر چه داند که اثر آن دیر ظاهر شود از طریق صواب گشتن و اگر در علاج  
خطا نمیشد و اثر آن خطا ظاهر نشود از آن طریق زود باید گشتن پیش از آنکه  
اثر قوی شود و اگر بسیار حقیقی باید برخلاف قیاس بدان فریفته نشود و همچنین  
اگر برخلاف قیاس عارضی بل پدید آید نباید ترسید که عارض زود زایل شود  
بیمار قوی ترکیب تن ابادان را استفراغ بیش باید کردن و بیمار نازک را اگر  
را علاج به تغیر مزاج باید کردن و استفراغ کمتر و در همه بیماریها دل خوشی بجا  
باید بستن و با مراد او باید ساختن و تدبیر قوت دل باید کردن بهر چه ممکن  
گردد و از آنده و ناخوشدلی دور باید داشتن و بعضی را بشارتها و امیدها  
و بعضی را بترسها و جوهر و غیر آن و بعضی را بجنود و رستگان و نفس خشنود کردن

تا شادمان و قوی دل گردد و اندر گرمای گرم و شکر سخت هیچ علاج قوی  
 نشاید کردن اینجا که با صفرراغ و تغیر مزاج حاجت آید و یک خبر اینست که هر دو  
 معنی را باید غنیمت باید دانست چنانکه در پ صفر اوی آلونی سیاه طیب تواند که  
 علاج بقدر کند بدار و مشغول نباشد و تا تواند که بیک داروی بسیط یعنی  
 تا آینه علاج کند بداروی آینه نباشد کرد و طیب داروهای مجهول که مجهول  
 و پیر زمان آرمند حکایت کنند بکار باید دانست بر این اعتماد نباشد کردن البته و الله اعلم  
 مقاله دوم در علاج بیماریها از سر تا پای و این را  
 بنیزه باب است باب اول در بیماریهای سرد و داغ  
 سرسام گرم و دوع است یکی آنکه ماده آن صفرای خالص باشد و دوم آنکه  
 صفرا با خون آینه باشد و غلبه خون را بود آنچه ماده آن صفرا و خونی خالص  
 آنرا بلغت یونان قرانطیس خوانند و بیماری سرسام و بلغت پیشگیان آن است  
 است یعنی سرآماس این از بهر آن گفته اند که این علت آماسی با در گردن داغ  
 یا در غشای داغ یا در هر دو لیکن متخبط در غشای داغ باشد و ترجمه بر  
 ندیان است و سبب این علت بسیاری صفرا بود در تن و بسیاری بخار آن که

کہ بدماغ برآید علامتہا تب کرم و درد و بخوابی و نہ بایں خوشحلاط  
 عقل تشنگی خشکی دمان و تلخی و درشتی و زردی زبان علاج صندل سفید  
 و اندکے کافور بگللاب سودہ قطرہ سرکہ برچکانیدہ میو نایند و خرقة کزن  
 بدان تر میکنند و بر پیشانی و صدغ اومی نہند و همچنین سرکہ و کلاب و غنجل  
 بہم آمیختہ میو یا و بر پیشانی و صدغ اومی نہند و پای در آب گرم یا طبعی بنفشہ  
 و بابونہ نہادہ میمالند و می شویند و طبع را بحقنہ نرم میکنند و یا شبانی کہ از  
 بنفشہ و شکر و قمر بنیا ساخته باشد استعمال نمایند تا طبع فرو آید <sup>حققت</sup> <sub>حققتہ</sub>  
 نرم بنفشہ و ہدرم نیلوفر ہدرم غناب است و اندہ پستان چیلد و بابونہ  
 و ہدرم ہمد را در کین آب بنزد تار و بہر زرد و ویا لایند و ہفت و ہدرم غنجل  
 یا روغن بنفشہ و یکا و قیہ شکر سرخ و در پنجاہ مثقال ازین مطبوخ کنند و  
 حقنہ کنند و اگر از حقنہ و شیان مانعی باشد مارا را نین و شیر خشت دهند و  
 یا طبعی خنک سری ہندی و شیر خشت ہر شب و ہدرم اپغول و در جلاب خام و یا آب بار  
 ترش میدہند و ہوامی خانہ خوش باید و در تار یکی و روشنی معتدل و دیوار خانہ  
 سادہ باید نقش و صورت و کتابت هیچ نباید و نزدیک بیمار برگ بشیستہ

و نیلوفر و بنفشه و میوهای خوشبوی و خشک باید و شربت از بهر تسکین حسرات  
 آب خمر و شراب غوره و شراب بواج و شراب حماض ترش و شراب شکر  
 شراب انار و شراب لیمو و شراب صندل و آب کدو و آب غوره و میخچه و اندک  
 شکر بر نهاده و از جهت نرم داشتن طبع شراب آلود شراب خرامه هندی و  
 آب خرپزه هندی و آب سیوه ناد اگر حسرات بی اندازه باشد پس آنرا که استغفار  
 کرده باشد با قرص کافور و پنبه و هر روزی که تب گسارید و شود پای از بین آن  
 ناستانگ به بند چنانچه از پنج بستان اندکی آگاه باشد و یکزمان در آب  
 گرم نمهند و ببالند و پس بکشایند و بستان از بین آن آغاز کنند و کشادن  
 سومی نستانگ ضروری و از جهت نرم داشتن طبع از نیشوق و آلو سیاه و  
 زرد آلود و خرامه هندی و از ماش متشرا سفناخ و از کشک جو به بشیره  
 مغز بادام و سکه و در ترشی با برگ چغندر و راغ کنند و بشکر چاشنی دهند و از  
 جهت باز گرفتن طبع از انار و اندک زرد شک آب سپب ترش و آب آبی ترش  
 و آب غوره و به بشیره مغز بادام بریان کرده و اگر اندر ضروری و در دم تخم  
 خشخاش کوفته را غلند صواب باشد و از جهت تسکین مغز و خون طفشیل از



عدس متشرب و زیره با غناب در وی بخت نافع بود سرسام خوشی  
 این علت را بخت یونانیان فلقمونی خوانند علامتها سرخی زبان رگها  
 متلی و تب گرم لازم و گرانی و سرشتی زبان و نبض سریع و صلب باشد با که دل بگیرد  
 و روشنی نخواهد علاج فرق میان علاج این علت و علاج قرصطیس است که این  
 علت را نخست فصد کنند یا حجامت و دیگر علاجهای همه بدان نزدیک باشد و نیز  
 باشد که حقنه قویتر یا سهله قویتر حاجت آید سرسام سرد و این اکثر غلبه  
 و ماده آن بخاری باشد از بلغم عفن که بدماغ برآید و سبب آن تخمد و بسیار  
 طعمهای سرد و تر باشد چون ماهی تازه و گوشت گاو و با قله پنجه و پیاز پنجه خام  
 و میوه های تر و فقاغ و مستی متواتر علامتها غلبه خواب فراموشکاری و صداع  
 و تب آهسته و نبض متفاوت و بول غلیظ و خام و سفید و بسیاری آب دهان  
 علاج نخست حقنه تیز و یا شیانفی تیز نهاده و پس فرمودن پس ایارج فقرا  
 فرمودن شحم حنظل مرکب کرده و مطبوخ افیتون پس هر دو دگر گل نگین یا  
 مصطکی و انیسون و ادویه مفصل بر دهن قسط و مانند آن باید و اگر تب  
 آید کسکاب با پودنه کوهی و زرد فار خشک و تخم کرفس و بادیان و مغر و مانند

آن در وی بخت بدارن و اگر تب گرمتر باشد با دیان تر و برگ کرفس و قدی  
 نخود اندر وی بخت صفت حقه تیر شحم خطل و فستق از هر یک یک شست بسفای  
 نیکو فته و دشت پودنه کوهی یک شست بپزند چنانچه رسم است و بیالایند و دود در  
 بوره در ده درم آب کامه حل کنند و در دم روغن زیت و در دم فانی در  
 و بکار برند و شیاف کنند از ترب ترشیده یا از صابون یا از شحم و بوره نمک و  
 فانی در هم شسته بزنند و پس از آنکه همه استغراغها کرده باشند بخار سرکه و پودنه  
 و جاشاد در وی بخت به بینی او میرسانند و بدار دمای لطیف کننده غرغره میفرمایند  
 و فلفل و جند بیدستر میبایند تا عطسه آورد و هیچ وقت نگذارند که در خواب  
 غرق شود و فلافلی و سنجربیا و مانند آن میدهند و اگر بیماری دراز گردد و دو  
 دانگ جند بیدستر با انگبین شسته بدهند و ضامی از جند بیدستر و ستر و پودنه  
 کوهی و جاشاد و مرزنجوش بپس که غصص شسته بر سر او می نهند و نطولی از طلیخ  
 با بونه و ناهام و پودنه و جاشاد و مرزنجوش و شبت بکار برند و موسی سر مردم  
 سوخته با سرکه سرشته بر سر و پیشانی او مالند و سودار و مالینجولیا <sup>است</sup> علنی سودا  
 و از بهر آنکه گوهر داغ نازک است و گوهر روح نفسانی که در داغ است

روشن است و سودا غلیظ تیره است و تاریک هرگاه که نخار سودا بدماغ برآید  
 مزاج دماغ بگیرد و آن نخار با روح نفسانی بیامیزد روح تیره و تاریک شود  
 از بهر آنکه مردم از هیچ چیز خپان ترسان نباشد که از تاریکی و از هیچ چیز خپان  
 نشاء و این نباشد که از روشنائی بسبب آنکه در تاریکی نیک و بد را دوست و  
 دشمن نتوان دید و در روشنائی توان دید و شناختن و بدین سبب مردم  
 همیشه از تاریکی ترسند و بگریزند پس نصبت کسی را که تاریکی از درون دماغ  
 او باشد ترسان تر باشد و از بهر آنکه از تاریکی بیرونی بتوان گریخت و از خوشتر  
 و از تاریکی دماغ خویش نتوان گریخت خداوند این علت همیشه ترسان بدگان  
 باشد و از بهر آنکه ماده سودا غلیظ است و مزاج او سرد و خشک و خیر با خشک  
 و غلیظ هر نفس که بگیرد و نگاهدارد و در او بماند همچنان بر خیالی و صورتی که خداوند  
 این علت را آید بدشوار می از وی زائل توان کردن و این علت بشارکت  
 و سپرد بود خداوند این علت از قی کردن احتیاج دارد و آنرا مایه خلیا می مرا  
 گویند و سبب آن بسیار می سودا بود که هر روز از سپهر معده برآید و در معده  
 تقصیر باشد سبب آن تقصیر بادا اندر معده تولد کند و معده منتفع نشود و بر

طعام ششمل تواند گشت و قوت دفعه بدان سبب که رنخویش تمام نتواند کرد و  
 بیشتری از آن در معده بماند و گرم شود و بخار آن بدماغ برآید علامات  
 خداوند این علت بسیار موسی و سبط موسی بود و لون او سبز گونه باشد و  
 که سخت سرخ باشد یا اسمر باشد و کف او قویتر از اندامهای فردوسی باشد  
 از بهر آنکه در تن او باد و بسیار تولد کند و باد قوت بالا کند و حرکات چشم او  
 پیوسته باشد چنانکه پلک چشم بر هم نیزند و سخن بشتاب نامین گوید و دل و جگر  
 گرم باد و بدان سبب سودای سوخته در تن او بیشتر تولد کند و دماغ او تر باشد  
 و بدان سبب بون پذیرنده بخارها باشد و اندر احتشار او باد و او قرا بسیار  
 باشد و بدان سبب بقی بر و غالب بود و بعضی را بسبب نقصه قسم لعاب و دما  
 میرود و علاج اندرین علت استغراغهای بسیار باید کرد و پیش از استغراغ  
 شربت یا غذای لطیف و خنک باید داد و اگر ماه و آبرن بجار داشتن و  
 آسایش فرمودن و اگر علت دماغی باشد اغنی اگر مبدار علت دماغ بود و اگر  
 صافن بکشد تا ماده از دماغ فرود آید و اگر علت مراقی باشد رگ باطریق  
 زند یا اسبلم و اگر معده ضعیف باشد در فصد توقف کند و آنرا که فصد کند اگر

خون سیاه بود و چند آنکه حاجت باشد بیرون کنند و اگر سیاه نبود نشان  
آن باشد که هنوز ماده اندر دماغ است و در همه تن پراکنده نیست رگ پیشانی  
زردن صواب تر باشد و دارد می سهیل نخست ایاره فیهرا و هندی غار لقیون و فقیون  
و شحم خطل باوی ترکیب کرده و حب صطخقیون و ایارج لونغا و یا و هر روز با سه روز  
سجود سنجاق در مطبوخ آستین میدهند صفت آن غار لقیون نیم گرم با سر  
نمک نفطی نیم گرم فانیذ پنجم گرم بکوبند و بنیزند و بشنند و بدهند و فقیون کوفته با  
موز دانه بیرون کرده و بشنند و بدهند و هر بار مقدار پنجم گرم تا دهم گرم بدهند  
و فقیون کوفته هفتم گرم با سکنجبین شسته سوخته دارد و دل را شراب لسان الثور  
مفرج قوت دهد و اگر فراج شراب باشد دوار الک معتدل و مشرد و لپوس و  
تریاق بزرگ دهند صفت مفرج با درنجبویه پوست ترنج قرفل مصطکی قهوه  
خوب بویه فافله نارمسک بهمن سنج و بهمن سفید درونج زربا و زعفران تخم بادرنج  
تخم فرنجشک از هر یک دو درم مشک بتشی و انگلی و طسوجی بلبله کابی چلدرم  
شیر آبله شصت درم بلبله و آبله را در مقدار دمن آب بنزند تا به نیمه باز آید  
بپالانند و انگبین برافکنند و بقوام آورند و دارو را بدان بشنند و شربتی درم

و اگر ماده صفراوی بود که مایه و آئین فائز بکار برزد و استفراغ بار همین و بنجیر  
 افتیمونی کنند و در میان روزها ایاره فقیرا با ستمونیا مرکب می باید دادن اطر فیل کوی  
 با ایاره فقیرا سود دارد و بگیرند اطر فیل چهار و ستمونیا و دوازده و درم ایاره  
 یکدم مریه بر شند و بدنند و اگر سده ضعیف باشد گلشکر با عود و مصطکی بدست  
 و یوانگی علاج دیوانگی هم ازین نوع باشد و کنوایی رار و غن کدو و روغن بنفشه با دم  
 با شیر و خمر آن آمیخته بر سر می نهند و طبع بنفشه و نیلوفر و برگ غنابال و حلب برگ سید  
 و کوک و ششخاش و بابونه و و کشک جو و زرشک کدوی تر بر سر می نهند و شراب ششخاک  
 می دهند سیات این غلظت است که بیمار چون نخفته باشد علامت اگر بیدار کنند  
 و زود بیدار شود سبب آن بخار نامی گرم و تر باشد و اگر بیدار شود سبب آن  
 رطوبتی غلیظ باشد در مقدم دماغ خلارج اگر زود بیدار شود ایارج فقیرا <sup>لفل</sup> اطر  
 کشنیزی بدنند و اطراف می بندند و میمانند و طبع با بونه می شوند و سر که و  
 روغن گل می بویانند و اگر در بیدار شود و بخت نیز نخست استفراغ کنند پس  
 ایارج فقیرا و غار قیون و شحم خنظل و نمک هندی ترکیب کنند و بر سبیل <sup>مندی</sup> شیار بدنند  
 و با دما و مطبوخ فستون یا سجون نجاح بدنند و هر باید ادویه هر عشا بر سر که

استقیل غرغره فرماید و لعوق استقیل بدینند و نطوسے از بابونه و اکلیل لبلک  
 سداب و مرزنجوش و نعنای و سقتر و برگ سور و بر سر سچکانند و زفیون و جندباد  
 بر دغن سداب سوده بر صدغ و پیش سر طلا میکنند فراموشکاری علاج  
 فراموشکاری بجلج سبات نزدیک است و غرغره بخرد و سوزیج عاقر قرحا و  
 پوست بیخ کبر کوفته و بنجیه با انگبین شسته سود دارد و ایارچ فیفا با سنگلین  
 سود دارد و وچ پرورده و زنجبیل پرورده و سمجون لبان سود دارد و مجون  
 لبان بگیرند کند و وچ و سعد و دار فلفل و زنجبیل از هر یک و ضرور و غن گاؤ  
 و جز و انگبین سی جز و این دار و ما کوفته و بنجیه با انگبین بشیند و در ظرفی کنند  
 چهل روز در میان جوتهان کنند پس از چهل روز بکار برند شربتی و در دم سگته  
 این علقی است که ناگاه افتد و بیکار راه بر آمدن قوه روح حیوانی از دل سود  
 و مانع و راه فرو آمدن قوت نفسانی از دماغ بهمه اندامها بسته شود و همه  
 اندامها بیکار ماند و حاستها باطل شود و جز حرکت دم زدن هیچ حرکت دیگر  
 نماند و سبب آن خلط غلیظ لزج بود در سنجیها و منفذهای دماغ و بسیار باشد  
 که سبب بسته غلیظ خون باشد چنانکه همه رگها و شریانها و تجارین دماغ پر شوند

لبان  
 سوزیج  
 عاقر قرحا  
 پوست بیخ کبر  
 کوفته  
 بنجیه  
 با انگبین  
 شسته  
 سود  
 دارد  
 و ایارچ  
 فیفا  
 با سنگلین  
 سود  
 دارد  
 و وچ  
 پرورده  
 و زنجبیل  
 پرورده  
 و سمجون  
 لبان  
 سود  
 دارد  
 و مجون  
 لبان  
 بگیرند  
 کند  
 و وچ  
 و سعد  
 و دار  
 فلفل  
 و زنجبیل  
 از هر یک  
 و ضرور  
 و غن  
 گاؤ  
 و جز  
 و انگبین  
 سی  
 جز  
 و این  
 دار  
 و ما  
 کوفته  
 و بنجیه  
 با انگبین  
 بشیند  
 و در  
 ظرفی  
 کنند  
 چهل  
 روز  
 در  
 میان  
 جوتهان  
 کنند  
 پس  
 از  
 چهل  
 روز  
 بکار  
 برند  
 شربتی  
 و در  
 دم  
 سگته  
 این  
 علقی  
 است  
 که  
 ناگاه  
 افتد  
 و  
 بیکار  
 راه  
 بر  
 آمدن  
 قوه  
 روح  
 حیوانی  
 از  
 دل  
 سود  
 و  
 مانع  
 و  
 راه  
 فرو  
 آمدن  
 قوت  
 نفسانی  
 از  
 دماغ  
 بهمه  
 اندامها  
 بسته  
 شود  
 و  
 همه  
 اندامها  
 بیکار  
 ماند  
 و  
 حاستها  
 باطل  
 شود  
 و  
 جز  
 حرکت  
 دم  
 زدن  
 هیچ  
 حرکت  
 دیگر  
 نماند  
 و  
 سبب  
 آن  
 خلط  
 غلیظ  
 لزج  
 بود  
 در  
 سنجیها  
 و  
 منفذهای  
 دماغ  
 و  
 بسیار  
 باشد  
 که  
 سبب  
 بسته  
 غلیظ  
 خون  
 باشد  
 چنانکه  
 همه  
 رگها  
 و  
 شریانها  
 و  
 تجارین  
 دماغ  
 پر  
 شوند

و شریانها بسبب پیری و داغ حرکت نتواند کرد سکتہ فرو گیرد بعضی طبیبان از  
خناق قلبی گویند علامتها گرافنی سر و دوار و طنین و دومی و کسلانی اندر حرا  
و تاریکی چشم و اختلاج همه اندامها و برہم سودن و ندانہا و خواب استلا سے  
رگہای گردن و سر و شدن دست و پا اینہمہ مقدمات سکتہ بود و کفک اندر سکتہ  
نشان زیادہ شدن علت باشد و نشان دشواری دم زدن باشد و نشان سہیلی  
و صعبی علت آسانی و دشواری دم زدن بود لیکن دم زدن بی نظام باشد  
نشان صعبی علت بود و اینجا کہ شبہت افتد کہ سکتہ افتادہ است یا مردہ ہلک  
چشم باز گیرند اگر مردہ باشد حدقہ ناپدید باشد و اگر سکتہ باشد حدقہ برجای باشد  
علاج نخست پر مرغ چرب کنند بر وغن سوسن یا روغن دیگر و با ایارج فقیرا  
الودہ کنند و بخلق او فرو کنند باشد کہ قی اقدیس حقنہ نیز بکار دارند و مہربانی  
کردن و پشت او بر وغن فریون گرم کردہ بہا و تریاق بزرگ یا شرد ویطول  
یا سجزینیا یا انقرد یا بایک مثقال حلیت یا جندبید شتر یا سکینج انداماء الحسل  
حل کنند و بخلق او فرو برند و موی سر او بسترند و خردل و جندبید شتر با سر کہ  
گرم کردہ بپایند و بر سر او طلا کنند و سداب مشک بپزند و پیوستہ می بویانند



و زهره کلنگ آب مرزنجوش اندر بینی او چکانند و قر قفل و بسبب خبر بود  
 و جوز بود و وج همه کوفته و گرم کرده در خرقة کنند و بر سر او نهند و نمک سود  
 و گرم نموده بر نهاده و سوار و در پس استقرا غبار یا خشک در آب گرد نشستن  
 سود دارد و هرگاه که سکنه کشاده شود بست و چهار روز همین علاج میکنند  
 و طعام و نخود آب و شور بامی کنجشک کبوتر بچه دهند با سحر و دار چینی و  
 هر بادا و اما الاصول دهند یار و غن بید انجیر یار و غن تلخ بادام و هر  
 ایاره فیکرا دهند با شحم خنظل و ملح و فستقون غار لقون صرع این علمی  
 است که در آن حال اندامهای بر هیأت خویش نماند و فعال اندامهای  
 سرد و در حس و حرکت بی نظام شود و سبب آن سده باشد تا تمام بدن منقطع  
 مقدم دماغ و بدان سبب تشنج پدید آید و اگر سده تمام بودی سکنه بودی  
 و حس و حرکت همه باطل شدی اگر سده نبودی فعال اندامها و حس و حرکت  
 نئے نظام نگشته و تشنج رخ است که دماغ از بخاری و کیفیتی ناخوش که  
 بد درسد گریز جوید و خوشی را بدان سبب اهرم گیر و همچنانکه سده چون  
 طعام ناپسندیده را خواهد که از خوشی تن دفع کند خوشی را فراهم گیرد

و فواق و تهوع کند و دل غلغله و گاه که کیفیت ناخوش بدو میرسد خوشتر را  
 قرار هم آورد و بدان سبب اندر عصبان و عضله های چشم و رو و دیگر اندامها  
 حرکت های مختلف و مضطرب پیدا آید تشنج کند و از بهر این گفته اند که صرع مرد  
 را بجای فواق است معده را و چون معلوم شد که صرع تشنجی است که نخست در  
 دماغ افتد بدان میماند که عطسه صرع کوچک است و صرع عطسه بزرگ لیکن  
 عطسه پسومی مبنی باشد از بهر آنکه قوت قوی باشد داده اندک بود و لطیف  
 و دفع صرع بسبب یاری داده و ضعیفی قوت بهمه جانب باز دهد و تا بخاری و  
 کیفیتی بند و ناخوش بدماغ نرسد صرع نیفتد و اگر این بخار پیوسته در دماغ  
 بود می صرع لازم شد می و می بینیم که ناگاه پدید می آید و زود زایل میشود  
 از اینجا بدانیم که آن بخار پیوسته در دماغ نیست از بهر آنکه هر عارضی که بیکجا  
 پدید آید و زود زایل می شود سبب آن ثابت و متکثر نباشد پس معلوم شد  
 که سبب صرع ناگاه بدماغ میرسد و دماغ آن زود گسسته می شود و سبب  
 اندر عضو دیگر است از آن عضو بدماغ میرسد و بیشتر می در معده و سپرز  
 و اطراف و بعضی را بود که صرع تشنجی باشد از بهر آنکه ماده رقیق

و اندک باشد و سخت بد نباشد بدان سبب تشنج بگذرد و علاقه آنها زبان  
 مصروع زرد باشد و رگهای زیر زبان او سبز و از خیرهای که موجب  
 خشم نباشد خشم گیرد و از اعراض بالینو لبها و نفخ خالی نباشد علاج اءلا  
 مصروع خوشین را باید که از گرما و سرما نگاه دارد بواجب بر گذر باد و کنا  
 آب نشاید شستن و جماع وستی و در گرما به در ماندن و در جایگاه و در ولید  
 مگر بستن و استپاختن و نظار چشم را بچشم را بچشم کند و طعمهای غلیظه و سیر  
 بسیار زیان دارد و کرفس صرع را بجنباند و گوشت بز بسیار نخورد که بیم باشد  
 که صرع آرد و طفل و خرد و مانند آن زبان دارد و بطعام خر گوشت و تدر  
 و دراج و طیور و کنجشک سرخی گوشت بزره و قلیه خشک مرغ بریان و سفید یا  
 بنخورد و دار چینی و کشنیز خشک و دیگر هر چه است خزان زبان دارد و داروهای  
 گرم اندک اندک بتدییج میدهند و در حال صرع اندامهای مصروع است  
 کنند و سخت بگیرند و نگاه دارند و ماغ او گرم کنند چنانچه در علاج میگفته  
 آمده است تا زود بهوش باز آید و چند باوستر و طنبیت در بار اسل بگذارد  
 و بخلق او فرو برند و هر دو شب یا سه شب نیم شغال ایایج فقیر آید

دستفراخ بکوب قوتاً و حباً صفتیون و ابارج لو غاذیاً و مطبوخاً فستقون  
 کنند و تغییر مزاج کنند به ترباق اربعه و همچون سیسالیوس و شرودلیوس و  
 ترباق بزرگ و اگر دو دانگ شحم خنظل با شرودلیوس و ترباق بزرگ ترکیب  
 کنند صواب بود و شملیا باب مرزنجوش در بینی چکانند و اگر صرع مسمومی باشد  
 قه فرمایند و ابارج فقیرا پیوسته نیز میدهند و این ضما و برعهده نمیشند  
 ضما و بگیرند گلسرخ و سنبل و صعلگی و شوره کوفته و بنجته بشراب بشنند و  
 برعهده نهند و اگر بخار از اطراف می برآید بگیرند فلفل و فستقون و خردل  
 و عسل با در بهبه بشنند و بدان موضع نهند تا ریش گردد و دریم بود و مدتی  
 همچنان بگذارند تا ماده بیالانند پس جراحت باز بر و باندند همچون سیسالیوس  
 بگیرند سیسالیوس عاقر قرحا اسطوخودوس از هر یک ده درم غار لیون پنج  
 درم قردانا حلیت زرد آوند مدحج از هر یک دو درم نیم کوفته و بنجته در  
 سلکین که از آب بصل الفار کرده با دانگین بسنند و هر باید و یکدرم  
 تا بکنشغال خورند فالج این نام تازیست و در نخت عرب فالج حالی باشد که در  
 یک نیمه خبری پدید آید و حال این نیمه از حال دیگر نیمه جدا گردد و نام این

مصحح

علت از نیمی گرفته اند و بدین نام سستی یک نیمه تن خواهند علامت با  
 نبض ضعیف و بطبی و متفاوت باشد و دلیل اندر بیشتر حالها سفید یا  
 و سرخ نیز باشد و سبب سستی یا ضعیفی جگر بود یا ضعیفی کرده یا در سخت  
 یا آماسی و هرگاه که عضو منفلوج بزرگ خویش باشد و لاغر و کوچک باشد  
 امیدوار تر باشد و هرگاه که برخلاف این باشد نشان ضعیفی قوت و سستی  
 و ناپذیرفتن علاج بود و علاج اول تا چهار روز یا هفت روز بگذرد و هیچ  
 علاج قومی نشاید کردن اگر علت سخت قومی باشد چاره روزی لیکن  
 تیز روا بود و اما الاصول که سخت قومی نباشد و سنگین یا اندک زوفامی  
 خشک صواب بود و از پس چهار روز یا پنج فیقر دهند و از پس هفده یا پنج  
 فیقر با غار یقون و شحم خنظل یا اندکی ملح دهند پس از دستفراغ قوی  
 بحب فیون و شیطرح و شبیار و بطیخ انیمون و حب قوفا یا با یا فیقر اکب مر کنند  
 و از پس دستفراغ و اما الاصول قومی دهند و آنگز و در مارا لعسل حل کرده داد  
 صواب باشد و غذایان با مارا لعسل و طیخ گندم با انگبین اگر قوت قومی باشد  
 و اگر ضعیف باشد کنجشک بریان کرده و دراج دماند آن دهند و قوی گردان

سخت شود باشد و اگر فصل سال و عمر و مزاج بیمار ساده باشد آغاز علاج  
 بقصد باید کردن از بهر آنکه مرکب همه اخلاط خونسست و اگر ماده بلغمی باشد  
 نخست کیشرت سبزینیا یا شرودیطوس یا تریاق بزرگ یا انقرد یا بابک  
 شتال سبکسج یا جاد شیر یا طنیت اندر مارا لعسل منبذ پس یکساعت قصد  
 کنند و بعضی اهل با گفته اند که هر روز کیشتال یا ابرج فیکرا و نیم شتال فلفل  
 ترکیب کرده عسل باید دادن تا در معده دیر بماند و اثر آن قویتر باشد  
 و بعضی گفته اند ابرج و جندبید ترینیا نیم می شاید داد و از یکدرم تا پنجم  
 تقوه عتیقی است که در عضلهای رومی چشم بدید چشم و ابرو بینی و پوست پیشانی  
 از ریات خویش برود و کثر شود علامت ما خداوند این علت آب بان  
 است تواند انداختن و باد است تواند رسیدن و اگر سبب تقوه تشنج  
 باشد حاستها درشت باشد و پوست و عضله رومی ترنجیده باد و اگر سبب ترخا  
 باشد حاستها باخلل باشد و پوست عضلهای رومی نرم باشد و پلک چشم فرو  
 آمده باشد و غشای کام فرو آویخته باشد علاج احتیاط آنست که تا  
 چهار روز یا هفت روز نگذرد هیچ علاج نکنند لیکن چون طبع خشک باروز

نصف

دوم بحفنه معتدل طبع فرو دارند و اگر بالقوه علامتهای فالج یا غلات  
 سکتیه باشد در حال بحفنه تیز یا مبهل قومی استفراغ کنند و کمیافته نگذرد  
 استفراغ قومی کرده نشود و بغرغره و عطسه علاج نشاید کرد و آنرا که  
 علامت فالج نباشد از پس چهار روز یا برج فبقرا دهند و از پس کمیافته  
 بحفنه استفراغ کنند یا حب قو قایا و یا برج فبقرا دهند و گوشت روباه یا  
 کفتار یا گوشت گوز خرنزند و بکوبند و پس گردن و پس و کتفها و کتفها را روغن  
 زیت یا بیره روغن و پودینه و زرد فامی خشک حاشا و ستر اندر سر که بزنند و  
 روی و مهرهای گردن بدان میمالند و خردل در سر که سوده بر صدف و روغن  
 و میمالند سود دارد و پوخته جوز بوا در دمان میدارند و کندر و قفل شینا  
 و زهره کلنگ با شیر زنان در بینی او چکانند و عصاره چقدر و عصاره مرزنجوش  
 در چکانند سود دارد و بگزند بوره سه درم نوشا در یکدرم پوست پیچ کبر و درم  
 بکوبند و بزنند و با سنگ گلبین غرغره کنند و تا چهل روز نگذرد و هیچ دارد و در بینی نشاند  
 چکانیدن سرگر و شش بازی دوار گویند و سد نیز گویند و این عطی است  
 که مردم چون بر پای خیزد چشم او تاریک شود و بیم باشد که بقیه و چنان نماید

که چنان کرد او میکرد و سبب خاستن بدین علت خلطی باشد در تجویف و داغ و  
 بهر حرکتی بخاری از آن خلط برخیزد و در منافذ و داغ گردد و بسیار بود که  
 خلط اندر معده بود یا اندر رحم یا اندر گردنه مثانه و سبب رکت بد داغ بر آید  
 علامتها اگر داده اندر تجویف و داغ بود و دار لازم بود و اگر از عضوی دیگر  
 می براید نخست نشان آفت آن عضو پیدا آید پس دوا را حادث شود علاج  
 اگر داده و داغ باشد حب مبر و اباره فقرا حب قوفا یا حب صطخون و حب  
 و اگر بمشاکت معده باشد قی فرماید پس از قی معده را با طریفل کوچک و کلشکر  
 و مصطکی و عود قوت دهند پس غرغره عطسه فرمایند و در طعام کشنیر خشک یا تر  
 بکار دارند و اگر داده منفرد می باشد معده را از پس قی بمشاکت غرغره و شراب  
 لبو مانند آن قوت دهند و اگر داغ سخت ضعیف باشد باید دوشبانه گاه است  
 و کشنیر خشک بریان کرده باشکریا نمیزند و تختی رو و عگل بار و عن بنفشه  
 بر چکانند و بنهند و از پوره ماسیب آبی و امرو و موافق بود و کابوس  
 این علتی است که چون مردم در خواب شود پندارد که چیزی گران بر سینه  
 اوست و او را میفشارد و نفس او تنگ می شود و آواز نتواند داد و نتواند



جنبیدن و این علت چون بسیار افتد مقدمه صرع باشد یا سکتة علاج  
 اگر خون غلبه دار و سخت فصد باید کرد پس استفراغ کردن با بارج ففراغ  
 شحم خطن و غار بقون یا سبب صطنخیقون یا با بارج لونغاز یا طبعیم ففینون  
 و غذا هر چه لطیفتر اندک تر تشنج و کزاز تشنج سه نوع بود یکی آنکه عصب  
 و عضله عضوی متلی شود و عضله سیم باز آید و کوتاه شود و پهنائی آن بایز  
 شود و بدان سبب آنعضو دراز نتواند کردن دوم آنکه عضلهها از رطوبت  
 اصلی خالی شود بسبب استفراغ و تحلیل که پیش از آن بوده باشد و آنرا تشنج  
 خشک گویند سوم آنکه در باب صرع گفته آمده است علامتها تشنج استلای  
 بیکبار افتد تشنج خشک اندک اندک دار پس استفراغهای بسیار افتد  
 علاج اما علاج تشنج استلای همچون علاج فالج است دروغن قسط دروغن  
 سداب لیدن و تکیه کردن بنک سوده و هزار اسفند و آندر طبعیم با بونه و سقر  
 و شبت و پودنه و شتی و هزار اسفند و اکلیل الملک نشاندن و بخار شراب  
 بر سنگها گرم چکاندن به بینی اورسانیدن و بگیرند دروغن زیت کهن بطل  
 بغدادی و موم یک اوقیه بگذارند و یک اوقیه یا بیشتر ففون سوده بر آن  
 بکشد

و بسته شدند و طلا کنند پس از آنکه بخار شراب بدورسانیده باشند از سنگ  
گرم و شنج خشک را اندر طینخ نفیسه و خطمی و برگ کبجد و جفتند و برگ کوک و برگ کدو  
نشانند و مهرهای پشت و گردن را بروغن نفیسه و روغن کدو چرب کنند و نفیسه  
و خطمی کوفته و بنجیه اندر موم روغن شسته بگرم برگ گردن و سر او نهند و روغن کدو  
اندر بینی چکانند و کشکاب بهند بار و روغن بادام و سکر و شوربامی مرغ فریه  
و علاج کزاز همچون شنج باشد حد در خفتن و گراشیدن و دپای را بتازای  
خدر گویند و مقدمه فالج باشد علاج فی کردن و جفته تیز و دارومی سهیل  
استفراغ کردن و جفته تیز و دارومی سهیل استفراغ کردن و اما الاصول  
دادن بار و روغن بادام تلخ و بر طریق علاج فالج باید رفتن عرشه از زمین  
دست و پایی را بتازای عرشه گویند پیران را افتد و کسانیکه آب سرد بسیار  
خورند و کسانیکه شراب پیوسته خورند علاج همچون علاج فالج باشد و باز  
ایستادن از شراب درین بانیافع است در و غمگل بار و روغن مورد و بر سر لید  
باندکی سرکه صداع و شقیقه گرم علاج آن از علاج سرسام گرم بر باید  
گزیدن بقدر حاجت صداع و شقیقه سرد علاج آن از علاج سرسام سرد

و علاج سبب است بود در هر دو باب تا مل باید کردن باب و هم اندر بیماری  
 چشم زد آن آماس طبقه لمحه است لیکن از بهر آنکه آماس از درد و گرانی و  
 خلیدن جنالی نباشد همه انواع در چشم وارد گویند و طبقه لمحه طبقه نظام  
 است از چشم و گوهر آن گوشتی است سفید و چرب با عضله های چشم آمیخته  
 و همه اجزای چشم بدان پوشیده است و لحام گرفته و استوار شده بدین سبب  
 آنرا لمحه گویند و گاه باشد که این آماس چنان باشد که حدقه بپوشد و پلک چشم  
 و شوار برهم توان زدن از غلظتی آماس و این کودکان را بیشتر افتد علامتها  
 درد با سوزش نشان داده صفر او می باشد و گرانی سر و چشم نشان بسیاری داده  
 باشد و سرخی و ترمی نشان غلبه خون باشد و اگر سخت سرخ نباشد و بدان ترمی  
 نباشد غلبه صفر باشد و اگر ترمی بسیار باشد و سخت سرخ نباشد نشان داده  
 بلغم باشد و اگر ترمی و سرخی کمتر باشد نشان داده سودا باشد علاج اگر  
 غلبه خون ظاهر شود و سخت رگ قیال بزنند از آنجانب که رید باشد پس طبع را نرم  
 کنند آب میوه و با قرض بنفشه و با خر بصر و ابابره و فیکرا و حب قوت یا و  
 حب لند مهب و اگر نشان غلبه صفر باشد استفراغ بطبیخ بلبله زرد و خرمای میهند

کنند و بماء الرمانین و تخم اندر چشم شیر و ختران چکانند با سفیده خای مرغ  
پشیا ف ایض شیر و ختران سود دارد و شیاف کانور شیر و ختران سوده  
و پنیر ترشک نارسیده کباب گوشت تازه و گوشت چوجه وزرده بیضه مرغ  
جوشانیده بار و غمکل بر پشت چشم به بندند در و بنشانند سود دارد و با خر  
زبرده بیضه و آرد جو و بابونه و بنفشه بهم بپوشند و ضماد کنند و صبر و کسک  
شیاف ما میا و فوفل و صمغ عربی و انیون و اقا قیاد آب غنبل الثعلب و  
کسبه و آب کشنیز تر و آب کوک و طبع خشخاش شریسته طلا کنند در و صمغ سنبل  
کنند و اگر ماده بلغمی باشد استفرغ با یارج فقیرا و افیمون و غار یقون و ترب  
شحم خنظل کنند و طبع بلبلیه کابلی و اگر ماده سودا و می با یارج فقیرا و افیمون  
و غار یقون و شحم خنظل و نمک قطعی و مطبوخ افیمون و مردانزروت آب حلبه و  
معاجم کتان سوده طلا کنند و طبع حلبه اندر چکانند و اگر مدت دراز گردد و در  
و آب فتن گرم نشود و بیاید و آنست که اندر طبقاتی چشم خططها می بدست تو تیا  
مفصول نشاسته و سفیداج میا بد کشیدن خزان علاج دیگر صواب نباشد  
خارش و سوزش و دمه و سبل را بر دو به غوره و شیاف سماق علاج کند خا

پس فصد و حجامت و داروی سهل و شیانف احمر لین در آخر مداسودار  
 و گرامه و شراب سنجید سود دارد و طر فقه نقطه باشد سرخ بر سفید می چشم پدید  
 آید بسبب خمی و مانند آن علاج نخست رگ قیقال زنند و از گوشت و شراب  
 باز دارند و از شیرینها پرهنر کنند و کبوتر بجه بگیرند و زیر بال او رگ زنند و قطر  
 قطره خون او گرم چشم در چکانند و شیر زنان اندر چکانند **سبل** این علقه  
 است که رگهای چشم پر خون شود و خارش اند چشم پدید آید و عطسه آرد و  
 آفتاب تواند دیدن و آب بسیار رود و علاج رگ قیقال یا رگ پیشانی زدن  
 و یا رگ فیقر یا کاروشتن و از گوشت و شیرینی و شراب و شیر پرهنر کردن و  
 برود و غوز و شیانف سماق کشیدن بالش بالین بلند کردن و چسب پابستن و  
 بسیار پاکوفتن و آواز بلند ناکردن **جبر** این علقه است که چون پلک باز  
 گرداند سرخ و درشت و نامهموار شود و علاج رگ قیقال زنند و برگردن حجامت  
 کنند و پلک چشم باز کنند و تبراشند نامهموار شود و زعفران سوده بر آن موضع  
 کنند و پنجه بروغن بنفشه چرب کنند و بر پشت چشم نهند و بنبند و شست  
 ساعت صبر کنند پس بکشایند و روز دیگر شیانف احمر کشند یا شیانف

اخضیاہ شبان ساق با گلاب سودہ موسیٰ فستق و علاج آن  
 استفراغ کردن بایارج فبقرا و حب قایا و شبان اسمرلین و ستر بانفون  
 کشیدن موسیٰ فزونی کند بدن و زهره گر گس و زهره بزد و دیگر زهره ها  
 با جند بید ستر بنون کبوتر باشند و شبان کنند و آب و مین مردم حل کنند  
 در جا بجا و مو که بر کنده باشد ملا کنند و یک زمان صبر کنند پس بشویند و صبر  
 اند چشم علامتھا در دغلند و ضربان و اشک بسیار و بر سفیدی چشم  
 سرخ یا بر سیاهی نقطه سفید پدید آید علاج فصد و خون بسیار بر آوردن  
 بچند کرت و غذا ناهمی خورد و تر و لطیف بکار داشتن چون سفاناخ و کدو و کک  
 و خیار و میثون و شبان امیض کشیدن بشیر زمان سوده لیکن اگر ضربان ساکن  
 نشود و شبان کند باید چکانیدن و زفاده بر نهادن و بر فوق بر بستن باید  
 تا آن روز که بر فاده ریم بینند پس شبان آبار و کسیرین بکار دارند و فرو  
 آمدن آب سبب آن ستری مزاج دماغ باشد علامتھا پیش چشم  
 چون دو دو یا نقطه یا خطی سیاه می بیند پیوسته و لازم علاج استفراغ  
 بایارج فبقرا و حب قایا و از طعامهای سرد و تر و از جماع و از شراب از

استلا بر نیز کردن و از پس استفراغ غرغره نمودن که رطوبت از دماغ فرو  
 آرد سود دارد و شیان مرارات و دیگر علاج قدح باشد و دستکاری  
 شب کور می علاج آن بایارج فیکرا و قوقایا و غرغره بود و بگیرند طفل  
 و از طفل قبیل است راست بگویند و بنیزند چشم اندر می کشند و فلیه از جگر  
 و بخار آن سود دارد و کباب جگر بر آتش کنند و آن آب که از وی بر آید  
 بگیرند و از طفل بدان تر کنند پس خشک کنند و بگویند و بنیزند و در می کشند  
 و معده این علتی است که پوسته اشک می آید و گوشه چشم تر باشد علاج  
 استفراغ با قرص نبشته و قوقایا و ایارج جالینوس و ایاره فیکرا با اطر فیض  
 کوچک سرشته و هر بامداد اندر گریه بختی مقام کردن چند آنکه عرق کند و بر  
 بکار داشتن و از هر چه در وی انگبین و خرماسیر و پیاز و باد بخان و فلفل و خرفه  
 باشد بر نیز کردن خارش و سوزش بپاک گوشه چشم علاج استفراغ  
 بایارج فیکرا مرکب با شحم خطل و غار یقون و فیتون و نمک نفعی و بوجب قوقایا  
 و غرغره با بکامه بایارج فیکرا و از شیرینی و طعما مهای تیر بر نیز کردن و  
 هر بامداد تخم خرفه و بکنجین و بن بگیرند و عدس و گل سرخ و شحم امار ترش و سنار

بپزند در گلاب و بکوبند و سفینج بر انگشتند چندانکه بر خیر یابی دیگر غالب نشود  
و آنرا چون خلطی گشتند بر سر آتش و نیم گرم چشم نهند و بر بندند سپس در  
شکر کان پدید آمدن علاج استفراغ کنند با یارج فقیر مرکب با شحم خنظل  
و غار یقون و فنیون و نمک فطری و حب غار یقون و غرغره آب کاهه ایاره فقیر  
و پلک را آب شور بشویند و بگیرند شب بمانی و موزیج و بوره کوفته و بخیه  
بسیل نرم و چشم و شرگان بمانند و یک زمان صبر کنند همه از وی فرود آید و پاک  
شود باب سوم در بیماری ریجیامی گوش باید دانستن که از حاستها که  
از وی و تعالی مردم را و بیشتر جانور را داده است و حاسه در بایسته تر است  
یکی لمس و دیگر شنیدن و هر آفتی که درین دو افتد خلل آن در تن بزرگ باشد  
از بهر آنکه چون حس لمس نباشد حیوان از سرما و گرما و چیزی موزمی خنده  
سوزنده و خولیش را گاه ندارد و از آن نگریزد و بدان سبب پاک شود چون  
حاسه شنیدن نباشد که او دکان که از ما درز ایند سخنگوی نشوند که سخن گفتن از  
شنیدن توان آموختن نه بینی که هر که از ما در کرز ایند سخنگوی نشود ناقص  
در زبان بماند از بهر آنکه سخن نشنیده اند آموخته باشد و بسیار کس بود که



نابینا زاید و با آفت نابینایی همه چیز یا بیاموزد و بداند و سخت زبرد باشد  
 همچنین از آفت حس بویائی و آفت حس و ق آن خلل باشد که از آفت حس  
 شنوایی افتد و ریختن فضیلت حس شنوایی ظاهر است بر دیگر حاستها و بدین  
 بیمار این حاسه بیشتر باید داشت علامتها اگر سبب گرمی موده صفر باشد که  
 از دماغ برآمده باشد از هوای گرم نج یا بد و سر پوشیده نتواند داشتن و  
 گاه گاه چیزی بشنود و اگر سبب ماده غلیظ باشد هیچ نشود علاج صفرائی  
 را استفراغ با قراضه نقشه و باد الرمانین یا شیر خشک و طبعی بلبله زرد و به  
 قوتایا و حبث لنبوس باید کرد و بزرد و مان نیگرم در گوش چکانند صفت آن  
 بکیرند اما ترش و سر آن بردارند و دانه او بیرون کنند و آنرا با دانه کتان  
 دیگر نیشازند و آب آن بدین پوست باز کنند که دانه بیرون کرده با و اندکی  
 کند بر و سر که در و غلغل با آن یا سبزد و بر آنش نهند تا قوامی گیرد و در گوش  
 میچکانند و هیچ چیز سرد هیچ وقت در گوش نشاید چکانید همه نیگرم باید و اگر  
 ماده غلیظ باشد استفراغ با یارج فیهرا و شحم خطل و غار لقون و افقیون و  
 نمک کنند و حبث صطیفقون و روغن سداب و روغن بابونه و روغن بادام تلخ

گوشتی با یک قطره زهره گاودر چکانند نیم گرم و خم خطل در روغن بادام  
تلخ بپزند و در چکانند در گوش اگر در سردی حرارت باشد و باد و  
و ضربانی باشد علاج فصد قیال و استفرغ با قراض بنفشه و حب صبر قویا  
جالینوس و طیبی بلبله زرد و خرمای هند و بگیرند روغن گل و درم و سرکه  
سی درم بچکانند تا سرکه برود و روغن بماند قطره قطره گوش در میچکانند  
نیم گرم و شیر و خزان بنجار طیبی بنفشه بد و رسانند سود دارد و اگر در صعب باشد  
یک حبه انیون با شیان ابض بر روغن گل و زعفران بایند و قطره سرکه در آن  
و اندر چکانند اگر ضربان سعادوت کند باید دانستن که اینجا بشره ایست  
باید زانیدن بدین تدبیر بگیرند پیه بط و پیه مرغ خانگی با روغن کنجد بگذرانند  
و هر ساعت نیم گرم در چکانند و پس از یک زمان باز میگردند تا روغن برود  
آید و باز اندر میچکانند چون در وساکن شود لعاب تخم کتان و حلبه و تخم مرو  
و چکانند با شیر زمان و چون نخسته شود و پالودن گیرد پلیته با گلبین آلوده  
در گوش می نهند تا پاک شود پس اندکی زاک سوخته سوده در دست تا  
خشک شود اگر آنچه می بالا بد غلیظ باشد یک درم زکار و زعفران متقال سنگین

حلقه‌کنند و در می‌چکانند با یک قطره زهره گاوی یا یک قطره دغنی با دم تلخ آهسته  
 اندر چکانند و اگر در سردی و حرارتی نباشد سبب در در طبیعتی و سردی  
 مزاج بود بگیرند شیر خشک روغن زیت و روغن بید انجیر بنهند و در  
 و چند بید تر بار روغن بادام سود دارد و گریه ناستا و شراب کهن  
 سود دارد و اگر بار در که از سردی بود و طنین و دومی با نمک کنند نه یک گاه  
 گرم کرده و گوش بر بخار پودنه و شیخ و سداب و مرزنجوش دارند و اگر در از  
 و آسبیدی خاسته باشد کند بشیر تازه فرغار کنند تا حل شود و در چکانند گرم  
 در ذرائل شود خارش گوش و حیوان که بگوش اندر شود و گرم که  
 اندر گوش تولد کند صبر در آب حل کنند و در چکانند و فستقین و می اندر آهسته  
 یا اندر عصاره پودنه در چکانند و قطران و مر و عصاره ترب عصاره برگ شفتا  
 باندک سقمونیا اندر چکانند حیوان را بکشد و بگیرند شراب انگوری و در  
 انگبین سه درم روغن گل بگیرم سفیده و و بیضه مرغ با هم بیا میرند و بگیرم  
 کرده چشم بدان ترکند و بگوش در کنند و بران گوش اعتماد می کنند بر  
 یک ساعت پس یکبار آن چشم پاره در گوش بر بایند هر گرمی که تولد کرد و پاره

باشد با آن چشم بیرون آید یا بچهارم اندر بیماریهای بینی  
 نایافتن لوبی اگر سبب این علت خلط غلط باشد سرگران باشد و از صد  
 خالی نباشد علاج استفراغ با یارچ فیهرا یا قویا یا پس غره کردن عطسه  
 آوردن و اگر در منفذ بینی سده باشد شونیز و زرنج سرخ و پودنه کو بی هم آمیخته  
 رو کنند و پیوسته بخار سرکه به بینی رسانند و زهره کلنگ و شحم حنظل و خرب  
 سفید را است به هم بپزند و همچون عسسی بروغن مرزنجوش حل کنند و  
 به بینی بکشند کندی بینی اگر ریشی و ناصوری باشد بشراب یمانی میشت  
 و به بینی بکشند و سعد و سنبل و گل نسرين و قصب الزریره کوفته بنجیه بر می  
 و نافع ترین خیری بول غرست بدان می شویند قروح بینی بعضی خشک باشد  
 و بعضی شربنا باشد بر ظاهر و باطن و بعضی ریشهای پلید باشد و بعضی بواسیر  
 علاج خشک را موم روغن ازروغن بنفشه و موم صافی با منغرساق گاو  
 سازند و طلا کنند و اگر تر باشد بلبلیم زرد کوفته و بنجیه و پیه مرغ و روغن گل  
 و ماز و به هم بپزند و طلا کنند و ریشهای پلید را پیوسته بصالبون می شویند  
 پس سعد و زعفران و مرو صبر و ماز و دشب یمانی و زرنج سرخ همه را است

کوفته بخیه درو مند و اگر دردناک باشد بسوخته و سفیداج مردار سنگ و  
 روغن گل و موم در هم گذاخته و شسته طلا کنند و با سوربینی را بگیرند از ترش  
 تمام نارسیده و بگویند با پوست با هم بشارند و آب آنرا بنهند تا غلیظ شود  
 و در خمره مسین کنند یک شبانه روز و آن انار که کوفته باشند و آب گرفته  
 کیلار دیگر بگویند نرم و از آن شیان کنند و بدان انار که کوفته و بخیه باشند  
 و در خمره مسین کرده آلوده کنند و به بینی اندر نهند با سور را پاک کنند بی درد  
 و نه پنج لیکن بر ذکاری در از تر خون آمدن از بینی علاج عصاره  
 بادروج یا عصاره برگ خرفه با اندکی کافور چکانند و نخست رگ قیال زنند  
 و مقداری خون تجاریق بیرون کنند و پلیته بسفیده بریضه مرغ تر کنند و بپزند  
 زرگران بر کوفی پراگند پس آن پلیته در بینی نهند و عصاره برگین خرد چکانند  
 آزموده و نافع است و شراب غاب طفوشیل با چه بسماق نخته و پست عدس و  
 مانند آن سود دارد باب پنجم در بیماریهای زنان و زبان و دندان  
 خنجره خلق تر قیدن لب علاج پی مرغ بار و عن گاوه بگدازند و شسته  
 و کثیرا و مازوی کوفته بخیه همه را در دهان بمالند تا هموار شود طلا کنند بر لبها

و پوست اندرون بخیه مرغ زیر آن نهند و چند روز بگذارند و میدکی  
 و مان اگر سرخ باشد سخت به فصد و حجامت و چهار رگ شغول شوند پس  
 با ستفراغ بار الرمانین و طبیح و بلبله زرد پس مضمضه بر توبت و طبیح ساق  
 و عدس و گلزار و حب لاس اگر لعاب بسیار آید افاقیا و آب غلبه الثعلب  
 کنند و سرکه در چکانند و بدان مضمضه کنند و آب کاهمه میدکی سفید سرخ را سود  
 و اگر سخت سفید باشد نمک سوده با انگبین بشنند و در دمان گیرند و نگا دارند  
 چند آنکه توانند پس کنکبین مضمضه کنند و یا آب کاهمه سعد و فلفل و کبابه عاقر قرحا  
 بکوبند نرم و در آب کاهمه کنند و بدان مضمضه کنند و اگر سیاه با زرنج سبز و زرد  
 و بوره و شب یمانی و قلع طار و زاج و کف دریا و ماز و افاقیا و انار پوست  
 کوفته و بنجیه با انگبین سفید بشنند پس در خرقة بنند و در گل گیرند و در آتش  
 نهند تا گل بریان شود پس از گل سیرون کنند و بکوبند بنزند و بدان می پرانند  
 پس حب الاس و کز ماز و در سرکه بجوشانند و بدان مضمضه میکنند و اگر  
 بسوزاند روغن گل و گلاب دمان گیرند خورده بن دندان گوشت  
 بن دندان و خون آمدن و سستی دندانها

نخست فصد و حجامت و چهاررگ و سهیل و مضمضه و داروهای چنانکه در علاج  
 و میدگی دمان که سرخ باشد یا دکرده آمده است پس باز و انار پوست  
 شب یمانی و قلفطار و جوز سر و دبرگ سر و کزماز و سماق و سرکه بنفشه  
 و بدان مضمضه کنند و خورده شدن گوشت را اشجار کوفته باشد بشنودن  
 دندانها بدان بماند گوشت بوسید و را پاک کند و گوشت درست بر ویاند  
 ناخوشی بومی من اگر ناخوشی ازین دندانها باشد بخمال و مسواک پاکدارند  
 و هرگاه طعام خورند نخست چیزی بخوانند چون سیب آبی و مغز بادام در میان  
 دندانها که گوشت در ماند و تباه شود و بومی دمان ناخوش کند ازین چیزها  
 در ماند و گوشت را جائی نباشد که در ماند پس چون از طعام فارغ شود بخمال  
 پاک کند و سونو بکار و ازین نوع بگیرند سعد کوفی متشکر کوفته و نیخته و  
 بشارب ریحانی تر کرده و سرشته افراس کنند و چنانچه آتش خشک کنند که  
 سوخته نشود و بپزند و بنیزند ازین نوع بگیرند یک اوقیه نمک اندرانی سه کم کف و  
 سه درم کزماز و پنجم درم خود خام پنجم درم جبالاس بریان کرده و قنفل کبابه  
 خیر بوا سنبل از هر یک دو درم کوفته نیخته بدان مسواک کنند و مردم محروم

بعضی عود و قنقل صندل فلفل کنند و اندکی کافور بدان یار کنند و اگر  
 با خوشی بوی از سوده باشد اطریفل کوچک شراب فستقین و نفع صبر ایازه  
 بکار برند و زرد آلوی خام پخته و با الفواکه سود دارد و دندان  
 علاج آن نخست آب سرد و آب گرم بیایند اگر آب سرد ساکن شود قصد  
 و حجامت کنند و با قراض نبشته حب صبر استغراق کنند و کبیر و گلاب غرغره  
 نمایند و برگ مورد بخانید پس گزیز زبان یا چهار برگ بزنند و عاقر حاد  
 اندک کافور سوده اندرین دندان کنند و اگر آب گرم ساکن شود ایازه فقرا  
 خورند پس قرع حاد پودنه و سقر و زرباد و گلنار و شحم خنظل و سرکه بچونند  
 و بدان منضم کنند و سبزینه و تریاق اربعه خورند و درین دندان نهند و اگر  
 آب گرم و سرد ساکن نشود تکمید کنند با درین نمک گرم کرده فلفل و حلتیت  
 و سوده درین دندان بکنند و تخم بادیان بخانند و اگر دندان کاواک باشد  
 سبزینه و تریاق اربعه و تریاق فاروق و شونیزریان کرده و با سرکه  
 بهم سوده و کاواک نهند و اگر درین دندان کرم باشد تخم کندنا و نذر البنج  
 بگویند برابر و با سوم بسرشته و دود کنند و دمان بزبر آن از کنند تا دود



بدندان روین دندان پاک شوند گندی دندان علاج آن برگ خرفه  
 خائیدن و یا با دام تلخ با موم و نمک لیدن سیاه شدن دندان  
 بگیرند قنبیل و درم فلفل چار و درم حمامه و درم ماز و می سوخته سافج هندی  
 از هر یک دو درم بگویند و بنزند و بدان سواک کنند آماش با آن علاج  
 همچون علاج پیدگی دندان علاج خناق باشد تر قیدن پوست زبان  
 سپستان در دندان بگیرند و لعاب انجول و لعاب بهدانه شجر می کنند  
 و در دندان نگاه میدارند و طعام و شور با می مرغ فربه با چه و پیچ و مرغ  
 نیم برشت خندع و ورم لہات علاج آن اگر علامت نامی گرم ظاهر  
 شود غلبه الثعلب آب انار ترش و بلخ سماق و گل سرخ و انار پوست و  
 خرنوب حب آماش کز ماز و در دندان میگیرند و بدان غرغره و منصف میکنند  
 و آب تخم خرفه و آب کشنیر و آب میوه خور و دوز و رگ کنار بکار دارند و در و  
 گلنار بگیرند گلنار هشت درم شب یانی چهار درم زعفران دو درم کافور  
 و نوشادر از هر یک یک درم بگویند و بنزند و ملازه بدان بردارند و اگر  
 حرارتی نباشد را مک و نوشادر و شب یانی رستار است کوفته بنجته با در و ر

بخار دارند و قسط با نوشادر در مارا العسل حگنند و بدان ضمضمه و غرغره کنند  
 اگرانی زبان سبک خشک با فراط بود یا ترمی با فراط علامتها نشان  
 خشکی آنست که استفراغها با فراط افتاده بایاتهای محرقه بوده یا چیز  
 تر قطش ع خورده باشد علامت ترمی علامتها می فالج باشد علاج آن آنرا  
 که خشکی باشد بشیر خرد طبع حلیه طبع انجیر غرغره باید کردن و مهربانی  
 کردن و بناگوش بر دهن تبش مالیدن و آنرا که سبکی با فراط باشد  
 علاج فالج باید کردن و استفراغ با باره فقرا و قویا و ماد الاصول بکا  
 داشتن و هر روزی بن زبان نوشادر و فلفل و عاقر قرحا و خردل سوخته  
 مالیدن در آن و نختن دیوچه اندر حلق علامت آن سوزش حلق و آب  
 دمان با خون رقیق آسخته بود و علاج بسرکه و خردل و یا سرکه و حلیت  
 یا سرکه و نمک غرغره کنند و شونیز و خردل ساینده و بخلق اندر دهند و اگر  
 بعده فرورفته باشد دار و نمک کرم از روده پاک سازد و بخار دارند  
 و چون دیوچه بقیه لطیف سماق و بلوط و غیر آن غرغره کنند نافع بود  
 خنای اگر علامتها می خون ظاهر باشد فصد کنند و رگ زیر زبان بزنند و

و بر ساق حجامت کند و روز نخستین بر بجزر و بلعوق رمان غرغره کند نافع بود  
 لعوق رمان بگیرند انار ترش و شیرین اندر آب بپزند و بکوبند و بنفشه  
 و آب بکشند و شب یانی سوده و گلزار کوفته و خیمه برین آب نهند و بیا میزند  
 بقوام آورند و بدان غرغره کنند و اگر در معب باشد به شیر تازه و شراب  
 بنفشه غرغره کنند و روز دوم باب کشنیر و سیفنج و آب حباب را دیان که خیار  
 و سیفنج در آن حل کرده باشند و اگر آده بلغمی باشد یا صلابتی پدید آید طبعی آبخیر  
 بگیرند و خیمه ترش و سیفنج در وی حل کنند یا خیار شنبر و بدان غرغره کنند و اگر  
 بروغن گا و غرغره کنند سود دارد و هرگاه که کشاده شود و دریم پدید آید  
 گرم بار و غن بنفشه یا روغن گا و بیا میزند و بدان غرغره کنند تا پاک شود  
 پسین طبعی سماق و مانند آن بجزرهای قالیض غرغره کنند سود دارد  
 باب ششم در زکام و نزله و سرفه و شوصه و ذات الریه و  
 ذات الجنب و ضیق النفس زکام گرم علامت تا از بینی آب  
 رقیق آید و منفذ بینی را میسوزاند علاج شراب خشنخاش دهند و کشکاب  
 غناب و سپستان در و پنجه باشند و تخم خشنخاش کوفته با پیخته سرشته یا با

در شرب آب و سرکه  
و سرکه و سرکه

جلاب بدینند با قلاب سرکه حل کرده بر آتش افکنند و منفذ بینی بکشایند  
بخار آن سود دهد و بخار سبوس و سرکه و صندل سفید و سنگ گل سرخ و برگ مو  
و شکر طبریز و سوختن سود دارد و از پس سه روز فصد کردن و اگر نزله گردد و مواد  
بسیه فرو آید و سرفه آرزو نباشد پرورده در آب با قلاب یا کشکاب در شراب و فا  
گرم کرده بدهند و حب السعال نرم در دهان دارند و آنرا که سرفه نباشد فصد  
کنند و آنرا که بازگام و نزله بسیار افتد استفراغ کردن بجهت قایا و هر باید او  
بگیرا بپاشد سود دارد و بازگام و نزله و سرفه سر و علا آن چنان بود که ماده  
در بینی فرو آید غلیظ باشد و بدشواری فرو آید علاج کا و رس گرم کرده  
بر سر نهند تا حرارت آن بدماغ رسد و بقعر او گرم کند و سنگهای گرم  
در شراب با فکند و بخار آن در بینی کشند و قسط و شونیز و عود و ولادن هر کدام  
که باشد دود کنند و تخم کتان بریان کرده و کوفته یا اندکی فلفل یا انگبین  
شسته اندک اندک میدهند و شونیز بر سر که تر کرده بریان نموده کوفته میدهند  
و هر باید او شراب و فایا معجون زوفا خورد و کل انگبین عسلی در شراب و فا  
سود دارد و سرفه که بران را هر باید او تخم بادیان و شیر و جوشانند تا بقوام

آید و بخورند و طعام سبوس آب طبعی کنند با روغن بادام و شکر یا عسل یا  
 فانی و انجیر خشک و مغز سودا و در شراب و فانیه نسخه عام  
 سوز منقی انجیر بستنی از هر یک بست عدد و حلیه تخم کرفس تخم بادیان تنفشه  
 پسیا و شان زوفا و خشک از هر یک پنجم درم پنج سوسن و درم زراوند  
 مد صرج نیم کوفته سه درم فراسیون پنجم درم همه را در و من آب بنزند تا نیمه  
 باز آید پالانید و هر بار با دو چهار اوقیه با سه درم معجون زوفا بدهند  
 معجون زوفا و زوفا را با سوسن پسیا و شان از هر یک ده درم قسرد  
 قفل از هر یک سه درم مغز بادام تلخ زراوند مد صرج تخم انجیر از هر یک پنجم  
 کوفته و نجیه با انگبین شسته شربت سه درم حب السعال گرم را با سوسن  
 قفل بادیان تخم کرفس پسیا و شان از هر یک یک درم مغز بادام تلخ پنجم درم  
 هفت درم بشند و حب بکشد چنانچه رسم است و پیوسته در دمان سید ازند  
 برآمدن خون لبهر گل ارمنی و گل منخوتم اندر عصاره برگ خرفه میدهند یا  
 عصاره برگ لسان الحمل و تخم لسان الحمل کوفته بمقدار دو درم با عصاره  
 برگ او میدهند و عصاره برگ خرفه میدهند و در حال که خون آمدن آغاز کنند

فصد کنند و اندک اندک بمقدار قوت خون بیرون کنند و بر پنج پاک کرده و شسته  
 اندر آب بسیار بنزند تا آب غلیظ شود و مقدار یک درم کند رسوده با آن بداند  
 و یک درم نپیرانه خرگوش اندر آب سرد بدهند بیهوش است و سفوف لطین و  
 اقراص کبریا و طلسن نهري اندر کشکاب نچته سود دارد و خدا پاچه بره  
 و حریره و نشاسته نیک سود دارد و ضیق النفس علاج آن یا صفت و پرمیزان  
 هر چه تری قزاید و از خواب بسیار خافه خواب روز و شربت سکجنین نبوری  
 یا غصصه و گاه گاه کشکاب یا اندکی فرنیون و پنجه و حبالرشاد کوفته مقدار  
 نیم درم با انگبین روغن بادام یا مقدار چهار دانگ زراوند صرح یا فانیه  
 شسته هر یک را دو دهند و چهار دانگ سکجنین اندر آب سداب حل کرده بدهند  
 شراب و فاد و مجون زرد فاد گرم موافق بود و حب السعال گرم پیچ در دمان  
 باید شستن و استغراق بخیار لیقون باید کرد و حب رلیقون غار لیقون چهار  
 دانگ و نیم شحم خطل دو دانگ رب السوس نیم درم کثیرانید انگلیخته یک شربت  
 نسخ دیگر غار لیقون تربد از هر یک یک درم یا راج فیقر رب السوس فیسون  
 از هر یک دو دانگ شحم خطل از زردت صبر از هر یک چهار دانگ شربت سی درم

حب السعال حب السوسن پنجدرم قفل قرمانا مغز بادام تلخ از هر یک و  
 درم طبتیک یکدرم در ماء العسل بشند و جها کنند ذات الریه ذات الحجب  
 و شوصه ذات الریه آماس شش باشد علامت ماتپ گرم و تنگی نفس و  
 سرخی خسار و گرانگی سینه و نفث با کفک و ذات الحجب سام بود چنی آمار  
 عضلهها رهل و سینه و شوصه آماس حجاب عضلههای آن بود یا آماس  
 معالینق جگر و سپرز علامته ماتپ گرم و تنگی و تنگی نفس و شواری و مزون  
 و در دخننده علاج نخست فصد باید کردن و ماء الشعیر و اودن با شراب بنفشه  
 و روغن بادام و بران اقتصار کردن تا چهار روز و اگر نفث آغاز کند در  
 ماء الشعیر غاب سپستان موز و دانه بیرون کرده و دانه جبرستی و بیج سوسن  
 و بنفشه باید بختن و اگر نفس دشوار تر بر آید و کتر باشد طبع زرد فاد دهند  
 بدی نصف غاب ببت عدد سپستان پنجاه عدد بنفشه هفتدرم بیج سوسن  
 و بدرم کشک جو و بدرم تخم خطمی و بیج خطمی از هر یک پنجدرم موز دانه بیرون و کوفه  
 و بدرم بزر چا پنجه سمست و با شراب بنفشه بدهند یا با کشکاب شکر و ضامدی از  
 بابونه و آرد جو و بیج خطمی و بیج سوسن بنفشه و روغن بادام و موم صابرا و زعفران

می‌نهند و غذا بسبوس آب باشکورد و غن بادام و استقراخ بطینج غناب و  
 آلو سیاه بنفشه و لسان الثور و پنجه سوسن و پنجه خطمی و پستان و ترنجبین و  
 فلوسن خیارشور کنند باب هفتم در بیماری دل علامت دل گرم  
 تشنگی و تحفان و حرّ یافتن از هوای خشک آب سرد علاج اگر علامت  
 خون بنیده از دست چپ رگ با سلیق بزنند و شراب ترشی ترنج و شراب سیب  
 ترش و انار ترش و شیرین و آب خیار ترش و قرص کافور و شراب صندل و  
 و صندل و گلاب کافور و عصا ره آبی و سیب بزمیه می‌نهند و پیرامین صندل و گلاب  
 آلوده بپوشند و شربت‌ها از اقراص خشک همه باندکی زعفران و لسان الثور  
 سازند و اگر تب نباشد و دوغ ترش سید و دار و خاصه باندکی طباشیر گل  
 و کشنیز خشک علامت دل سرد رنگ روی همچون از زیر باشد و تازگی و  
 رونق رفته باشد و گرانی و کسلانی آورد و علاج شراب یحانی مقدار می‌مقتدل  
 و دواء المسک و شرویطوس و تریاق بزرگ و مبدل المزاج و الوشدر و بکار  
 و گوارش غنبر موافق بود و اگر تری قلبه دارد نخست فرمایند یا مسهل پس  
 ازین شربت‌ها دهند که یاد کرده آمد علامت خشکی مزاج دل خشکی دهان



و تشنگی و بیخوابی و لاغر شدن و بیطاعتی اندر حرکت و سرفه خشک و سوز  
 شدن از غبار می اندک و دودی اندک رنج کشد علاج همچون دق  
 باشد و شیر خرد و کشکاب آب انار شیرین همه بار و غن با دام می دهند و غن  
 بنفشه و کدو اندر سینه و پهلوی می مالند و در آبن نشستن چنانچه در علاج  
 دق یاد کرده آمد باب هشتم در امراض معده در معده گرم علائمها  
 تشنگی و راحت یافتن از شربت خنک علاج اگر در معده گرانی باشد قی کند  
 تا بگرم و سنگین کشکاب سنگین و از پس سنگین سفر جلی دهند و شراب انار  
 ترش و شراب یوچ و شراب لیمو و شراب خنک و ترنج و شراب صندل اگر داده در  
 معده با قی و شوار باشد استفراغ کنند بطبیع بلبله زرد یا حب صبر یا ابارج  
 فقیرا و بلبله زرد و سبزه است بهم شسته مقدار دو درم سنگ سود دار و دانه لیمو  
 سخت موافق باشد خاصه با خیرشت در و معده سرد علامت آن گرانی  
 زود از دود آروغ ترش و باد در شکم و تشنگی نبودن علاج اگر در  
 معده گرانی باشد سخت قی کنند بطبیع شبت سنگین عسل و بنفشه  
 آن پس چند کرت ایاره نیترا خورند و اگر استفراغ قویتر باشد

حاجت افتد حب اصطیاقینند و هر باید اودمار الاصول دهند بار و عن  
 بادام تلخ و گل انگبین که با عود و فلفل مصطکی شسته باشند یا معجونها  
 گرم چون گونی و فلاطی و سحرینیا و فدا دلقون و زنجبیل پرورده و دوا بسک  
 و شرودیطوس و تریاق بزرگ این معجونها از پس تفراغ بکار برود و بیه و حار  
 عود و اقراص گل سود دارد اقراص گل گبیزه کلسرخ سه درم عود مصطکی  
 و سنبل و اذخر و ارچینی و سنجید و فسنقین رومی از هر یک یک درم کوفته و ختم  
 بشراب کهن برشند و اقراص کنند هر یک یک شقال و هر باید اود یک قرص با  
 کلنگین برشند و اندر طبع انیسون بد و ضامی از سعد و سنبل مصطکی و پست  
 و اذخر و فسنقین معصاره آبی شسته بر معده می نهند و اگر نخست دارد را  
 بشراب بمانی ترکند و آبی را در آتش بریان کنند و دار و نا بگوشت آبی  
 برشند و گرم بر معده بر سخت صواب باشد و در و عن مصطکی مالیدن نافع است  
 ضعیفی قوت و نابودن شهوت علاج آن هر باید اود ریاضت کنند  
 و از پس ریاضت گر ماه و مالیدن ترنج پرورده بکار داشتن و اندر طعامها  
 کبر سیر که و پیاز بر که و سیر که و شلغم بر که شهوت طعام را بجنباند و قوت

بودند که باب انار ترش و سنگبین سفرجل و پست جو با اندک سرکه و آنجلی  
شبهوت محرو را بجنباند و ما بهیاء شبهوت پدید آرد و از بومی مرغ بریان و بگو  
نان خانگی گرم شبهوت پدید آید و گاه باشد که ایارج فقیرا سودا و شبهوت  
کلبی این علتی است که مردم را هر ساعت بطعام حاجت کید و سبب آنند  
حاله اسردی معده باشد و علامت و علاج آن یاد کرده آمده است و با  
که سبب آن بسیاری سودا باشد که بعد برآید علاج آن گ بایقن یا  
باید کشود و جوازش خوزمی کار باید داشت و استفراغ و دیگر علاجه از  
علاج بالینویا باید بستن و گاه باشد که سبب سردی معده نزله و مانع بود و علاج  
ایارج فقیرا و حب قوتا یا و علاج نزله باشد چنانچه اندر جایگاهش یاد کرده  
آمده است جوع البقر این علت بیشتر از پیش شبهوت کلبی افتد و جوع البقر  
بهر آن گویند که این علت گادانرا بسیار افتد و این گرسنگی بهر اندامها  
باشد چنانکه همه اندامها بخواه حاجت مند باشد و معده غذا نخواهد غلا  
تخت شبهوت کلبی و اسهال بوده باشد و بسبب اسهال رگها تنگی شده و گاه غشی  
افتد و گاه باشد که سبب غشی بلغم زجاجی باشد که در فم معده گران می کند

و مزاج آن تباه کند و قوت جاذبه را بطریق استرخا از کار باز دارد و شهوت باطل کند بدین سبب اندامها گرسنه بماند و قوت ساقط شود و علاج مشکل گردد از بهر آنکه به تنقیه معده حاجت آید و با استفراغ و ضعف قوت از استفراغ باز دارد و این علت مردم سرد مزاج را افتد و کسانی را که در سرما سفر کنند علاج آن قوت را با دالحم و بنان که در شراب ریجانی ترک کرده باشند و بیونامی خوش چون سیب آبی و مشک مرغ بریان و بره بریان و بومینان خانگی گرم نگا دارند که هم شهوت بدین تدبیر پیدا آید و هم قوت بجای ماند و اگر غشی افتد او را بیدار کنند و خسار او را بشکنند و موی صدغ او بکشند و آواز نامی قوی ناگاه بسیمع او رساند چون آواز بوق و طبل و چیزی از بام بقیکنند و بشکنند چون بیدار شود شراب ریجانی در حلق او بریزد و خاصه شرابی که اندر و آندکی زیره یا حب الاس فرغار کرده باشد و دالحم بدهند و ضاوی از مشک و لادن و سنده و سنبل و مصطک و عود و غیره و آب برگ مورد و آب سیب آبی بر سنده دهند از روی گل خوردن و مانند آن سبب این خلطهای بسیار است و علاج آن قوی باید فرمون با آبار فقیر

و شراب آستین و هر باید ادمقدار می صطکی بازیره و ناخواه بنجایند و  
 با گلشکر بخورند و از پس طعام نیز نختی بنجایند گلهشکر و اگر این عارضه  
 ۱ بطن را افتد و راتی نشاید فرمودن مگر که خود افتد و با سانی برآید و  
 معده را بگوارش عود و میبه قوت دهند فواق استلانی علامت آنچه سبب  
 ماده غلط باشد در فم معده تدبیر می گندشته بران گواهی دهد علاج قوی باید  
 فرمود و با سانی شور و تراب و کنجبین عسلی و بلخ شبت و کوبیای سرخ و از پس  
 آنجدان و خندید تر بوبیدن و کندر در آهن زیره و ناخواه و ستقر و بویه  
 خائیدن و اندر طعام بکار داشتن و معده را با یارج فقیر پاک کردن پس  
 ایارج کمونی و سجزینا و قنداقون و تر یاق اربعه و تر یاق بزرگ سود و دانه  
 فواق خشک آن از پس استفراغهای بسیار افتد چون فی با فراط و سها  
 با فراط و از پس مضیه و از پس زرف طمٹ و مانند آن و از پس جماع بسیار  
 علاج شیر تاز و ککاب بار و عن بادام دادن و ضاوی از نفشه و  
 خطمی و پیمرغ و روغن نفشه و موم صافی برگرون و مهرهای گردن  
 و بر معده نهادن و مبه مفاصل را بر روغن نفشه چرب کردن و اما اللحم دادن

و نیمه مرغ نیمه برشت و کشکاب غلیظ بار و غن بادام و شکر منشا  
 گشتن و بسیار علامتها اگر سبب ده صفر باشد پیوسته دمان تلخ باشد  
 و تشنگی دائم بود و اگر ماده بلغمی باشد دمان پر آب می شود و طعم دمان خوش  
 باشد علاج اگر ماده صفر باشد قی فرایند بکنکبین کمری و آب گرم و پیچ  
 شربت اگر نتواند کردن ایاره فقرا و سقمونیا باید دادن و از پس  
 استفراغ آب انار ترش و شیرین دادن آب غوره و ضامدی از صندل  
 و لادن شک و گلسرخ و کافور و آب سیب آبی و آب برگ مورد تر بر نیمه  
 نهادن و اگر ماده بلغمی باشد قی فرایند پس شراب پودنه و میه بکار دارند  
 میضیه علاج هرگاه که حسن آن بیاید که طعام اندر معده تباہ می شود قی  
 فرایند معده را پاک گرداند و اگر قی دشوار افتد معده را گرم دارد و روغن  
 مصطکی گرم کرده طلا کند و پوست سمور و مانند آن بر معده نهد و تکلیف خوا  
 کند و هیچ طعام نخورد و بر گر سنگی صبر کنند و اقراص عود بکار برند و مردم محمود  
 را ضامدی از صندل و مورد و آبی و سیب بر معده نهند و از پس آنکه قی کرده  
 باشند و ضامدی از آرد جو دمان جواب مورد یا سرکه سرشته بر نهند و آب انار

صغیر

و آب سیب شیرین و آب سیب ترش کوهمی و آب آبی ترش سود دارد و  
 اصراف همیشه را اقرص رسن اقرص حب الاس باز دارد و ممکن فلونیاکی  
 رومی دادم در حال باز داشت اقرص عود و زعفران و کبابه از هر یک یکدیم  
 مصطک و سنبل از هر یک نیم درم مشک و عود خام از هر یک چهار درم شکری  
 وزن همیشه شربت می کشمال با شراب سیب یا کشک اقرص رسن  
 و درم شک یکدیم خرفه و درم رسن یکدیم و نیم مصطک و افیون و پوست  
 پنج لپاح از هر یک یکدیم و نیم اقرص کنند انجمه و شربت باشد خواب دارد  
 و همیشه باز دارد اما مس معده بیشتر از غلبه خون افتد یا از صفرا علتهای  
 تب گرم و درشتی زبان و شش گشتن و اگر صفرا غالب تر بود دمان تلخ  
 بود و تشنگی صعب علاج اگر آماس خونی بود و نخست رگ با سلیق زنند و آب آما  
 دهند و ضامی از صندل و فلفل و آبی و سیب آب مورد تر و تراشه که دو  
 برگ خرفه و کوک و کسنه بر معده برون غذا باز گیرند و بر کشکاب فضا کنند و آب  
 شراب بنفشه و شراب بلو فر و شراب نار دهند و از پس چهار روز آب کسنه و آب  
 عناب الثعلب و جویین صاف کرده بدهند و چهار درم فلو س خیار شیر و جبه عفران

در وی حکم کرده بپهند و از پس هفت روز آب کرفس و آب بادیان با این  
شراب بیاورند و اگر طبع نرم بود بجای فلوں خیار شنبه اقراص طباشیر دهند  
و ضماد پس از هفت روز از بنفشه و خطمی و برگ عناب الشلب با بونه و آرد جو  
بنج سوسن اکلیل الملک سازند و با موم و روغن شسته لختی زعفران مرکب کرده  
بمالند و با خرا در ضماد حله لعاب تخم کتان و سنبل و سعد زیاده کنند و اقراص  
سنبل دهند و اگر آماس کهن گردد و اندر آن ضماد مقل و اشق و تخم کرب و مصطکی و  
حب البان زیاده کنند اقراص سنبل دهند و مزوره از ماش مقشر سازند  
و خستوی از آرد با قلا و سوسن آب بپزند اقراص سنبل فلاح اذخر و سلخه  
و کسرخ و ریوند چینی و قصبه لذریره و سنبل از هر یک سه درم مصطکی دو  
درم اشق یک درم شربتی کشمال میفنج یا کلنگین اگر بدان حاجت آید که نخفته  
شود و سر کنند پس از آنکه تب زایل شده باشد و در و ساکن شده آس  
ماند بشیر تازه میدهند هر ساعت و بطبخ انجیر و لعاب کتان و لعاب حله از  
هر یک دهد بهر آمیخته چهار درم خمیر ترش و دو دانگ زعفران و دو دانگ  
صبر در وی حل کرده ضماد نمایند و اگر هنوز تب می آید خمیر ترش و فلوں



خيار شنبز اندر آب گرم بجای آب جلاب بند و هرگاه که نخه شود و سر کرده باشد  
 و آماش فروشته و ریم بدید آمده مار الحسل و جلاب میدهند و هرگاه که پاک  
 شود و بگیرند کند و دم الاخوین از هر یک بخورم و کمر و کمر باد و دم و گل ارمنی  
 سه گرم کوفته نخه شربتیکه درم تا یک مثقال باربیت ربابی یا پیچ بتریا که  
 در معده بر آید علامت آن تشنگی صعب دمان نیز و میخ شود علاج با باد  
 و قح ترش سر کنند و با یک گرم طباشیر و یک گرم بندر حاض میدهند و باقی علاج  
 می باید دان **باب نهم در اسهال اسهال صفراوی** علامت آن سوزن  
 اندامها و تشنگی و بر از رقیق و زرد باشد و باشد که تب آید علاج افراس  
 طباشیر یا ربابی ترش دهند هر باد او و شبانگاه اسپنول بریان کرده  
 و گل ارمنی و صمغ عربی با شراب آبی و آب سرد دهند و اگر تب نباشد و  
 ترش پا لوده طباشیر و بندر حاض از هر یک یک گرم سود دارد و غذا  
 معطر در آب نخه سه بار و آب اندومی رنجه و چهار بار با آب غوره نخه یا  
 آب انار ترش و مغز بادام بریان کرده و پاچه بساق نخه اسهال صفرا  
 و بلغم علامتها در بر از پدید آید علاج ساق و حب لاس و کزناز و سکنان

هر یک یکدرم بلبله زرد و پنجدرم کوفته و بنجیه حب ارشاد و نا کوفته و ونیدرم سکنج  
 و دودرم با شراب سور و یا میبد و دودرم تخم سلیمان الحبل یکدرم نیسون هر دو بریان  
 کرده مار پوست کوفته و بنجیه نیدرم دم الاخوین نیدرم یک شربت بود در آب  
 باران یا در آب آن گران است در اسهال بلغمی علامتها در برازید آید  
 علاج دودرم حب ارشاد بریان کرده نا کوفته با آب گرم بدهند و تخم  
 خشخاش سفید دکنه از هر یک راستار است بکوبند و مقدار یک کف با شراب  
 سور و یا شراب آبی بدهند اسهال کهن باز دارد و دکنه رومی و زعفران  
 و مر و سندروس و افیون راستار است بکوبند و حب کنند شربت می یکدرم و نیم  
 اسهال بلغمی باز دارد حب گیر گیرند مرکبی دار چینی افیون جدید خندبیت  
 راستار است حب کنند همچون نفل شربت می هفت حب از کوکان و حب  
 تاسه حب اسهال سوداوی علامتها مزاج سودا و آنچنان باشد که  
 طعاع چسب سودا دارد علاج رگ با سلیق نزنند یا اسلیم و بگیرند ناردان  
 بریان کرده دودرم زربا و بریا نکرده یکدرم که بریا یکدرم شاهسفر تم  
 نا کوفته دودرم همین سرخ بریا نکرده دودرم شربت می سه درم با شراب بود اسهال

علاج ان اقراص کبریا دهند و در دم طباشیر سوخته در شراب مورد  
 بدهند و در دم تخم **سلمان** الحبل بریان کرده در آب لسان الحبل یا رب آبی  
 دهند و در دم حب لاس از تخم پاک کرده و در دم کند ناهرد و کوفته با  
 سفوف کنند سهال خون باز دارد و خداوند بواسیر را سود دارد و طحال  
 در همه انواع سهال پاچه باشد یا زرده بیضه مرغ نیم برشت و از ان پود  
 کشیده و در تخم بریان کرده بشیر مرغ با دام نخته و پاچه و کاورس پوست کشیده  
 بساق نخته و گوشت تدر و کبک بنار دان نخته **رحیم** علاج زرده بیضه  
 مرغ بار و غشک بیا میزند و مردار سنگ مفصول و صمغ عربی و سفیداج بدان  
 بشند و طلا کنند و حمل سازند و شیاف زجر بکار دارند و مقلیا ثا دهند  
 اگر پنباشد نان در شیر تازه شید کنند و بدهند و اگر سبب زجر سیر باشد  
 حباب ارشاد دهند با آب گرم و گوگرد با پیس بز بشند و دود کنند چنانچه  
 رستم و بگیرند مرغ جوز بریان کرده سه درم ناخواه بکدرم نیم کند ز نیم درم  
 بگویند و سفوف کنند بر خشت گرم و بر تابه گرم نشستن سود دارد و در <sup>بزرگ</sup> قولنج  
 و نمک گرم نشستن سود دارد باب **هم** در قولنج - قولنج با آماس علامتها

آن تب گرم و تشنگی و احتباس بود و علاج اگر قوت قوی باشد نخست  
 با سلیق زنده و اگر حاجت آید نیز رگ صافن زنند و آب کاسنی و آب غنبل  
 آب انار و آب کاکج و آب لوبافلوس خیارشبر در روغن بادام می دهند و بوقت  
 حاجت اگر قدری سقمونیا درین شربت ها حل کنند صواب باشد و از کشکاب روغن بادام  
 حقه کنند و ضماد بنفشه و خطمی و آرد وجود با بونه و اکلیل الملک و سوم در روغن  
 بر شکم نهند قولنج رحیمی که از باد و غلیظ و خلط غلیظ باشد علامتها  
 علامت خلط غلیظ درد و گرانی باشد و سبب آن خلط غلیظ از عیش آن  
 زنده باشد و علامت باد و غلیظ درد باشد با تمد و و پندار و که روده او  
 بشقرب سوراخ کند علاج حقه نیز کنند یا شیانی نیز نهند حقه که قولنج  
 نقلی و بلغمی و بادنی را بکشاید بگیرند تخم بادیان تخم کرفس و انیسون و تخم  
 شبت از هر یک سه درم در آب بپزند و بپالانند و هفت درم بپزند و در  
 فانی در رمی حل کنند و در رم روغن کنجد یا روغن تخم معصفر یا روغن میسر  
 و حقه کند جی که قولنج بکشاید سکینج و در رم تخم حنظل و در رم سقمونیا  
 و در رم و دواگ سکینج را با آب سداب حل کنند و باقی را بدان بشنند

شربتی دو درم و تانخت بجنه و شیاف راه کشاده نکنند و ارو می سهیل  
 نشاید دادن و اگر غشیان رنجبه فرما ید فرجلی سهیل دهند یا معجون راحت  
 معجون راحت مصطکی قرفل رنجبیل دار قفل و قفل و جوز بویه از هر یک  
 دو درم کوفته بنجته سقمونیا دوازده درم همه را در جلاب که از آبی و شکر  
 کرده باشد شربت دو درم حبی که زودتر اطلاق کند شحم خطل دو درم  
 سقمونیا در می مصطکی نیدرم نیسون نیدرم کثیر ادانگی حب کنند آب کرس  
 شربتی از یک درم تا یک مثقال نوعی قولنج است که سبب انواع کرمهاست  
 که در روده ها تولید کند و تری از قفل که برود با فرو و آید ایشان بخورند  
 غذای ایشان گردد و بدان سبب طبع خشک میشود علامتها تولد کرم  
 چنانست که گاه گاه در قفل کرمی فرو و آید و اس در د و خلیدن باشد و  
 رنگ رومی زرد و تیره شود و قوت ضعیف گردد و زود و کرسنه شود و اگر  
 هر چه برود با فرو و آید کربان بخورند و روده ها مزید گریزند بدان سبب  
 کرسنگی و پیش ناف و دغدغه و غشیان پدید آید و خواب بیداری تیر  
 نباشد و در خواب ندانها بر هم ساید و از دمان لعاب و د علاج گیرند

شیخ ترمس و رنگ کابی مقشر و خسر قنبیل و در منہ ترکی از هر یک پنجم  
 ترب سفید محلو کاپ زده درم کوفته و بنجته پنجم ازین جمله به شیر تازه بنجته  
 به بند بر گرسنگی و نیز بگیرند رنگ کابی مقشر هفتم درم و بوزن آن خرمای  
 کله و منغر جوز از هر یک هفتم درم هر سه را بکوبند و بشنند و شبانگاه بر گرسنگی  
 بخورند و خسپند باید او گرم کد و دانه پاک کند و از پس استقراض یک هفته باید  
 پنجم آجکامه بخورند ناشتا ماده تولد گرم را پاک کند و اگر زهره گاؤ و  
 صبر آب پودنه استار است پنبه بدان تر کرده بزدانند کرمان خود را پاک  
 و کودکان را برگ شفا لو کوفته بر شکم ضام و کنند و زهره گاؤ و قطران و پیه گوزن  
 و صغره و ترمس بهم بشنند و بر ناف طلا کنند و شونیز بسره که سائیده طلا کنند  
 سود دارد یاب یاز و هم در بیماری مقعد بیرون آمدن مقعد  
 علاج گل سرخ و انار و ماز و انار پوست و برگ مورد و خروب بپزند و در آن  
 آب نشاند و گلزار و ماز و انار پوست و صدف سوخته و اقا قیا و سفید  
 و شب بمانی کوفته و بنجته بر آن موضع پراکنده به بند چنانچه رسم است و خداوند  
 مزاج مسرور دارد و مادر شرابا لبض بپزند و مرزنجوش زیاده کنند و اگر

مقعد بیرون آید و ریش باشد بشراب قابض که داروهای قابض در وی منجته  
 باشد بشویند و سرب سوخته و شسته بگیرند و در گرم گسرخ سماق از هر یک  
 پنجم درم و درم و نیم کوفته و بنجته بر آن موضع پراکنده بیندند شقاق مقعد  
 طرقدین لبهاش شرج را شقاق گویند و گاه باشد که سبب آن خشکی مزاج  
 باشد و گاه باشد که رگها متنگی گردد و درین رگها بشکافد علاج اگر  
 سبب متلای رگها باشد رگ با سلیق زنند یا صافن یا قابض یا بر میان  
 سیرین حمامت کنند و اگر آماسی و حرارت باشد سفیده مضیه مرغ و در غلغل  
 تا دن سبب بایند تا سیاه شود و طلا کنند و مرهم کافوری طلا کنند و اگر حرارت  
 قوی نباشد مرهم متل بکار دارند و مغز ساق گاو با خمیر جوبانند و جوشانند  
 مرهم کنند خداوند فراج خشک را سود دارد و اگر بیز و با آن بایر کنند هر سه  
 رستار است صواب باشد خارش مقعد اگر سبب آن کرم خورد باشد  
 علاج آن باد کرده آمده است و اگر سبب آن کرم نباشد و خارش سوزان  
 بود و مقعد با سور بود علاج رگ با سلیق زنند و بر میان سیرین حمامت  
 کنند و مطبوخ فیتون استغراق کنند و از طعنا مهای سوداوی پرنیز کنند

ع  
 شرج الیم  
 خار و سبب خفیه کانی  
 منقعه و از آنجا  
 از او از آنجا  
 بطبق علی غشیه و  
 عصبه و الجاج

و آن موضع را بر و غن منغر زرد آلودی تلخ که مقل در وی حل کرده باشد چرب  
 میکنند بوی این علت از خون سوداوی بود علامتها آنچه از  
 خون گرم صفرائی بود با خلیدن و سوزش سخت باشد و آنچه از خون غلیظ  
 باشد خلیدن و سوزش کمتر باشد لیکن گرانی بیشتر و باد با سوراوی  
 غلیظ باشد قراقرذ زان پدید آید و گاه گاه بجانب زمار و نحایه قضیب  
 فرو آید و گاه به شایف و کف بر آید و گاهی سها ل خون آرد و گاهی  
 شکم باد گیرد و در وی بقرار همچون درد قولنج تولد کند و گاهی در اندام  
 پدید آید و از منافع و از انوائی نگام برخاستن و بستن آداری می آید  
 که تبار می آنرا فرقه گویند علاج اگر خون صفرائی باشد نخست گ سلق  
 زنند پس مطبوخ بلبله و پستان بخار شنبه و غناب آلودی سیاه متفراغ  
 کنند و اطرفیل کوچک اطرفیل مقل بکار دارند و اگر خون روان باشد و غلیظ و  
 بی درد باشد و بوقتی معلوم رود باز نشاید داشتن الا که قوت ضعیف شود  
 و هرگاه که خواهند باز دارند اقراض که باد دهند همچون خبث احدی حب مقل  
 حب مقل بلبله کابلی بریان کرده در روغن گاو دسی روم که با پا نروده روم مقل خنجر



مقل را در آب حل کنند و وارو بادان بپوشند و جب کنند شربت می هر باداد  
 و و درم و اندر طبع دارد و می قابض می نشیند و بگیرند باز و کز باز و اقا  
 و کنند و مرو سفید است که فته بخت آن موضع را بشرب قوی بشویند  
 این در در بر و پراگند و به بندند و اگر با سور بدان گرمی نباشد هم نخست رگ بند  
 پس طبخ فستقون و علاج صاحب سودا بکار دارند و بلیله پرورد و بکار دارند  
 و اگر در ذماک باشد بگیرند مرهم و خلیون در روغن گل و اندک زعفران اندک  
 افیون در پیچیده سرشته بکار دارند در دشتان و نافع باشد و با بونه و اکلیل  
 و اندک زعفران بلعاب تخم کتان بشوند و برو نهند و اگر با سور مبتلی باشد و در  
 سمنت باشد اندر آب گرم نشاند در روغن و اندک زرد آلودی تلخ در روغن کوبان  
 طلا کنند پس بگیرند آب پاز و ششم پاره بدن تر کنند و بخوابتن بردارند  
 کزمان صبر کنند زرد کشاده شود و در دسا کن شود و بگیرند شحم خطل و غیر  
 بادام تلخ رستار است بکوبند و شیان کنند و هر ساعت یکی بنهند تا اندر پنج  
 ساعت پنج شیان نهند و ارومی که با سور خشک کنند بگیرند مارا  
 از جایگاهی که از آب در باشد و سرد و نبال و بفکنند و شکم او پاک کنند

و بشویند و بنیزند تا مهر اشود و سردی بپوشیده دارند پس روغن  
زیت در افکند و بچوشانند تا آب برود و روغن بماند آن روغن بخامد دارند و  
طلا کنند خشک کند و بریزند آن بهتر است میگوید با سورا بر روغن زیت چرب  
کرون و شنان سبز کوفته برومی پاشین خشک کند و بریزند و اروی  
که با سورا را بشکند بگیرند بلبیه سیاه و آمله و بلبیه و طبع هند می عاف و  
و نوشادر و فلفل و دار فلفل و تخم کینه و مقل است بکوبند و بنیزند و مقل را  
آب موز حل کنند و دار و نادان باشند و حب کنند شربت سی درم باب  
دوازدهم در بیماری جگر علامت جگر گرم تشنگی و حرارت اند  
جانب راست و موضع جگر علاج رک با سلیق زدن و محرک آه آب تخم خرفه  
بکنکین دادن چاشنگاه کشکاب بار و روغن بادام و از پس چهار روز نیت  
روزی که بنه و آب غلبه دهند و طبع را آب میو نامزم دارند و فلوس خیار شیر  
و آب کاسنی که اخته و شراب غوره و شراب انار و شراب زرشک و آب انار  
سود دارد و اگر طبع نرم با قرص طباشیر و منبه و ضماد ناز صندل و گل سنبل و  
تراشه که و تر و آب کوک و آب غلبه آب برگ مورد سازند و از اندکی

کتاب جگر از  
غده می سازند

مصطکی و دارچینی خالی نگذارند و بکرمی نهند علامت جگر سرد زبان  
سفید باشد و رنگ رومی رصاصی و بول غلیظ و سفید باشد و اشتہای طعام و  
پیدا آید ولیکن دشوار گوارد و باید دهن که اسهال غصالی با بسیاری شوش نشان  
سردی جگر باشد و با سقوط شہوتہ نشان گرمی و ضعف جگر باشد علاج با جگر  
سرد را مار الاصول باروغ غنصیق و روغن بادام تلخ و دو دانگ جگر کینشک  
کرده و کوفته و دانگی ریوند چینی با پنجدزم گلشکر بپوشند سخت سودمند باشد  
خاصه اگر سه باداد بدهند از بہر آنکہ از جگر جانوران هیچ جگر مقتدر و با جگر  
مردم ملایمتر از جگر کرک نیست و اگر سه شب بوقت خواب اناناسیا بزرگ و منہ  
سود و ارد و شیر اشتراعی اعرابی اخلاط سرد را با سہال و اردار پاک کند و سده  
کبشا بد خاصه اگر اندک بول شتر اضافه کنند و ضامی برنهند بدین نسخہ  
صفت ضما و صبر و مصطکی و آنتین رومی از ہر یک و درم و گلسرخ پنجدزم  
عود خام سنبل و سگ از ہر یک سہ درم زعفران یک درم با سوم روغن بپوشند  
و بر جگر نهند باب سیر و ہم در بیماری سیر علامت سیر ز گرم حرارت از  
جانب چپ تشنگی غالب و لیسیل رنگین با علاج رگ با سلیق و اسلیم از د

چپند تند و آب کسند و آب بادیان با هم آمیخته دهند و آب غب الثعلب آب  
گرس از هر یک دو اوقیه بهم آمیخته میدهند و استقراغ کنند بدار و اصحاب و  
و ایارج فیض و غار لیون از هر یک یک مثقال حب کنند و بدهند و دورم غار لیون  
باد و اوقیه سلکین سخت نافع بود و آب سبزی گز و آب برگ بیدر آب برگ پدازرا  
که حاضر باشد یک اوقیه صافی کرده با سلکین بیدر برگ بیدر برگ پدازرا  
کرده در سایه مقدار دورم کوفته هر یک ادا باد و دورم شکر سفوف کنند سپر را  
زایل کند علامت سرفی سپر طرف چپ گرانی بیشتر باشد و دلیل سخت  
زنگین نباشد علاج مار الاصول بار و غن بادام تلخ و چهار دانگ تر یا قار  
دورمی حل کرده بدهند و پنجم دورم فقیون سوده با یک اوقیه سلکین سپر را پاک کند  
و فقیون پوست بخ کبر از هر یک استار است کوفته و بنجیه با انگبین شسته از  
پنجمه م با پنج مثقال سخت نافع بود و آتش را با سرکه حل کرده و مغز بادام تلخ کوفته  
و برگ سداب خشک کوفته از هر یکی برابر بدین محلول بشند و سپر طلا کنند  
و بدهند و آنجیر لبر که نرند و خردل کوفته و پوست بخ کبر کوفته و بنجیه بهم بشند  
و صا و نمایند و غصا ره یا قدحی سازند از چوب گز و طعام و شراب از آنجا بخورند

[illegible]

در مدت چهار روز سپزگر تم سرور اگداز و پاک کند باب چهار و بیستم یرقان  
 یرقان زرد و باید دانستن که یرقان علتی است که رنگ چشم زرد و همه تن  
 بگرداند چنانکه یازر و شود یا سیاه اما یرقان زرد و از فردنی صفر باشد و  
 بیشتری از جگر باشد و از سده که در منفذ زهر افتد و یرقان سیاه از سپز  
 افتد و شرح آن در کتاب خیره گفته آمده است علامتها اندر یرقان زرد  
 تشنگی غالب شود و دمان تلخ و بول سخت رنگین باشد و کفک بول رنگ بول  
 دارد و علاج اگر یرقان محکم باشد رنگ باید زد از اسلیم یا از باسلیق از دست  
 راست و سهیل طبعی فستقین و هلیله زرد و عناب اجاص خرمای هند و تخم  
 کشوث و تخم کسنه و بنج سوسن و غاریقون و غاف و شاهتره باید ساختن اگر  
 سهیل سبکتر باید فلوس خیار شنبه اندر آب کسنه کفایت باشد و ماء الحین سخت  
 نافع بود و هر یاد اسکنجبین زرد می دهند آب کسنه و از پس سنگبین چهار ساعت  
 کشکاب هند و اندر کشکاب بنج کرفس و بنج بادیان و بنج کاسنی و تخم کاسنی  
 در افکند و اگر تپ باشد هر یاد اسکنجبین ساد و آب کسنه و یا آب تخم خرفه  
 و آب انار ترش و شیرین دهند موافق باشد و کشکاب بار و عن بادام و شکر دهند

و اندک شکر آب تخم کاسنی و بیخ کاسنی در آغزند و در آبن آن شستن صواب بود و  
 اگر در آبن دو اوقیه آب ترب یک اوقیه شراب ریجانی و نیکریم پوره آن در  
 زرد می فرو و آورده خاصه اگر هم در آبن بول کند و یک استار برگ چکند خشک  
 کرده و کوفته نیمه اندر جلاب یا اندبار العسل بدهند و اگر یکدرم و ناس کوفته  
 نیمه بازده تخم مرغ نیمه شربت بدهند مفید بود و اگر چهار درم پسیا و شان و طلیخ  
 انیسون بداید و زرد می فرو و آورده و پر قان سیاه خداوند پر قان سیاه  
 رارگ با سلیق یا اسلیم از دست چپ باید زد و استفرغ بماء الجبن کردن و  
 تدبیر کشدن سده و استفرغ سودا باید کردن باب پانزدهم در انواع  
 استسقاء استسقاء سه نوع است یکی لحمی است و سبب آن ماده بلغمی بود که  
 با خون در ممبره بگذاشته و دوم طبعی است و سبب آن ماده یا بادناک اندر  
 احشا مانده و سوم زرقی است و سبب آن ماده آبناک باشد که در فضا شکم  
 گردانده باشد و اصل تقصیران منضم است و پاری استسقاء آب خواستن بود  
 و سبب آن ضعیفی جگر باشد و بسبب ضعیفی آب که بدور از خویشتن دفع نتواند کرد  
 و باید اما میتواند فرستادن بدان سبب همه تن تشنه ماند و از جگر آب خوا

نکته جگر را با آب حاجت باشد و همچنانکه جوع البقر گرسنگی همه اندامها  
 باشد نه آنکه جگر آب خواهد و از بهر آنکه جگر ضعیف باشد و آب را باندامها  
 نتواند فرستاد و هر آب که خورده شود و اندر جگر بماند و جگر را سرد و آن آب  
 ترشح اندر فضا می شکم جمع شود و مزاج همه احشایا به کندی و بدان سبب علت  
 بشارت همه حشا مستحکم شود و چگونگی ترشح از کناپ خیره باید چسبن و اما استسقا  
 که سبب آن گرمی جگر باشد و آنچنان باشد که سبب می جگر طبعها که ضغن  
 گیرد و استقر اغها تولد کند چون ادرار بول و عرق بسیار و هاله خون افراط  
 طمط و بدان سبب خشکی تولد کند و خشکی رطوبت اصلی که مدد حرارت غریزی  
 است تحلیل پذیرد و بسبب تحلیل آن قدر حرارت که باشد ضعیف گردد و هرگاه که  
 حرارت غریزی ضعیف باشد جگر ضعیف شود و کیلوس را خون نتواند کردن با استسقا  
 ادا کند علامتها اما علامت زنی آنست که شکم گران باشد و پلس همچون مشک  
 پر آب باشد و علامت طبعی آنست که ناف بیرون آید و شکم بدان سبب گرانبار  
 باشد و پلس همچون مشک باشد که باد اندر دهند و اگر دست بروی رآد از طبعی  
 و علامت لحمی آنست که اندامها آماسید شود و هرگاه که گشت بروی در نشینند

و اثر آن بکمران بماند و رنگ رومی و اندامها برنگ زندگان نماند و بیشتر  
 طبع نرم باشد علاج نزقی بهترین علاج تشنگی کشیدن و کرسنگی بردن بود و  
 از دیدن آب و بکار داشتن منع کردن و هر باده و ریاضت کردن معتدل و هر روز  
 قهقه کردن و در گرما به خشک عرق آوردن و در رگ گرم نشاندن سخت صواب بود  
 چنانکه سر او از آفتاب در سایه باشد و تن در آفتاب و در رگ گرم و تدبیر او در  
 بول کردن و در آب و دریا و آب معدنها چون آب گوگرد و آب زاک نشاندن  
 و آنجا که آب دریا نباشد نمک در آب انگلند و چند روز در آفتاب نهند بجای آب  
 باشد و استفراغ با حب رقیق کنند صفت حب رقیقون غار رقیقون در دم  
 عصاره غافث زیوند چینی از هر یک دو درم شکر طبرزد و درم حب کنند و هر با  
 کیدرم دهند و اگر اسهال بسیار گردد باز گیرند و شیر شتر اعرابی باندک بول او  
 سود دارد و آنجا که شتر اعرابی نباشد اشتر ابلق بیرون بزند و آرد و جو خیر  
 کنند و هر روز تخم کرفس و تخم بادیان با نخل و مقدار صد درم اندر آن خمیر بشیند  
 و بدند تا شیر او نیک شود و طعام او مان بریان کرده با و خمیر نیک خاسته باید  
 و خمیر آب تخم کرفس و تخم بادیان بشیند و هر روز مقدار ده استار از آن



غرض

توان بر آتش او کنند و اگر نیز ازین نان در خود آب پزند میسازند و چرب بر روغن  
 سیرنخت یا روغن بادام یا روغن سنبل و ترخام پنجه سود دارد لیکن خام  
 نافعه باشد چنانکه نخورد و اگر از گوشت سیرنکند گوشت تدر و گوشت کبک و  
 گوشت کنجشک بریان دهند یا اندر خود آب پنجه و اگر بصورت آب دهند باندکی شرا  
 یا میزند یا آب انار قناعت کنند و اگر حرارتی و پشی باشد هر باید اداب برگ  
 و برگ کرفس و برگ کسنه فشرده جوشیده و کفک برشته و پالوده باندک بکوبند  
 علاج طبعی شکم را بتکسید گرم کنند بپسوس گرم و نمک و ازین پیوسته سمو  
 و رو باه پوشیده دارند و اما الاصول دهند معجون فنداقیون و کنه و زیت  
 پیوسته بنجایند و طعام خود آب خورند علاج لحمی قی کردن در ریاضت معتدل  
 و دماغ را بفرغ و معده بایاره فقرا پاک کردن و در آب دریا و آب گوگرد  
 آن ندن و آنجا که آب دریا نباشد نمک و آب انگفته و چند روز در آنجا بنهند  
 بجای آب دریا باشد باب شانزدهم در بیماریهای گردنه و مشانه  
 و اعضای تناسل آماس گرم در کرده علامت آن تب لازم و تشنگی و  
 گرانی در کرده و دشواری گردیدن از پهلوی دیگر پهلوی مانند آن و باشد

که غشیانی رنجیده دارد و باشد که زبان سیاه شود علاج قصد با سلین و کشکاب  
 باروغن بادام و شکر و کم خوردن آب حنظل نرم کردن و خیار شنبه و دادن در  
 آب کسبه یا در آب ماء الجبن آماس سرد و در گرده علامت آن تشنگی نباشد  
 و گرانمی بیشتر باشد و علامت کسلانی و بلغم ظاهر باشد علاج تنه کردن و  
 شراب افستین و کلنگبین دادن حنظل از بابونه و اکلیل الملک و برگ سداب  
 اطلس کزب طست چند از هر یک در سبک و موش پرسیاوشان حله  
 تخم کتان سبوس گندم برگ خطمی انجیر بستی نفیسه از هر یک یکیش تخم خربزه  
 روغن کنجد از هر یک و بدم روغن سید انجیر خجدرم و ضماد از تخم کتان  
 و حله و تخم خطمی و تخم شبت و بابونه و اشق و عکاک البطم سازند و آن موضع را  
 پیه بط و پیه مرغ و مغز ساق گاؤ گداخته و اندک مقل و ریتیان در پی  
 حله و هیمالند و سبوس آب با عسل و روغن بادام هند بولال لدم و حنظل  
 بول علامتها اگر بول خون از کلیه یا خون یا بول آینه نباشد لیکن فسرد  
 باشد و پاره پاره آید و از غشیان خالی بود و در نواحی کلیه الهی باشد و گاهی  
 الهی در میان پشت بود و بر آنها فرد آید و گاهی میان دو کتف بر آید و اگر

از شانه باشد خون با بول آمیخته باشد و رقیق بود و از خلیدن شانه و  
سوزن خانی باشد علاج فصد با سلیق و از همه چیزهای تلخ و شور و تیز و ترش  
پرهیز کردن و کشاکش شراب بنفشه و شراب خاشخوردن و اگر با بول خون  
سوزش و حرارت نباشد بگیرد فطره سالین تخم کرفس انیسون و دو قورس  
و تخم خیارین و تخم خرفه و تخم خرزهره و تخم کدو همه بکوبند و میفنج بپوشند و  
بکار دارند شربتی و دودرم با مارا العسل یا با مارا الشعیر و حلخوره و تخم  
خیارین و تخم خرزهره را است بکوبند و میفنج بپوشند و بکار آرند سوزش و  
قروح را سود دارد و تخم خیار با شیر بز یا با شیر خر قروح شانه را سود دارد  
قصر کبر با خون آمدن را سود دارد و اقراص کاکنج قروح و سوزش را باز  
و نسخه اقراص در قرابادینها توان یافتن سلس البول بیرون آمدن  
بول با بنجر و بهیر و مردم و سبب آن سوزی مزاج و سستی شانه باشد علاج  
قی کردن و در آب گوگرد شستن و روغن سداب و روغن فرقیون بالیدن و  
مشرد لپوس و بنجر نیا خوردن و اسکا البول بکار داشتن و اسکا البول  
کندر حباب لاس تخم محلب مقشر سعد خولجان قرفه و ج رسن استار است گفته

در باب

و نخیج در پیغمبر بشنند شربت یا د اوش با نگاه سه درم و گوشت رو باه  
 بریا نکرده کوفته اندک سود دارد و یا بطیس این علتی است که سبب آن  
 گرم شدن مزاج کلیه است علامتها تشنگی و بیصبری از آب بیرون آب  
 در حال که خورده باشد هنوز رنگ گرفته بیرون آید علاج آب انار و تخم خرفه و  
 شراب غوره کشکاب شکریه و شب وقت خواب پنجاه در آب خیار ترش با شکر  
 و اقراص طباشیر و اقراص کافور و هند سرکه و گلاب و عنکب در موضع کلیه  
 مالیدن و ضماد از گلاب است جو د آبی کوفته و برگ بید و برگ مورد و تر کوفته بر نهان  
 و اگر این برگها نباشد صندل سرخ و سفید و فوفل و اندک کافور گلاب سوده  
 و قدری سرکه بر چکانیده طلا کنند و طعام و دغ ترش و مزوره و منشوق  
 و ماش منقش و اسفناخ و مزوره کشک جو و مزوره کوک و غوره و مانند این  
 دهند و سببش <sup>سوزنا</sup> زرد آلودی ترش و خرمای مندی و فطشیل منقش آب غوره  
 حبس البول باز گرفتن بول را اسر البول گویند و دشواری آنرا عسر البول  
 خوانند و اسباب آن زخمی بود یا سقطه یا ضعیفی در قوت دانه یا باد می طنط  
 یا چیزی در مجرای بول گرفته شود چون سنگی یا خونی فسوده علاج اگر

سبب زخمی یا سقطه باشد رگ با سلیق بزنند و در آبرزن فائز نشاند و در روغن  
 بمانند و بقا تا طیر بول بیرون گیرند و اگر حرارتی یا درمی باشد آب غلبه<sup>لشعل</sup>  
 و آب تخم خرفه دهند و بخته نرم متفراغ کنند و اگر سنگ در مجرای بول مانده باشد  
 علاج در جایگاه خویش یا در کرده آید و اگر خونی فسرده در مانده باشد شب یک  
 در سرکه فرغار کنند یک شبانروز و پیالانید و شکر را بگفتند و بقوام آید و در بامداد  
 میدهند و دارو که سنگ شانه را بریزاند سود دارد و اگر سبب باد می غلیظ باشد  
 باء الاصول دهند یا روغن بید شجیر بار و غن با دام تلخ و اگر سبب قوت شانه  
 باشد باب گوگرد نشانند و بوره ارنی اندر آب حل کنند و به حلیل فرو چکانند و  
 زهره گاوه و زهره بز و نمکاب تلخ در چکانند سود دارد و سپس که در جامه مردم  
 افتد با حلیل در نهند بول کشاده شود سنگ ریگ که در کرده و مشانه  
 تو لک کند علامت آن بود که ریگ اندر بول پدید آید و در بن قارور و سوز  
 کند و مجرای بول را بخرشد و بسوزاند و گرانی کند و آب تا خشن زد و از دو گبر و  
 و آنچه از کلیه آید زد و باشد آنچه از مشانه آید سفید باشد یا خاکسترگون علاج  
 اندر آبرزن فائز نشاند و کمر گاه و مشانه بر روغن عقیق چرب کنند و بر روغن

ثبت و از طعمهای غلیظ پرنیز کنند و تخم خیار و تخم بادیان و تخم کرفس و تخم لبلب  
 با درنگ و تخم حسره و دجریه و آب بادیان و سحون و عقیق سیدهند و آب  
 ترب مقدار دهم با شیر تازه سه روز بپزند نشانه را از ریک پاک کند چرب  
 علامت تا بیرون آمدن بول با دفعه باشد و سوب بول همچون بوس باشد  
 علاج کسکاب بروغن بادام دادن و لعاب نهی با شیر زنان و بروغن گل  
 حنظل کردن و با حلیل در چکانیدن و طعمهای نرم و چرب خوردن و مستق  
 علامتها هرگاه که بر پشت باز خسند بجای باز شود و قراقرند روده فرو  
 آمده باشد اگر نه قراقر باز شود آن پیه که آنرا شرب گویند فرو داده باشد  
 علاج از حرکات و کار سخت پرنیز کنند خاصه در پس طعام و آواز بلند نکند و چیز گران  
 نیز برندارد و آن موضع را بسته دارد و اگر دشوار بجای باز شود شبت پنجه نیگرم  
 بر نهند و بر هم نشاند و چون بجای باز شود این ضماد بر نهند جزا السرد و برگ  
 آن سد و مازوی نارسیده و کند و مرزنجوش و انخوای سرشینه را را  
 کوفته پنجه در سرشیم با هم بپزند و بر نهند و بپزند و بگذارند تا خود بنشیند و بپزند  
 بر می نهند تا سخت شود و از طعمهای بادناک میوه پرنیز کنند و کمونی بکار دارند

آماس قضیب خایه اگر حارزنی باشد رگ باسلیق نزنند و طلب آرد جواب  
 کشیز نزد آب کسند برینند و اکلیل المکک آرد گندم وزرد و بیضه مرغ هم اندازند  
 سیفنج خبیص کنند و برینند و ضاد و ناکه در علاج آماس پستان یاد کرد آید  
 است درین باب نافع است ریش قضیب خایه علاج فی کتند و رگ باسلیق نزنند  
 و از طعاهای تیز بر پیر کنند و صبر و کند و انزروت و گلنار و مردار سنگ  
 بسایند و بروی پراکنند خارش قضیب خایه علاج فی دفعه باسلیق نزنند  
 و از پیرهای تیز بر پیر کنند و بر روان حجامت کردن یاد یو چه بر افکنند و  
 ایشان بسرکه تر کرده هر روز بگرابه بدن شویند و چغین کل بسرکه تر کرده  
 می شویند و اگر بسوزاند و غمکل با سفید و بیضه مرغ طلا کنند بر یا لاشد  
 خایه از آب سرد و هوای سرد خویشتن الحاد دارد و هر روز یک زمان در آب گرم  
 نشیند بسیاری ندی و دومی بگیرند ز فون و جند بیدستر و سعد و  
 عاقر قرحا و قسط و دار فلفل اجزاء را کوفته بنجته و اندکی مشک بتی سوده  
 بروغن سداب تر کنند و بر زمار و خایه حوالی آن میالند و می کنند و از طعاهای  
 تری فرا می بر پیر کنند و کونی و دوار لیسک بکار دارند ضعیفی قوت میباش

مردم محروم هستند و از روئای گرم بیشتر خورد و در آن کار ضعیفتر باشد لیکن از  
دوغ تازه و جغرات تازه و امرو و نخود خام شربت کرده قوت تمام حاصل  
آید و بعضی بگویند که از تخم خرفه و بومی کا نور چندان قوت گیرند که عجب ارزند و تسلیم  
نرگسی که در وی نخود و باطلاب بسیار با و اندکی زنجبیل سوده در و باشد خداوند  
مزاج معتدل را سخت سود دارد و مرطوب مبر و راقی کردن و نیدرم آنکزد  
در پنج زرد و بنفشه مرغ سود دارد و باب مفقده هم در بیماریها شایع  
بسیار رفتن خون حیض اسباب آن از بسیاری خون باشد در تن یا گرمی و  
تیزی خون یا قرصه اندر رحم علامتها آنچه از بسیاری خون باشد بنفشه عظیم  
باشد و رنگ روی سرخ و تازه باشد و همه تن قوی باشد علاج فصد طعام  
از ساق و ماروان دادن عدس مفروده و پاچه بره و گوشت گوساله و اقرا  
که با و حمل از چشم پاره که از آب باز و تر کنند و بسر مه آلوده کنند و آنچه از  
گر می تیزی خون باشد تن ضعیف شود و خون رقیق باشد علاج تسکین جگر  
بشربهای خنک غذای غلیظ چنانچه یاد کرده آمد از عدس و پاچه مفروده  
و مانند آن و آنچه از قرصه باشد خون غرض و کند با علاج رگ با سلیمون



درگ مابض و بقاء العسل نشستن و طبعیم بلیله و اقراص کاکج و بنادق الزور  
و آب گوگرد اندر نشستن سود دارد باز ایستادن حیض موقت  
اسباب آن یا کمی خون باشد اندر تن یا غلیظی و سردی خون و فرجهی علتهای  
اما علامت کمی خون آنست که پس از استغراغها بوده باشد چون عاف و عرق  
آمدن بسیار و مانند آن و تن لاغر و ضعیف باشد و لون او زرد باشد علاج  
در آبرزن نشستن هر روزی یک ساعت و غذای معتدل تری و مینده دهند  
چون ماء اللحم زرده بیضه مرغ نیم برشت و شاد کاهنی علامت غلیظی سردی  
خون آنست که اندامها بملس سرد باشد و فرجهی از پیه باشد از گوشت علاج  
غذای لطیف و گرم و اندکی در ریاضت معتدل کند هر روز یک زمان و سحر نیا  
و کمونی و فلاغلی و معجون دادن و در طعاهای زیره و ناسخا و انگزد و دواز  
و ضرر و انگدان بکار و نشستن سود دارد و خستناق الرحم سبب نایاب شدن  
مرد باشد علامت حالی پدید آید همچو صرع که با کفک و تشنج و اضطراب باشد و درین علت کفک  
و تشنج و اضطراب نباشد علاج مباشرت و دغدغه و عطسه آوردن بکشدن  
و فلفل و غیر آن کو بوی نیلوفر و کافور و قهقه و مندل سود دارد و در حبس

حالی باشد همچون حالتی و علامت های آن هیچ نباشد علاج  
 ما را الاصول باروغن بادام تلخ و روغن بید انجیر و استقراغ یا بارنج  
 یا غاریقون مرکب و حب منق و مانند آن نافع است حمل تا پذیرفتن  
 آنچه از جهت زن باشد سبب آن یا درجی با فراط و غلبه سردی و تری منی و  
 خشکی مزاج یا بادی غلیظ باشد و علامتهای آن اسباب پوشیده نیست و  
 در بسیاری جایگاه یاد کرده است علاج اگر سبب سردی و تری باد  
 غلیظ باشد ماء الاصول باروغن بادام تلخ و روغن بید انجیر و استقراغ  
 بحسب کیسینج و حب منق و سبزیها و دواء المسک کردن و پشم پاره بر روغن  
 بلسان آلوده کردن یا بغالبه مشکین و بنحو نشستن برداشتن و بخود آب و  
 قلیه خشک خوردن با قوا بل چون فلفل و دارچینی و مانند آن اگر سبب گرمی  
 خشکی باشد علاج کشکاب باروغن بادام شیرین و آب تخم خرفه و آب انار  
 و لعاب بزرقطونا و شکر بکار داشتن و طعام قلیه که و قلیه خیار و هفتاناه  
 و مانند آن از اسفید یا ما و شوار می زادن چون وقت آن نزدیک  
 هر روز بکر ماب شوند و در آبرن نشینند و پشت و شکم را روغن بنفشه و روغن

با دام بالند و شور بامی چسب نخورند و در حال دشواری زادن خرماء و حلبه بزنند  
و مقدار صد درم آب آن بچند کرت بدو دهند یا روغن بادام و یک شقال غالیه  
در شراب ریجانی بدهند و عطسه آرند لعل و کندش و بینی بگیرند تا عطسه باز  
گردد و قوت فرو سوکند و اگر مشیمه باند یا بچه میرد بگیرند مرده بیزد و گوگرد  
و جاد شیرا سارا است و زبرهره گا و بشند و زبره او و دکتند چنانکه رحم است  
مشیمه بچه مرده جدا گردد اما **حس** میش آیش آن عیلاج همچون عیلاج  
آماس قرصه مثانه بود و خارش رحم سبب آن بطوبی باشد گرم سوزان  
عیلاج همچون عیلاج جبب مثانه باشد رگ با سلیق زنند و بر روان حجامت  
کنند و حلبه و تخم کنان در مار العسل بزنند و شیم پاره بدان ترکند و بچوبین  
بردارند کمی شیر اگر چه شیر و منی و خون سه بصورت مخالفند و تولد هر یک  
در عضوی دیگر است اما اسباب بیشی و کمی هر یک یکسانست هر گاه که غذا و  
کسیت و کیفیت معتدل باشد و مزاج همه تن با مزاج جگر معتدل باشد خون  
تمام و نیک تولد کند و هر گاه که برخلاف این باشد خون بد تولد کند و اندک  
و بدان سبب شیر و منی کمتر تولد کند از بهر آنکه تولد هر دو از خون نیک باشد

پس هرگاه که شیر اندک باشد یا بد باشد غذا را بصلاح باید آوردن و  
تدبیر با اعتدال باز آوردن و تدبیر استمال مزاج جگر باید کرد علاج اگر شیر  
زرد و رقیق باشد سنگنبین ساده و آب انار ترش و شیرین و آب تخم خرفه  
باید داد و طعام ناخجورش از گوشت بز خاله و گوساله و مرغ مصوفی زیره  
و مانند آن و اگر شیر غلیظ باشد سنگنبین زرد می شود و ماهی شور و قتی فریاد  
و طعام نخود آب آبکاه و تربی مانند آن و اگر اندک باشد کشکاب و باره  
با دام و برنج با شیر و خطی و شور با می شلغم و کدو و اسفناخ و مانند آن  
و کجده آس کرده اندر شراب ریجانی بالند و پالانند و آن شراب بدینند  
پستان بز و گوسفند سود دارد آما **پستان** علامتهای گرمی سردی  
چندین جامی معلوم شده است علاج اگر آما س گرم یا سرد یا گرم یا سرد  
و به آن تکیه کند و نخست رگ با سلیق زنده و سنگنبین و روغن گل با هم بیا میرند  
و آرد با قلابان بپوشند و ضماد کنند و اگر آما سرد باشد با بونه کوفته  
بنجته اندر آب بادیان و کرفس بپوشند و ضماد کنند باب هفتم و دم  
اندر اوج جاع و دوائی و دوائی الفیل و نقرس

اوجاع مفاصل تقریر سبب این علت ضعیفی عضو دردمند باشد و بسیار  
 ماده و فراخی منفذها در گها علما متها اگر ماده گرم باشد آن عضو سرخ شود و  
 گرم باشد علاج اگر ماده شعله باشد سخت رگ زنند لیکن در اوجاع مفاصل  
 رگ اکمل زنند از هر دو دست و در نفرس در داند اما فرو سوی رگ با سلیق  
 زنند از آنجانب که در شش و شریکهای خشک دهند پس دارو که سهل دهند  
 اگر به سهل دفع توان کرد یا اندر فارور و نصیج پدید آید دفع کند و موضع درو  
 اندر آب سرد یا فاتر یا گرم می دهند تا در آرام گیرد و داروی سهل یا سورخا  
 و سنا و مکی و قطور بون دهند یا آنچه مشابه فارور کند و خاصیت سورخا  
 آنست که خلط سرد با سهال از مفاصل دور کند و منفذها در گها را قوت دهد  
 خلط دیگر در آن منفذ گذر نکند و مفاصل باز نتواند ریخت و بیشتری دارد اگر چه  
 خلط را دفع کند منفذ را کشاده بگذارد و اخلاط دیگر هم اندران بجای باز  
 شود لیکن سورخا با این خاصیت معده را زیان دارد و آنرا با ادویه که معده  
 را قوت دهد بکار باید داشت چون زیره و زنجبیل و قلفل و صبر یا سقونیات اما سهل  
 بقوت باشد و بسیار خوردن سورخا حصب را سخت کند بدین سبب هرگاه

بسیار خورده شود و مفصل را بموم روغن نرم باید داشت و پیله و پیله  
 مرغ و مانند آن دهند و از پس سهیل با دراز بول مشغول شوند تا ماده اوجاع  
 مفصل از رگها پاک شود و اما داروی سهیل با ترکیب چنان باید کرد که صفرا و  
 بلغم را دفع کند و اگر استفراغ بلغم تنها کند در حال سودمند باشد لیکن دیگر بار  
 همچنین در طوبی دیگر را بموضع بازار و مسهل نامی قح سورنجان بوزیدان از  
 هر یک یکدرم با پیله زهره دو دانگ و تربد یکدرم و زنجبیل و زیره کرمانی و سقمونیا  
 از هر یک دانگی و نیم مقل دانگی حب کنند و بدهند اینجمله یک شربت است اندر دوا و  
 جلا بدهند مسهل دیگر سورنجان طبله زرد و تربد از هر یک چار دانگ شحم خنظل  
 سقمونیا از هر یک دانگی و نیم مصطکی و سیون از هر یک دانگی کثیرا بنیدانگ حب کنند  
 و از صفا و ماتخت را و بر نهند پس مرکب پس محلل ضماد را و بکیزند طبله یا  
 بندر قطونا که ترکند و بر نهند دیگر سماق و نار پوست و پوست جوشاب  
 بشند و بر نهند و اگر در سخت باشد بکیزند زعفران و انیون رستار است بشیر  
 بسایند و با موم روغن بشند و طلا نمایند و کوبیا در آب بنزند و بکوبند و صفا  
 کنند تحلیل کند و در و نبشاند و آس بر دواگر ماده صفراوی بود استفراغ

بمطبوخ بلبله زرد و خرمای مندمی کنند و کما د و ضماد لائق آن باید اوجا  
 مفاصل و نقرس سرد و علامتهای آن غصه و درد همراگ همه تن باشد و گرم نباشد  
 و گرانی کند علاج قه فرمایند و ما را الاصول دهند بار و عن بادام تلخ و  
 روغن بید انجیر و کلنگبین و ستفراغ بحب سورنجان و حب طبرچ و حب منتن کنند  
 و طعام شور باسی کنجشک و مانند آن نافع است و ضامدی ازین نوع سازند  
 بگیرند و محض یکی و شراب روغن زیت بسایند و طلا کنند و اگر حاجت آید  
 اشق و محض یار کنند و آنجا که محلل باید فروین بر روغن سوسن یا روغن  
 یاسمین بایند و طلا کنند و سرگین گا و ضامدی نیک است و متعل و جاد و شیر و  
 پیه که اخته ضامدی محلل است عرق النساء و آن دردمی باشد که از سر  
 فرو آید تا زانو و گاهی باشد که تا قدم و خضر فرو آید علاج آن همچون  
 علاج اد جاع مفاصل و نقرس بادنی کردن طعام کمتر خوردن و از طعام  
 حرکت ناکردن و هر باید اد ریاضت کردن سود دارد و خداوند این علت و  
 خداوند اد جاع مفاصل و نقرس شراب نشاید خوردن و هرگاه شفا  
 یابند تا چهار فصل سال برومی نگذرد و بکمال شراب معاودت نشاید کرد

دوای رگهای غلیظ باشد که بر ساق پا پدید آید و سبب آن فراموشی کباب  
 باشد و علما مهای غلیظ خوردن و از پس طعام حرکت کردن این علت حاملان  
 پیکان بیشتر اند علاج قهقهه فرمایند بار و ما که سودا و بلغم بر آرد و رگ  
 با سلیق زنند و استفراغ بدارند و بطن را قیون و مانند آن و هر وقت  
 ایارج فبقر و غار قیون و قیون و حرار منی ترکیب کنند و بدهند و از پس  
 هیچ حرکت نکنند و اگر القیل این علتی است که سبب آن همچون سبب الی باشد  
 ساق پا غلیظ گردد و همچون قیل لکین ماده این علت برخلاف ماده دوای  
 بود از بهر آنکه ماده دوای غفن نباشد بدان سبب متفرج نشود و ماده این  
 علت از غفوت خالی نباشد بدین سبب متفرج گردد علاج این همچون علاج  
 دوالی باشد و پس از آنکه استفراغها کرده با خاکستر کزب چوب کز و آرد حلیه  
 و سرکین زرد تخم جرجیر و غن زیت سرشته طلا کنند نافع است \*

### مقاله سوم اندر ترقی حصیه آبله و مانند آن

تپ باید و هستن که تپ حرارتی غریبی است که در دل یا فرزند و با هوای  
 که در تجویف و است که طبعیان آنرا روح گویند با خون در رگها بگذرد و در



تن پراکنده شود و جهت تن را گرم کند بر حال که منفست آن در فعلها می طبعی  
پدید آید و فعلها می طبعی شهوت طعام و شراب است و هضم آن قوت برختن  
و نشستن و رفتن و خفتن و غیر آن اما گرفتن و گساریدن تب گرفتن چنان باشد  
که ماده فرونی در تن گرداید و حرارت غریزی از هضم آن عاجز باشد و  
از آن ماده بخاری پدید آید و روح را در شرابها غلیظ کند تا بدین سبب  
بدشواری گذر تواند کرد و بدشواری می تواند زد و بدسبب گرم شود  
گرمی آن بدل باز و بدواز و دل در شرابها بخار زد و داند همه تن گسند  
شود تب پدید آید از بهر آنکه سوز الفراج گرم اندر عضوی پدید آید و شرابها  
و روح آن عضو را و حوالی آنرا گرم کند و این حال تب آن عضو باشد از بهر  
از دل رسته است هرگاه که روح و شرابها می عضو گرم شود گرمی آن  
اندک اندک بدل باز آید و هوای آن که در تحویل دل است آن حرارت غریب  
را و آن سوز الفراج را قبول کند و باز آنرا هم در شرابها همه تن باز زد و  
گرم کند بدین سبب همچنانکه دل مبداء حرارت غریزی است مبداء حرارت غریب  
گرد و از بهر این گفته اند که تب حرارت غریب است که در دل بر فروزد و با خون

و روح که در شریانهاست در همه تن پراکنده شود و تن سبب پذیرد و هرگاه  
 که تن از اخلاط بد پاک شود و تن حمی یوشم باد اگر در تن خلطی بد باشد حرارت اند  
 آن دیرد و تنی که بدان خلط منسوب آنو که کند و گسارند تن چنان باشد که  
 بخار آن ماده که هوای دل را که روح آذین که در شریانهاست غلیظ  
 و گرم کرده باشد و تن آوره میل لطیف تر کند و از بهر آنکه گرم باشد  
 گردد و تحلیل پذیرد و تن گساریده شود و انواع تنهایی خلطی که از عفونت  
 اخلاط باشد چهار است از بهر آنکه اخلاط چهار است صفرا و خون و بلغم و سودا  
 لیکن از بهر آنکه عفونت اخلاط یا باندرون رگها باشد یا بیرون رگها انواع  
 این تنها شش گردد و چهار بیرون چهار اندرون و باز این همه تنها را با یکدیگر  
 ترکیب انواع آن بسیار گردد و این معنی از کتاب خیره با حین حمی الیوم  
 علامتها اندرین تن تکسیرگرانی و کسلانی و درد اندامها چنانکه در دیگر انواع  
 تنها باشد هیچ نباشد و اگر صداعی و کسلانی و دردی و تکسیری با لازم و  
 قوی نباشد و قاروره و نبض خوب باشد علاج هرگاه که فاتر شود در آخر  
 تن آن زن و کربله خوش آب فاتر صواب با و زودتدیر غذا باید کرد از فروج

صحت

مجموعه

یا از بزغالک و کشاکش جود اسفناخ و غوره و نمک مانند آن شب و روز بسیار  
باشد که حمی یوم بدق باز گردد و تپهای دیگر نیز بسبب دراز می مدت و تخلیط بسیار  
تخطی طیبی بار می بدق باز گردد و نادر باشد که تپن بابتدای پدید آمدن  
نبض صلب باشد و دقیق و متواتر و ضعیف موضع رگ و حوالی آن گرمتر از جای دیگر  
باشد و بیمار از حرارت سخت آگاه نباشد و چشمها دور اندر شود و پوششانی  
بر استخوان کشیده شود و کتفها برافراز دینی باریک شود و رونق و تازگی  
از رنگ و برود و هرگاه که غذا خورده با حرارت تپ ظاهر شود و همچون چراغ  
که روغن باید برافروزد و نبض قویتر شود و این در ترین نشانهاست علاج  
تا قوت بر جای باشد و استخوانها بگوشت پوشیده باشد و ذبول ظاهر نباشد  
امیدوار تر باشد اما هوای خانه و بستر بیمار خنک باید و آبریزن گریه و خون آب  
فاتر در روغن مالیدن سود دارد و شیر زنان و شیر دادن بر اندامها و دین  
و شراب شش خشک و کشاکش که در می کد و می تر و سرطان خسته باشند با روغن  
با دام و شکر بپزند و لبش لعاب انجور دادن و اندر کشاکش یا از پس آن  
قرص کافور و شراب صندل دادن و طعامها همه تری فراینده چون قلیه و

و طبعه خیار و صفا ناخ و ماهی تازه گوچک بیضه مرغ نیم برشت و مزوره کشکک  
 و ماش متشر و پاچه در کشکک نخته و دوغ تازه و مانند آن و نبشته و نیلوفر و بر  
 شسته و میوه های خوشبوی و گل تازه و شاه سترم سرد کرده میونید و اندو  
 خ شمش و اندیشه از خود و در آد آب که و آد آب خرنه هند می و آد آب خیار ترش و آب  
 انار شیرین با دغمن با دم براید و بدیند و در دت<sup>۳</sup> مطبقة سبب این تب عفونت  
 خونش با یا بسیاری و گرمی آن علامتها رنگ روی و رنگ چشم سرخ باشد  
 و رگها متلی و طعم دنان شیرین و حرارت تب حرارت باشد بی لذیع همچون حرارت  
 کسی که از کرمه بیرون آید علاج فصد باید کردن و خون مبلغ وافر و زور  
 و قوت و عمر و فصل سال بیرون کردن و از پس چند روز بطبوخ بلیکه استفراغ  
 کردن و سنگین یا تب کین و اذن تب محرقه سبب این تب عفونت صفرا می سوخته  
 باشد از اندرون رگهای همین یا از اندرون رگها که نزدیک دل و جگر و  
 فم سده است یا عفونت بلغم شور باشد که با صفرا آمیخته باشد و تولد بلغم شور  
 رطوبتی رقیق باشد که با صفرا می سوخته یا منیر و علامت حرارت این  
 تب لازم باشد و باطن سوزان تر از ظاهر باشد و تشنگی عظیم و زبان درشت

بسیار باشد یا ندو دروز بحران در آغاز تب فراشا کند و در آخر عسرق  
 علاج در تسکین حسرت مبالغه باید کردن و هوای خانه خشک داشتن و تن  
 جامه پوشیده داشتن تا هوای نسیم خشک تنفس میل بیمار رسد و حرارت  
 تحلیل پذیرد و با اندرون باز نگردد و دو سنگبین شراب غوره شراب یو اچ ادا  
 و حرارت بشراب صندل و شراب محض ترنج و قرص کافور تسکین دادن و بعضی غذا  
 آب که دو آب خرنه هندی و آب خیار ترش و کشکاب قیق دادن و اگر با استفراغ  
 حاجت آید فلوس خیار شنبدر و طنج خرامی هندی حل کنند و بدین تپ غلبه  
 این تپ است که بکروز با دیگر وزنه و در آزی مدت این مفت ساعت باشد و  
 بیشترین دوازده ساعت و کترین چهار ساعت و هر چه از دوازده ساعت بگذرد  
 و چهار ساعته شود یا بیشتر بدان اندازه از خالص دریا و اگر تپ صغیر  
 رود و نوبتها از مفت بیش نباشد و باشد که چهار نوبت بگذرد و بسیار  
 که لطافت ماده مینوبت بیش نیاید و یا بقی و یا بعرق یا با سهال معضرا  
 بگذرد و اما نبض عظیم قوی و مختلف باشد و قادر بر رخ و ماری رفیق  
 باشد و حرارت این تپ سوزانتر از دیگر تپها باشد و سر که اندر آغاز تب باشد

نیک ببرزاند و زود ساکن شود و بپاید و انستق که سبب پاکه از آغاز تنها  
 پدید آید حرارت نمی است رطوبتی را باید که بگدازد و بر عضله های مهم تن برزد  
 تا سرنی آن طوبت محسوس گردد و سبب پیش از تب اگر چه آن طوبت در تن باشد  
 سردی آن محسوس نبود آنست که آن طوبت در تن ساکن نشود نه از حالی بجالی  
 میگردد و دونه از جایی بجایی میشود و هر چه در تن ساکن شد اجزای تن با جزا  
 آن خورده باشد و هر دو چیزی که در یکجایی بکشد ویرماند و در میان ایشان  
 مشابتهتی خورندگی پدید آید پس هرگاه که آن طوبت از حالی بجالی شود و از  
 جایی بجایی حرکت کند هر ضروی از وی از قرارگاه خویش بجنبه مجاورت و  
 خورندگی همه اجزای تن با همه اجزای طوبت بگردد و هر ضروی از تن سردی  
 آن جزو که با او خورده نباشد سرما یافتن گیرد و سرما محسوس گردد و لرزه پدید  
 آید علاج هر بامداد و سکنجین ده هرگز و ده شراب غوره شراب لواج یا شراب آلود  
 روز نوبت در آن حال که سرما و نوبت پدید آید سکنجین یا اگر گرم باشد تا باشد که  
 نمی کند و ماده مضرا بر اندازد و اگر قوی کند لرزه زود ساکن شود و هرگاه که تب پدید  
 شوند کی کشاکش بند و در فرد دیگر که نوبت نباشد آب رین با حم آن دهند با شکر

تا تمام حرارت را ساکن کند بقوت شکر صفر را طبع کند یا شرابا لویا شرابا  
 کل مکرر بکنگبین و سیخ و هند یا آب خرمای هندی یا اندکی خیار شنبلیله یا پازره درم  
 بنفشه پرورده اندر گلاب بسته و پا لوده با مقداری دو درم بدر قطونا در آب لویا  
 و شکر دهند و فرورده از آب غوره یا از آب لویا از خرمای هندی و یا از بنفشه یا از  
 کشک جو هم بشیره با دام و اگر باتپ صداعی باشد و تاسه بود طبع را بختنه  
 مجیب بید کرد و آتش آن باشد که شیانفی از بنفشه و شکر و ستمونیا سازند و بکار دارند  
 و بدیرمای دیگر همچون تدبیر تب محرقه باشد شطر الغب این تب و غیب غیر خالص  
 از جمله تبهاست که از ترکیب صفر و بلغم تولد کند و کمی بیشی هر یک را ازین دو  
 ماده و چگونگی ترکیب ترا حدی توان نهاد از بهر آنکه گاهی بلغم غلیظ تر و بسیار  
 باشد و گاهی رقیق تر و اندک تر و گاهی صفر بیشتر باشد و گاهی بلغم بیشتر بدین  
 تنهایی مرکب هر یک را نامی خاص نیست غیر از شطر الغب غیب غیر خالصه علامتها  
 فرق میان شطر الغب غیب غیر خالصه آنست که ماده شطر الغب صفر باشد و در طو  
 لیکن بهم آمیخته نیست چون بکمی گشته باشد بدین سبب تب هر یک جدا باشد و  
 آنروز که نوبت حرکت صفر بود تب گرم تر و آشفته تر بود و روز دیگر که نوبت حرکت

طی الزنجبیل

رطوبت باشد تب آهسته و دراز تر باشد و ماده غلبه غیر خالصه هم صفرا و  
 رطوبت باشد لیکن بهم منجمه باشد و یکپز کشته بدین سبب فعل هر یک جدا گانه پیدا  
 می تواند آمد و بسیار باشد که در شرط لغب غلبه غیر خالصه در کیوبت دوبار یا سه بار  
 سرا و فرا شاید پیدا و باز گرم شود و علامت غلبه هر خطی از اعراض تب  
 بتوان دانستن علاج طریق صواب آنست که تدبیر طبع نرم کردن و تدبیر قوی و تدبیر  
 ادرار بول و تدبیر کشادن سام عرق آوردن پاک کردن تن از ماده تب  
 بختی نامی سهلتر و سبکتر و بدان طریق که اساس باشد با فزون از تدبیر تسکین حرارت  
 کند و استغراق قوی از پس پیدا آمدن نضج کند و در اعراض تب نگاه میکند و  
 بدفع ماده غالب بیشتر کوشند اگر تلطیف باید کردن در کشاکش بخود و تخم  
 بادیان ستور و زوفامی خشک پودنه کوهی و سنبل آنچه در خور باشد در افکنند  
 و پیش از کشاکش سنگبیین ساده دهند یا سنگبیین زور می و بزور بمقدار حاجت  
 کنند و آب بادیان و کشک در رومی گذاخته سنگبیین و عسل و شراب غوره  
 عسل و کشک با سنگبیین شسته موافق بود و اگر حاجت به تسکین حرارت بیشتر بود  
 سنگبیین سگری میدهند و اگر زور می کنند تخم کاسنی و بیخ کاسنی و تخم کثوث



میفرایند و اگر بجای آب آب خیار و خیار با درنگ دهند بهتر باشد و اگر غلیظ  
 تخم خیارین زیاده کنند صواب باشد و اندازد و ترتیب شربت‌ها بر طبق این باشد که حکم  
 شش‌ها نصف کنند و می افزایند و می‌کاهند و هرگاه که اثر نفع پیدا آید و تدبیر  
 استفراغ کند بر فو و کشتگر گداخته با یکجین اسنجه صواب باشد و شراب فسنجین  
 موافق باشد و بنجدرم تر بد یا بنجدرم غار لقون یا بنجدرم مقنویا با شراب گل  
 یا کشتگر شسته بدهند و از پس استفراغ قرص گل دهند یا بنجدرم قرص گل  
 کشتگر و درم سنبل سه درم صلی السوس بنجدرم مغز تخم خیارین تخم کاسنی  
 از هر یک چهار درم شربتیکشقال و اگر صفرا و بلغم با یکدیگر برآیند بگیرند  
 گل سرخ و درم مصطکی یکدرم سنبل دو درم تخم کسین بنجدرم شربتیکشقال  
 تپهای بلغمی هرگاه که حرارت غریب اندر رطوبت طبعی اثر کند عنونت اندر  
 پیدا آید و نا طبعی شود و تب بلغمی نکند علامتها سرما و لرزه قوی باشد  
 پاسته تراز سرما می و گیر تپها باشد و گاه باشد که پندار و که در میان بر  
 و دیگر گرم شود و این نوع سرما از بلغم غلیظ باشد که آنرا بلغم زجاجی  
 گویند و طعم دهان ناخوش و نم معده ضعیف و شست باطل و تاسه و غشی بسیار

و بنض صغیر و ضعیف و متفاوت باشد و قاروره رفیق و سفید باشد و باخ  
 سرخ و تیره شود علاج دست بکفنه سکنجبین علی بنده کشکاب که در و بادیا  
 و نخود نخته باشد یا ماء الحسل که در وی زوفا بود و از پس کفنه قی فرایند خاسته  
 در آغاز تپ قی بسکنجبین علی آگر فرم نمایند و از پس قی گلشکر با مصطکی و سیس  
 دهند و طبع الجشکر مسهل میکنند یا و درم گلشکر با سیس سکنجبین جلگه ده دهند  
 و تر بود مصطکی و زنجبیل را است کوفته نخته و شکر چند وزن و شربت از کشتیقال  
 تا دو درم طبع را نرم دارد و سود باشد و تپهای بلغمی بعضی بگوید که با آن سر او لرزه  
 نباشد و گارید آن ظاهر نباشد و مانند تپ قی باشد اندر علاج آن شربت تپها  
 پزائنده لطیف کننده چندان لیری نشاید کردن و در تپ بلغمی نایب از هر آنکه  
 بیم باشد که ماده لطیف گردد و بدماغ بر آید و سرام تولد کند خاصه اگر صا  
 باشد یا در دماغ ضعیفی باشد و صواب آن باشد که از گلشکر و سکنجبین و زنگرنه یا بید  
 که در آن اندکی بنج باد یا نخته باشند و این تصرف هم حکم مشابه تواند کرد و بقطر  
 از بر این معنی گفته است *الطحخ فی المشائخ لیینه فلا تغار فیهم یلا دة الحی*  
*ولا لیتهما ولا تقدم علی الشخین لا بعد لا حیاطا و لا تثبت*

و اگر دماغ قوی باشد استفراغ بغم بستم خطل باید کردن و اگر ربول بهاء الاصول  
 و از پس استفراغ قرص گل دادن تب ریع و خبث استائیه و لازم جهت اسباب  
 تب ریع قولد سودا است و از بیشتر تها که کم خطر باشد اگر اندر تدبیر و علاج خطا  
 نیفتد مدت درازترین می از یکسال بپاؤنجا و مردم بدین تب از بیماریها سودا و  
 چون صرع مالنحو لیا و تشنج بریند لیکن اگر اندر علاج خطا افتد و ماده سخت خام  
 بوده باشد که و دوازده سال بکشد و آنچه دراز کشد بیشتر می استقامد و اکنه علامت  
 نخست سر را و قرقه اندک بود و در نوبت زیاد میشود و تا وقت انتهاء سر را با  
 در و استخوانها بود و نیک بلرزاند و دیگر گرم شود از بهر آنکه ماده غلیظ و شور باشد  
 و نشان فضج کمتر شدن سر را باشد که غیب استانی اندر خریف بر ریع باز گردد و  
 از بهر آنکه ماده رقیق بقوت عرق و دیگر استفراغها خرج شود و غلیظ باشد  
 مدت ریع خالصه بستم و چهار ساعت بود و آسایش چهل و هفت ساعت اما اگر ماده  
 سودا از بلغمی باشد نوبت دراز تر آرد و نبض لطیف نرم باشد و بول غلیظ و اگر ماده سودا  
 خونی باشد علامت خون ظاهر بود و اگر ماده سودا و سودا می بود و حشمت و فصل سالی  
 مزاج بسیار و عادت بپاؤنجا و تدبیر نگذشته بر سر یک ایامی و علاج آن روز نوبت

روزه گیر و یعنی از طعام و شراب زیاده بپاشند تا از آب سرد و اگر در آغاز تب قی  
 تواند کردن صواب بود و روز دیگر که پس از روز نوبت باشد شور بای گوشت بنخورد  
 شربت دهند و روز دیگر که فردای آن روز نوبت خواهد بود و بخورد آب دهند یا زیره یا بچوب  
 مرغ خانگی یا بروغن گاو و روز دیگر که تب خواهد بود هیچ نخورد و در آغاز تب قی کند  
 و هر روز که نوبت نباشد باید او را گلخانه یا سنگین شست و بدیند و بعد از آن چند عصاره  
 کسکاب و بانجو و پنجه و تانتر نعیم پدید نیاید پیچ استغراقی قوی نکند و تدبیرات دیگر  
 چون تب بلغمی باشد و علاج تنهای خمس و سبب هیرین قیاس با آبله و حصیه  
 باید دانست که آبله و حصیه هر دو یک جنس باشد و هر دو از جوشیدن خون است لیکن  
 ماده آبله خونی باشد گرم بسیار و میل تیزی دارد و ماده حصیه خونی باشد سرد  
 و اندک میل خشکی و بدین سبب است که شرابهای حصیه کوچک است و از پوست برداشته  
 و از بهر آنکه حصیه از خون تیره تر باشد کشته تر است و جوشیدن خون در تن مردم  
 گاهی طبعی با و گاهی با طبعی عارضی و آنچه طبعی است خون کوکان بود از بهر آنکه  
 خون کوکان همچون شیر خام است و خون جوان همچون شیر پنجه در سید و خون  
 پیر همچون شیر که قوت ازورفته باشد و سر که خواهد شدن پس همچنانکه شیر خام

حصیه

بطبع در خرم بجوشد و کفایت دردی از وی جدا شود و شیر و پنجه و صافی جدا گردد  
 چاره نیست از آن که خون کودک در تن او بجوشد و خامی بگذارد و قوامی دیگر گیرد  
 از بهر آنکه ممکن نیست که چیزی گرم و تر پنجه شود و قوام گیرد و تا بجوشد و همچنانکه  
 طبیعت واجب کرد که دندان شیر بفتد و دندان قوی تر بر آید واجب است که خون  
 در تن کودک بجوشد و فضله غذای نخستین که از خون حیض یافته باشد و فضله  
 غذای مخالف که از بی تربیتی کودک در تن ایشان جمع شده باشد از خون  
 ایشان جدا شود بدین سبب که کودکی باشد که در آبله بر نیاید لیکن از بهر آنکه مزاجها  
 و تربتها و هوای هر موضعی و قوت هر تربتی یکسان نیست و نیز بعضی را چنان اتفاق  
 افتاده است که مادر او را حامل از پس پاکی بوده باشد و بدان سبب که تولد فرزند  
 پاکیزه تر باشد و فرزند مذکر است تر آید آفت آبله بدو کمتر رسد و بعضی را وقت  
 دیگر حمل افتاده باشد ماده تولد او با اخلاط بد آمیخته باشد و فرزند مذکر است  
 باشد و آفت آبله بدو بیشتر رسد بدین سببها بعضی را آبله زودتر بر آید و بعضی را  
 کمتر و بعضی را بیشتر و بعضی با سلامت و بعضی با خطر باشند پس برین قیاس  
 واجب بود که جوانان را آبله بر نیاید مگر جوانی را که در کودکی بر نیامده باشد یا اگر

برآمده باشد اندک بوده باشد یا فراز او گرم تر باشد و غذای گرم و تر بسیار خورد  
تا خون او در طوبت ناک شود بدین سبب ممکن است که اگر چه در کودکی آبله کشیده باشد  
در جوانی نیز برآرد و هر چه ازین نوع باشد جوشیدن خون او عارضی باشد و  
مردم پیر آبله بر نیاید مگر وقتی که هوا بد شود و بسیاری را در شهر برآید تا هوا  
بد و بخار و نفس ایشان در وی اثر کند علامتها تب آبله با تاسه عظیم باشد و با  
در پشت و در دهن و گران می بیند و تنی و نستی و ماندگی و ترسیدن اند خواب سرنخی  
چشم و معده و خارش بینی و بعضی را سرفه و درد گلو و تنگی نفس گرفتگی آواز پدید  
آید و آبله سفید یا سرخ یا زرد و اندک و پرانگنده امیدوار تر باشد خاصه  
آنچه زود تبامی بیرون آید زود ریخته شود و آنچه پهلوانا وارد و در سینه پنهان  
باشد و نفش یا سبز یا سیاه بود و بر سینه و شکم بسیار برآید و دیر بیرون آید  
و دیر ریخته شود و خطرناک باشد و اگر نخست آبله بیرون آید پس باندرون شود  
بد باشد و اگر آبله برآید و تنگ ریخته شود هم بد باشد علاج هر گاه که در شهر  
آبله بسیار برآید کسانی را که آبله بر نیامده باشد با قصد باید کردن یا حجامت و از  
گرفت و شیرینی و چیزهای گرم پرهیز کردن چون آبله پدید آید و بخار معده

باید داشتن و تن بجا می پوشید و شستن بجرعه بجرعه اگر گرم دادن مندل و کافور  
 بویانیدن و سرکه و گلاب بینی بکشید و آب کشنیز تر یا نفع سماق یا عصاره  
 انار ترش یا باز و گلاب بود و چشم اندر چکانند سود دارد و سرکه گلاب حل کرده با  
 اندک کافور و چشم نیز چکانند و اگر حلق گرفته شود بشراب خرفوت غرغره کنند و  
 آب پنچ و غذا پست جو با پست عدس آسیخته در آب انار ترش یا در آب غوره و تفشیل  
 آب غوره یا بسرکه و بشیره مغز بادام دهند و اگر اندر سینه درشتی باشد پست  
 جلاب دهند و کشکاب ز کشکاب جو و عدس شسته دهند و در حصه لعاب انجور و لعاب  
 و کشکاب قیق و آب کدو و آب خربزه هندی آب غوره آب یواج و آب انار ترش  
 آسیخته و همچنین آب تخم خرفه با این آبهای ترش آسیخته موافق تر باشد \*

### مقاله چهارم در آما سها و حجر آتها

آماس گرم علامت آن سرخی زنگ و گرمی با ضربان و سوزش باشد علاج نص  
 و حجامت و استغراغ بمطبوخ بلبله یا بامه فواکه یا باقرا صفت و طلا و اول مندل  
 سرخ و سفید و فلفل آب عناب الثعلب در میان شیان یا شاد و خضض و زعفران و  
 اندر آب کشنیز تر و با خرا و دجو آب کشنیز تر و اگر ترسند که صلب شود کشنیز تر بکوبند و

بار و غمگین لبسایند و چون مرهمی کنند و بر نهند و در و بنشانند و اگر سبب آماسی  
 یا سقطی باشد صندل سرخ زعفران است با آب کشنیر سوده طلا کنند و شیم پاره  
 گرم کنند و بنهند و بنشانند آماسی و علا آن گرانی بود اما گرم بود و در هم رنگ  
 دیگر جا بود و علاج شب یمانی در سر که حلق کنند و آن سر که آب یا میزند و پنبه با  
 بدان تر کنند و بر نهند و به بنند و بروغن و نمک بمالند و پنبه با خاکستر خوب  
 و خاکستر خوب بلوط تر کنند و به بنند و اگر حاجت به تفراغ رطوبت باشد تدبیر  
 کنند **طین** علاج طین علاج یا بنویا است و آنچه طلا با بد کردن بهتر است که  
 که صبر سفیداج در قهر و صلابه لبسایند و آب کشنیر تر طلا کنند خنار بر علاج  
 خنار بر استغراق بلغم و پرنیز از طعامهای غلیظ و بسیار و مرهم و خلیون نهان  
 طاعون آماسی گرم باشد سرخ یا سبز یا سیاه با سوزش صعب و خفقان  
 علاج دل را بشویند و قرص کاغذ و شراب حمض قوت دهند چنانکه در علاج  
 دل گرم یاد کرده اند و موضع را بپزند و خون اندک اندک بچرب کنند و هیچ طلا  
 بکار نماند و خمس آماسی با که در بن ناخن بدید آید علاج نخست فصد کنند  
 بند الیخ و افیون بسره که سوده طلا کنند و بدر قوطا بسره که تر کرده بر سر آن نهند

در نهان  
 در نهان



و خرقه تر کرده آب سرد بر سر آن پوشند و هر ساعت بر میگردد و سر میکنند  
 و باز میپوشند و اگر نیمه روز انگشت در آب سرد نهند صواب باشد و اگر ساکن نشود  
 در روغن گرم کرده نهند و ملّی علاج فصد حجامت و استفراغ بطبعیم بلیه کنند  
 و نخست چیزی که بر نهند بذر قطونا بسره تر کرده بر سر نهند و از پس نیمه روز آر و گندم و نان  
 خشک در آب روغن بنزند و بنهند شرمی سبب شرمی یا بسیار خون با صفر باشد  
 یا بلغم شور علامتها آنچه خونی بود حرکت آن برور باشد و سرخ باشد و آنچه بلغمی  
 باشد حرکت آن بیشتر شب باشد و هم رنگ تن باشد علاج آنچه خونی باشد باب غوره  
 طلا کنند و آب غوره خورند و چون کن شود رک اکحل نزنند و طبع را آب مسبو و  
 خرمای هند می نرم کنند و دو غم ترش و آب انار و قرص کافور سود دارد و اگر بدست  
 آن دراز گردد و دو درم بلیه زرد و دو درم یارچ فقیرا بکینین بشنند و بدست  
 را نخست گزند پس گلشکر مسهل دهد و یارچ فقیرا یا تربد و غار لقون نمک هندی  
 آفتیون و خم خطل ترکیب کنند و بدهند و اگر مایه و دارد نمله و حمره و نار فارسی  
 کاور سیاه اینهمه از جمله ثبات و آما سبهای گرم با اما نمله برای غوره باشد  
 در هم پیوسته میگردد و پهن باز می شود و با خارش و سوزش باشد همچون سوزش

کریدن مورد و بعضی باشد که ثمرات او چون تولول بود و بعضی کمتر باشد  
 حمره بحیم ثمراتی باشد گرم سوزان زرد سیاه شود و تری کتر دارد و نار فاری  
 ثمراتی باشد پر آب رقیق با خارش و سوزش صعب کا و رسیه ثمراتی خورد با  
 وسیل بصلابت دارد از بهر آنکه ماده بلغم غلیظ باشد علاج همه بکیده گز و یک  
 است نخست تسکین صغرا کنند آب غوره و آب آمارو مانند آن پس فصد کنند  
 پس بطبوخ بلبله یا مار فواکه یا آب انارین استغراغ کنند و صندل و فلفل و شیان  
 یا بنفشه و سفیداج از زیر و گل ارمنی یا بکشنیز و آب کاسنی و آب عنب الثعلب بکیر  
 و گلاب طلا میکنند و حمره از پس فصد و سهل انار ترش بکیرند و بسایند و  
 بزخرقه طلا کنند و بکیرند و اندر شبانه روز سه بار تاز و کنند و کا و رسیه را به همین  
 تدبیر علاج کنند و لیکن استغراغ بطبوخ بلبله کنند و از ترید و افیتون خالی  
 نگذارند که و خارش هم خشک باشد و هم تر علاج خشک بکیرا به خوش آب  
 و شستن آب چند دارد و خود استغراغ بماء الجبین کنند و بکیرند تخم ریوج  
 و مغز زرد آلو تلخ از هر یک هشتال نمک و سیاب گشته از هر یک یکدرم با هم بپزند  
 و بسکیر و گلاب تر کنند و میغرات بشنند و در گرابه طلا کنند سه روز علاج تر

فصد کنند و بطیخ شاهتره استفراغ کنند و بگیرند کدش و و درم زرد و نذ طویل  
 چهار درم خبث الفصد شاهتره و درم زرد و چوبه سه درم سیاه کشته سه درم بکوبند  
 و با هم بیا میرند و بسره که ترکند و بر و غمکل حل کنند و در حمام یا آفتاب طلا کنند  
 سغفه و شیر پنجه علاج اگر خشک باشد رگ پس گوش زنند و آن خون در مالند  
 پس مرهم سرخ طلا کنند درگ قیصال زنند و برگردن حجامت کنند و بگیرند شیر  
 خشک سوخته و سفال تنور کهنه و خامه بکوبند و با سرکه در و غمکل طلا کنند و اگر  
 تر باشد بگیرند روی سوخته و مرو قنبیل از هر یک یک درم زرد و نذ طویل فلقطار  
 از هر یک یک درم بسره که در و غمکل طلا کنند قویا صمغ عربی و کتیرا و بلبله زرد  
 بسره که تر کرده طلا کنند و اگر سخت قومی باشد بگیرند ماز و ناسفته در سرکه و بول گا  
 بیا میرند تا ماز و نرم شود بپسایند و طلا کنند نافع بود سوختن آتش در حال  
 سفیده تخم مرغ بار و غمکل طلا کنند پس مرهم سفید اچ برینند و بگیرند سفید  
 از زرد و مردار سنگ زرد از هر یک سه درم صبر کبیرم زرد و نذ طویل یک درم با  
 سوم روغن کشند و طلا کنند ریش بلخی علاج فصد و استفراغ صفر کنند و  
 شراب غوره شراب زرد شک شراب بیاچ و شراب لیمو و قرص کافور دهند و طلا

مرهم سفیداج ریشهای پدید علاج در دمی روغن زیت و شب یامانی و  
انگبین است مرهم سازند ریش پدید را پاک کند و خشک گرداند مرهم دیگر  
مس سوخته ریتیان نمک اندرانی است استارست روغن مورد و موم خرد آنکه کفایت  
باشد مرهم سازند و هر جراحتی که مانده باشد درست افتاده باشد اولتر  
آنست که هر دو لب آن فراهم گیرند و نگذارند که چیزی در میان آن افتد  
چون موسی در روغن مانند آن و خشک بند کنند و اگر جراحت ناممکن باشد و زاید  
داشته باشد بشکافند و شرح کنند پس علاج کنند و از داروهای تر و در دارند  
و در خشک بکار دارند صفت آن سفیداج از زیر مردار سنگ از هر یک جزو  
مرازو از هر یک نیم جزو بسانند و بکار دارند و اگر جراحت بر سر افتاده باشد  
زراوند مدحرج اندر شراب بنجته و خشک کرده و کوفته بنجته سودا و در خمیر  
خشک کوفته بنجته اندر شراب هم سودا و در ورمی که خون باز دارد صبر  
یکجزو قشور کنند یکجزو دم الاخون انزروت از هر یک نیم جزو کوفته بنجته بکار دارند  
و سرگین و سرگین خر سوخته و مس سوخته خون باز دارد و خار و پیکان که در  
عضو بماند زراوند مدحرج کوفته با انگبین شسته و نیم نی کوفته و بنجته با انگبین

سرسشته بر نهند خار و پیکان بیرون آرد باذن الله عزوجل \*  
 مقاله پنجم در علاج شکستگی استخوانها و کوفتگی و فشارگی بیرون آمدن استخوانها  
 علاج هرگاه که این نوع آفت رسد در حال فصد کنند اگر مانعی نباشد و اگر مانعی  
 باشد مجرب بر آن موضع نهند و خون را بدگر جانب کشند و طبع را بختنه نرم کنند  
 یا تاب میوه نافرد و آزند و مشرو و دیوس و منند یا ریوند چینی اندر جلاب حل کرده و غذا  
 کشکاب سفا ناخ و ماش مقشیر بر روغن بادام اما الهی که بعد هر رنجبین میوه  
 یا کهر یا و نسد از هر یک نیم شقال و بگیرند سیب پاک کرده و جلاب نیمه پنجه پنجه  
 گل سرخ و درم مصطکی و آفای و برگ مورد و سنبل از هر یک پنجه درم و جوز سر و درم  
 و صبر از هر یک یک درم باب لسان الحمل بشند و بنهند و بینند و اگر الم بکمر رسیده  
 باشد بگیرند ریوند چینی و درم روزاس و درم کاکمخول طباشیر از هر یک پنجه درم  
 کوفته و پنجه مشربتی و درم بکنگبین و بگیرند صندل سفید گل سرخ بنفشه خشک  
 از هر یک پنجه درم آرد و جوسه درم زعفران یک درم کافور نیم درم جلاب روغن کل  
 بشند و بر جگر نهند و اگر حرارت کثر باشد بگیرند گل سرخ نیم درم مصطکی و سنبل و  
 دارچینی از هر یک دو درم برگ مورد سه درم لادن دو درم لادن را بر روغن خیر

یا بروغن یا سپین حل کنند و دارو را بدان بپوشند و بکار دارند **شکستگی**  
از جای برآمدن اندامها علاج کشیدن است چند انکه بجای باز شود  
درست کردن و بستن لیکن کشیدن برفق باید چنانکه در دمی عظیم تولد کند و  
آفریده شدن مضور از بر و غمگن چسب بکنند و برگ مورد کوفته و بنجیه برومی پاشند  
و ببندند و تا سه روز نکشایند و اگر اسینب عصب آمده باشد ضماد بروغن زیتون یا  
بروغن زیتون کشند و تحت بشراب بترکند پس بروغن بپاشند و روغن شبت گرم  
کرده روغن بابونه و روغن سداب بر چکانند و داروهای شکستگی ازین نوع است  
بگیرند منشا ماش منقش از هر یک و در دم صبر مر خطمی سفید آقا یا از هر یک پنجدرم  
گمل از منی بست درم در سفید تخم مرغ بپوشند و بکار دارند و اگر پنجه گرم تر  
حاجت آید مرز گوش را کللی الک و اسن درگ مورد و برگ سرور بادت کنند  
اگر از بستن در و بیفزاید کشاید و آسایش مند و از برفق بپزند مقاله ششم در زینت و  
آرایش و **الشعلب** علاج آن ایاز به خفیر یا تخم حنظل غار یقون دان اگر کسی احوال ضعیف  
باشد تخم حنظل تواند و بطبیخ فنیون و آوند مزاج گرم اطریفل کوچک و بطبیخ هلیله زد  
استفراغ کنند و ایاز به فقیر و سجون بخام بکار دارند و برفق و پنجه بپزند و ایاز به فقیر

در وی عمل کنند و بدان غرغره کنند و عاقر قرحا و فریون بزمهره گاو و گاو  
 و طلا کنند و پازیرگس مالیدن سود دارد و سبوسه علاج آن خطمی سوده و آن خود  
 بکبر بشنود و بر طلا کنند و یک ساعت صبر کنند پس بشویند و اگر زهره گاو و  
 شحم خطل با این یار کنند موافق تر باشد و از کردن موسی آب چقدر دارد  
 نخود بشویند و صبر در آب برگ مورد تر بسایند و طلا کنند و یک زمان صبر کنند  
 پس بشویند و پیوسته موسی را با بلبله و بلبله سیاه میشویند و روغن مورد و  
 روغن آمله بکار دارند کلف رگ قبضال زنند و بطبوخ بلبله و فیتون استقراغ  
 کنند و ایارج فقیرا بکار دارند و زرنیج آب کشیز تر بسایند و پیوسته طلا کنند  
 و تخم ترب مغز بادام تلخ و آرد با قلا و مغز تخم خرزهره کوفته و بنجیه بزر و آب مصفر  
 شسته طلا کنند پس از آنکه از گرما به بیرون آمده باشد به معق علاج آن بطبوخ  
 بلبله و فیتون کنند و اطریفل و معجون سنجاب بکار دارند و بگیرند تخم ترب با  
 کندش شیطرج شحم خطل با فدیون خرمن سفید خردل سفید است است کوفته  
 بنجیه بکبر شسته طلا کنند و گرما به یا با قتاب یا زردکها آتش بر ص علاج  
 آن می کردن و بطبوخ فیتون و ایارج لوغایا استقراغ کردن و اطریفل

نامان بکار دشتن و دارنام قومی طلا کردن و ابروی قومی برگ مافریون  
 خربق سیاه فلفل و بورسیر که بپزند و قطران و ذریای و سونش آهنگران  
 و کف دریا کوفته بخت و روی افکنند و بایند تا چون غالیه شود و در آفتاب  
 طلا کنند و چند آنکه تواند صبر کنند پس بشویند و اگر آله کند آنرا بکفانند و آب  
 بیرون کنند و بگذارند تا خشک شود باز معادوت کنند بطلا و طلا و دیگر بگریزند  
 شیطان نیل فوه شب بمانی مغره در و خر خشک کرده کوفته بخت بگریزند  
 و بکار بزنند و فوه را در آب بپزند و بپالایند و در و بدان آب حل کنند و طلا  
 کنند هموار است روز رنگین دارد و بماند رنگ و می روشن کردن  
 آرد با طلا آرد و خود آرد و جو نشاسته کثیرا تخم ترب کوفته در شیر تازه باشند  
 و طلا کنند و همیشه شب بپا و باد آب گرم بشویند و اندرین آب بپوش و  
 خشک بخت باشند و پالوده و شیر تازه و پی مرغ و پی بط و مغز استخوانها  
 و اندام شیرین و در ده تخم مرغ نیم بخت و نیم خشک ترب کنند و اندکی انگور  
 و اندکی زعفران اندکی سیر خوردن رنگ روی را صافی کند و تازه بفرود  
 دارد و بوی عرق و اندامها خوش کردن بیون و شفت و زرد آلو



و نفع آن خوردن و شراب را حجامی بوی عرق و بوی همه اندامها خوش کند  
و همچون نوشدارو و این همچون منفرح آب بوی مان بوی عرق و بوی همه اندامها  
خوش کند و رنگ رو را صاف کند و سعه را قوت دهد و طعام بگوارد و آنرا  
بیش از طعام و پس از طعام بکشد و آنرا در طریق قیدین پاشند علاج پای را از  
خاک و مانند اینها پاک بدارد و بگیرد و باز در صحن عربی کوفته و بجهت نرم  
بروغن سندروس یا بایه بکوبند و بشنند و در کفکی کنند و کاغذی بر روی  
آن نهند تا دارو در کفک خشک شود و این دارو پس از آن بکار دارند که  
که پای را در کربا به شسته و مالیده و پاک کرده باشند.

### مقاله هفتم اندر علاج زهر با

اولا کسانی را که دشمن با باشند و گمان آن باشد که ایشانرا چسبند  
و بکشند و مندر طریق احتیاط است یکی آنکه جایگاه تهت طعامی و شرابی که  
طعم آن سخت قوی بود نخورند مثلاً چیزی که سخت شیرین یا سخت ترش یا سخت  
شور بود نخورند از بهر آنکه طعم خیر با می زیانکار و بوی آن اندر چنین طعامها  
و شرابها پوشیده تواند و در طریق دوم آنکه اینها باشند طعام

شراب ناهورده زود از بهر دود کارسکه آنکه اگر چیزی زیانکار و نده طعم  
 بوی آن سبب دریا بست طعام در غبت در آن پوشیده گردد و دوم آنکه  
 چیزیهای زیانکار اندر حال گرسنگی و تشنگی زود اثر کند و اندر رگها و رگبندرها  
 زود راه یابد و بگذرد و قوت آن بدل رسد و انقطاع نمود و شش قوت آن  
 نخست بطعام آید و ضعیف شود و از بهر آنکه رگها متغلی باشد که زیاده  
 زود بدل رسد و باشد که اندر طعام که خورده باشد چیزی بوده باشد که قوت  
 آن با قوت زهر با بازگوشد طریق سووم آنکه بر سبیل احتیاط فصد کنند و  
 نخست چیزی خورند که مضرت زهر را دفع کند و قوت آنرا از دل بازدارند و  
 نافع بود صفت داروئی که از جنس غذا باشد و مضرت بیشتر زهر را دفع کند  
 و در وی مضرت نباشد بگیزد مغز جو پاک کرده شش درم برگ سداب خشک و  
 نمک درشت از هر یک یک لبرم انجیر خشک چند آنکه دیگر چیزی باید این قوت آن  
 بگویند و شش شربتی چند یک جوند بدهند و گوشت قدید را سو که آنرا بازاری  
 ابن عربس گویند بخاصیت بیشتر زهر را دفع کند و ترایق بزرگ و شرودیطوس  
 و ترایق از لجه و ترایق نانی و ترایق الطین همه پیش از آن پس از آن مضرت

زهر را دفع کنند است لیکن باشد که مزاج شخصی بهر وقت این معجزه را اجمال  
 نکند نصرت بر خویشتن نقد نشاید کردن هنوز بمضرت دیگر نارسیده و اگر کسی  
 از این معجزه خیر بخورد و حرا اندر وی پیدا آید آب پنجه در و غنک میاید و  
 وقتی بسیار فرموده اما قافله ~~بهر ما آنست~~ است هرگاه که حسن آن  
 بیابند که زهری داود در حال سعی نمی کنند و پیش از آنکه قوت آن در تن  
 پراکند شود آب نیگرم در و غن شیر خفت بخورند بسیار قی میکند و طبع شبت  
 و اندکی ببرد و در و غن بسیار قی بیشتر آرد و هرگاه که قی تمام کرده باشد شیر  
 تازه خورند بسیار و اگر نیز از شیر تازه قی افتد سخت نیک باشد و اگر شیر  
 حاضر نباشد سکه گداخته در و غنکا و گداخته بجای آن باشد و لعاب تخم  
 کتان پیه لاط گداخته و شراب شیرین سود دارد و اگر از معجزه های بزرگ چون  
 ترپاق و شر و کپک و غیر آن جاری تولد کند آن پنجه در و غن کل می باید  
 خوردن و بدان قی میاید فرمودن و اگر در خواب شود باید گذاشتن و  
 بهر تدبیری که ممکن باشد بیدار باید بودن و اگر طعام خورند بسیار باید خورد  
 تا اگر قی افتد بسیار طعام بران علیه کند و باشد که معده مستولی گردد و

گردن آسان شود و اما دارو ها که از بهر گزیدن جانوران  
در هر دو شیره شیر انعمیه که آنرا تریاق پوشنجه گویند گزیدن افعی سخت  
نافع است و شراب انگوری که افعی در او فاده مبروه با منفرت گزیدن هم  
جانوران نافع است و اگر مقدار دو سه تخم ترنج بدین ضد من زهرای  
جانوران است و این اندکان پاد زهر من و و ا و نه طحا کنند نقطه  
است و سیر خام و نخته بار و غن گا و سرشته و جذبه ستر بر و غن زیت شتر  
و عصاره سداب عصاره کند ناد عصاره پودنه جوئی و زهره گا و و  
سیرنگ سرگین زهر من بشند و ضا و گردن این پاد زهر من جانوران گزنده است



اشهرت داشته که این کتاب افادت الکتاب صحیح و تنقیح افلاک زمان حکیم

محمد یوسف نجفی صاحب تاریخ چهارم ماه ربیع الاول ۱۲۸۵ هجری

در مطبعه مطبعه واقع محله خواجہ قطب صا

محمد رفیع و نقی طبع فیت

نقطه